

سخنی کوتاه در مورد

روافض (شیعیان صفوی)

ترجمه‌ی:

(رسالة فی الرد علی الرافضة)

مؤلف:

امام مجدّد، محمد بن عبدالوهاب رحمته الله

تحقیق و حواشی:

ابوبکر عبدالرزاق بن صالح بن علی النّهمی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دائلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

هدیه به ...

علمای بزرگوار و ارجمند

پدر بزرگوار علامه شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز

شیخ محمد بن صالح عثیمین

علامه شیخ المحدثین شیخ محمد ناصرالدین آلبنی

از خداوند منان خواستارم که ایشان را مورد لطف و مرحمت و مغفرت خویش قرار دهد و جزا و پاداش نیک به ایشان عطا نماید و قبرشان را باغی از باغهای بهشت قرار دهد و آنان را همراه بندگان صالح خود محشور گرداند. و ثواب و پاداش این عمل خالصانه را در ترازوی حسناتشان قرار دهد.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۱	هدیه به
۲	فهرست مطالب
۵	مقدمه‌ی محقق
۸	تعریف شیعه رافضی
۸	تعریف رافضه از نظر لغوی و اصطلاحی
۱۲	پیدایش شیعیان رافضی و بیان نقش یهودیان در به وجود آمدن آنها
۱۴	محکوم و تقبیح کردن ابن سبأ توسط علی ابن ابیطالب (ع)
۱۴	اختلاف پیرامون به آتش کشیدن ابن سبأ و پیروانش به وسیله علی (ع)
۱۷	مراحل پیدایش رافضی‌ها
۱۹	مرحله دوم: آشکار کردن اعتقادات و بیان علنی آنها
۲۰	مرحله سوم: نیرو گرفتن و افزایش قدرت آنها
۲۲	مرحله چهارم: انشعاب رافضیان از زیدیه
۲۴	مختصری از زندگینامه‌ی امام محمد بن عبدالوهاب و دعوت پربرکتش
۳۰	مقدمه کتاب
۳۱	وصیت و سفارش پیامبر در مورد جانشینی ایشان
۳۴	انکار خلافت خلفای راشدین
۴۳	ادعای رافضه مبنی بر ارتداد صحابه رضی الله عنهم
۴۵	ادعای روافض مبنی بر نقص قرآن

۴۷.....	موضوع سبّ و لعن صحابه
۶۱.....	ناسزاگویی آنان به عایشه‌ی پاکدامن
۷۱.....	موضوع تکفیر کسانی که با علی <small>علیه السلام</small> جنگیده‌اند
۷۲.....	اهانت کردن به نام‌های صحابه <small>علیهم السلام</small>
۷۳.....	منحصر کردن خلافت در دوازده تن
۷۵.....	موضوع عصمت
۷۶.....	فضیلت و برتری حضرت علی <small>علیه السلام</small> از دیدگاه شیعه
۷۸.....	نفی ذریه‌ی حسن <small>علیه السلام</small>
۸۰.....	مخالفتشان در خارج شدن دیگر مسلمانان از آتش دوزخ
۸۱.....	مخالفت آنان با اهل سنت
۸۴.....	موضوع رجعت
۸۵.....	افزودن به اذان
۸۶.....	جمع میان دو نماز
۸۹.....	عصمت ائمه
۸۹.....	متعّه
۹۲.....	نکاح بدون حضور ولی و شاهد
۹۸.....	مباح دانستن نزدیکی همه با کنیز
۹۹.....	جمع میان زن و عمه‌ی زن در یک نکاح
۱۰۲.....	مباح دانستن نزدیکی با زن از دُبر - خدا آنان را رسوا و هلاک گرداند -!
۱۰۵.....	مسح پاها
۱۰۸.....	موضوع سه طلاق با یک لفظ

۱۱۰	نفی تقدیر خداوند
۱۱۲	شباهت رافضیان با یهودیان
۱۱۶	شباهت رافضیان با مسیحیان
۱۱۷	شباهت رافضیان با مجوسی‌ها
۱۱۷	عزاداری در روز عاشوراء
۱۲۲	خاتمه

مقدمه‌ی محقق

الحمد لله رب العالمين وأشهد أن لا إله إلا الله، وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

و بعد: از چند سال قبل و هنگامی که شیخ ما امام علامه‌ی محدث ابو عبدالرحمن بن مقبل به هادی وادعی رحمته الله در قید حیات بود، رساله‌ی «الرد علی الرافضة» اثر امام مجدد، شیخ محمد بن عبدالوهاب - خداوند او را مورد لطف و مرحمت خویش قرار دهد و پاداش نیک به او عطا نماید - را به اینجانب هدیه داد و خواستار تحقیق آن و آوردن تعلیقاتی بر آن شد، و خواست الله این بود که اتمام این کتاب به تأخیر بیفتد؛ زیرا بنده می‌کوشیدم نسخه‌ی خطی از این کتاب بیابم اما موفق نشدم، و دیگر اینکه برخی مراجع مهم در دسترس قرار نداشت، و در این روزها عزم را جزم نمودم تا هر طور شده آن را آماده‌ی طبع نمایم. رساله‌ی که شیخ محمد بن عبدالوهاب نگاشته کتاب مهمی است که مؤلف در پرتو کتاب و سنت بر روافض تردید نموده، و شما خوانندی گرامی با مطالعه‌ی این کتاب به آیات و احادیث فراوانی بر می‌خورید که مؤلف بدان استدلال جسته، و راست گفته خداوند متعال آنجا که فرموده: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾ «بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم که آن را در هم می‌شکند و بدین‌سان باطل به یکباره نابود می‌شود. وای بر شما از آنچه (به الله) نسبت می‌دهید.» (الأنبياء: ۱۸)، و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ «و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. بی‌گمان باطل، نابودشدنی است.» (اسراء: ۸۱)

و رب‌العزت در جای دیگری فرموده: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ﴾

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّيْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿٥٥﴾» (پروردگار) از آسمان آب باران نازل کرد و بدین ترتیب در هر دره‌ای به اندازه‌ی گنجایش و ظرفیتش سیلاب جاری شد و آن‌گاه بر روی سیلاب کف‌های زیادی نمایان گشت. چنانچه از فلزاتی که برای به‌دست آوردن زیور آلات و وسایل زندگی ذوب می‌کنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان الله، حق و باطل را مثال می‌زند. ولی کف‌ها از میان می‌روند و آنچه به مردم سود می‌رساند، در زمین می‌ماند. الله این‌گونه مثال می‌زند». (الرعد: ۱۷). آری، چنین است که چون حق بیاید باطل را از بین برده و نابود می‌کند، و شیخ محمدبن عبدالوهاب رحمته الله در تمام تردیدهایی که بر رافضه روا داشته بر مراجع اساسی خود آنها اعتماد نموده تا نتوانند از آن انکار نمایند، مگر اینکه از باب مکابره و تقیه از قبول حق سر باز زنند، و در تحقیقی که انجام داده ام اعتماد بر نسخه‌ی است که برادر ما دکتور ناصر بن سعد الرشید آن را از روی نسخه‌ی مخطوط تصحیح نموده و بر آن تعلیقاتی نگاشته است.

کارهای که این جانب در تحقیق رساله انجام داده‌ام:

- ۱- تحقیق احادیث و آثار و تخریج آن، و هم چنین بیان حکم صحت و ضعف حدیث، الا روایاتی که در صحیحن (صحیح بخاری و صحیح مسلم) آمده که صرف به این دو کتاب حواله داده‌ام.
- ۲- برخی از احادیثی که شیخ به آن اشاره نموده را به طور کامل تخریج نمودم.
- ۳- گاهی اتفاق افتاده که شیخ حدیث ضعیفی را آورده، و بنده کوشیده ام در همان رابطه حدیث صحیحی را یافته و نقل نمایم.
- ۴- در برخی از حواشی اقوال برخی از علمای دیگر را در تایید کلام شیخ مبنی بر رد روافض آورده ام.

۵- شیخ در اثنای کتاب از مصادر شیعه نیز نقل قول‌های داشته است که بنده حواله‌ی دقیق سخنان او از کتب شیعه را بیان داشته‌ام، و اگر به آن مصادر دسترسی نداشته‌ام به کتب علمای که به کتب روافض حواله داده‌اند -مانند شیخ احسان الهی ظهیر و دیگران- حواله داده‌ام.

۶- سوانح زندگی مؤلف و کارنامه‌های درخشان و دعوت او را نوشته‌ام.

۷- در مقدمه‌ی کتاب روافض و مؤسس آن را نیز معرفی نموده‌ام.

در پایان از خداوند متعال می‌خواهم که اخلاص عمل برای ما نصیب فرموده و گفتار و کردار ما را درست نماید، و این کار را نیز در میزان حسنات ما قرار دهد، و چنانکه از خداوند می‌خواهم اسلام و مسلمانها را به این کار نفع برساند.

ابوبکر عبدالرزاق بن صالح بن علی النهمی

الیمن - ذمار ص. ب: ۸۷۳۸۹، شماره تلفن: ۵۰۶۸۱۶

صبح جمعه ۱ صفر سال: ۱۴۲۶هـ

تعریف شیعه رافضی

تعریف رافضه از نظر لغوی و اصطلاحی

رفض در زبان عرب به معنای ترک^۱ است، می‌گویند رَفَضْتُ الشَّيْءَ یعنی آنرا ترک کردم، و رافضه در اصطلاح یکی از فرق منتسب به شیعیان هستند که از ابوبکر، عمر و بقیه اصحاب پیامبر ﷺ جز اندکی از آنها برائت می‌جویند و آنها را تکفیر، لعن و دشنام می‌گویند.

امام احمد (رحمه الله) می‌گوید: رافضیان کسانی هستند که از یاران پیامبر تبری جسته و از آنها انتقاد کرده و آنها را لعن می‌کنند.^۲

عبدالله بن احمد (رحمهما الله تعالی) گفته است: که از پدرم درباره رافضیان پرسیدم پاسخ داد آنها بی هستند که به ابوبکر و عمر ﷺ ناسزا می‌گویند.^۳

ابوالقاسم التیمی [مشهور به حافظ سنت] در تعریف آنها گفته است: آنها کسانی هستند که ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ را دشنام می‌دهند.^۴

رافضیان تنها فرقه منسوب به اسلام هستند که شیخین را لعن می‌کنند و این از رسوایی بزرگ الهی بر آنهاست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: تنها رافضیان [و نه بقیه فرق] ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهند و نسبت به آن دو بغض و کینه می‌ورزند.^۵

دلایل این امر در کتب رافضیان آمده است: آنان دوستی و محبت شیخین را حد فاصله بین خودشان و دیگران می‌دانند که به آنها ناصبی می‌گویند. درازی از محمد بن علی بن

۱- بنگر به: القاموس المحيط، از فیروز آبادی ۳۳۲/۴، و مقایس اللغه از ابن فارس ۴۲۲/۲.

۲- طبقات الحنابلہ: ابویعلی ۳۳/۱.

۳- خلال: السنه شماره ۷۷۷، و محقق می‌گوید که سندش صحیح است.

۴- الحجّه فی بیان المحجّه ۴۳۵/۲.

۵- مجموع الفتاوی ۴۳۵/۴.

موسی روایت می‌کند که: به علی بن محمد علیه السلام درباره ناصبی نوشتم که آیا برای امتحانش چیزی بیشتر از مقدم قرار دادن جبت و طاغوت^۱ و اعتقاد به امامتشان لازم است؟ جواب آمد که اگر کسی بر این اعتقاد باشد او ناصبی است.^۲

علت نامگذاری آنها به این نام

جمهور اهل تحقیق معتقدند که سبب نامگذاری رافضه به این نام آن است که بعد از اینکه از شیخین تبری جسته و امام زید آنها را نهی کرده آنها زید بن علی را ترک کردند و بعد از اینکه در لشکر او بودند از دورش متفرق شدند، و آن هنگامی بود که او در سال ۱۲۱ هـ علیه هشام بن عبدالملک قیام کرد.

ابوالحسن اشعری می‌گوید: «زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب، علی را بر سایر یاران پیامبر در امر ولایت ترجیح می‌داد و خروج بر ائمه جور را جایز می‌دانست. هنگامی که در کوفه در میان کسانی که با او بیعت کرده بودند شنید که افرادی درباره ابوبکر و عمر بدگویی می‌کنند، کارشان را تقبیح کرد. در نتیجه بعضی از کسانی که با او بیعت کرده بودند، از دور او متفرق شدند. زیرا گفت: مرا رفض نمودید و رها کردید و گفته می‌شود آنها را به خاطر گفته زید که به آنها گفت (مرا رفض کردید) رافضه نامیده شدند.»^۳

قوام السنه^۴ و رازی^۵ و شهرستانی^۶ و شیخ الاسلام^۱ ابن تیمیه (رحمهم الله) همگی چنین نظری دارند.

۱- مقصودشان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است و در تفسیر عیاشی ۲۴۶/۱- که از مهمترین کتب تفسیرشان است در ذیل آیه ی (الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت) سوره نساء ۵۱/ این مطلب را ذکر نموده است.

۲- المحاسن النفسانیه، محمد آل عصفور درازی ص ۱۴۵.

۳- مقالات الاسلامیین ۱۳۷/۱.

۴- الحججه فی بیان الحججه ۴۷۸/۲.

۵- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۵۲.

۶- الملل و النحل ۱۵۵/۱.

اشعری^۲ در قول دیگری گفته است: آنها به خاطر عدم پذیرش امامت شیخین رافضه نامیده شده‌اند.

نامگذاری آنها به شیعه در دوران معاصر و علت اشتباه بودن آن امروزه رافضیان از این تسمیه ناخشنود شده و می‌گویند که مخالفان این لقب را به آنها داده‌اند، محسن امین^۳ می‌گوید: «رافضیه لقبی است که به کسی داده می‌شود که علی را در خلافت مقدم می‌دارد، و غالباً برای انتقام به کار گرفته می‌شود.» به همین دلیل امروزه خود را (شیعه) می‌نامند و در بین عوام با این نام مشهور شده‌اند، و بعضی از نویسندگان و اهل فرهنگ نیز تحت تاثیر آن قرار گرفته‌اند. لذا می‌بینیم که این لقب را برایشان به کار می‌برند. حال آنکه در حقیقت تشیع اصطلاح مشترکی است که برای همه انصار علی به کار می‌رود.^۴

فرقه‌شناسان و لغت‌شناسان گفته‌اند که شیعیان سه دسته‌اند: غالیان: آنهایی که درباره علی علیه السلام غلو کرده و تا جایی که گاهی درباره او ادعای الوهیت و یا نبوت می‌کنند.

رافضه: آنهایی که ادعای وجود نص برای خلافت او کرده و از خلفاء پیشین و عموم اصحاب تبری می‌جویند.

زیدیه: پیروان زید بن علی هستند که علی را بر سایرین ترجیح می‌دهند. اما دوستی و ولایت ابوبکر و عمر را نیز قبول دارند.^۵

پس اطلاق شیعه بر رافضیان بدون تقیید این اصطلاح نادرست است. زیرا زیدیه نیز داخل در این اصطلاح می‌شوند و آنها مخالفان با اهل سنت کمتر و به حق نزدیک‌ترند.

۱- منهاج السنه ۸/۱ مجموع الفتاوی ۳۶/۱۳.

۲- مقالات الاسلامیین ۸۹/۱.

۳- اعیان الشیعه ۲۰/۱.

۴- مقالات الاسلامیین، اشعری ۶۵/۱، الملل و النحل، شهرستانی ۱۴۴/۱.

۵- مقالات الاسلامیین، اشعری ۶۹/۱، ۱۳۷/۸۸، الملل و النحل، شهرستانی ۱۴۵/۱.

بلکه نامگذاری آنها به (شیعه) موجب اختلاط آنها با شیعیان قدیم می‌شود که در دوران علی علیه السلام و بعد از او زندگی می‌کردند. زیرا آنها در برتری دادن شیخین بر علی علیه السلام اجماع داشتند و فقط علی را بر عثمان ترجیح می‌دادند. اگر چه آنان به خطا رفته‌اند اما در میان آنها بسیاری از اهل علم و منسوب به خیر و فضیلت وجود داشت.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: «بدین سبب شیعیان پیشین که همراه علی بودند و یا در آن زمان وجود داشتند هیچ اختلافی در برتری ابوبکر و عمر نداشته‌اند، اما اختلافشان در برتری علی و عثمان بوده است.»^۱

بنابراین تسمیه رافضیه به شیعه از خطاهای روشنی است که بعضی از معاصران به تقلید از رافضیان به آن دچار شده‌اند که آنها با تمام تلاش سعی در رهایی از این نام دارند و هنگامی که آنها مذمت فراوان گذشتگان این امت (سلف) و خشم آنها را بر خود دیدند، در صدد رهایی از این نام برآمدند تا با انتساب عمومی به تشیع باعث فریب و سرگردانی افرادی شوند که آنها را نمی‌شناسند.

از پیامدهای این امر، اشتباه بزرگی است که بعضی از دانشجویان که حقیقت این اصطلاح را نمی‌دانند بدان گرفتار شده‌اند و بین احکام شیعه و احکام رافضیها تفاوتی قائل نشده‌اند. از آنجا که اصطلاح شیعه در بین آنها به رافضیها اطلاق می‌شود چنین گمان کرده‌اند که سخنان علمای پیشین درباره شیعه، درباره رافضیان هم صدق می‌کند در صورتی که علما میان آنها و در کلیه احکام تفاوت قائلند.

امام ذهبی در شرح حال (ابان بن تغلب) بعد از ذکر توثیق ائمه درباره او با وجود این که شیعه است می‌گوید: ممکن است پرسید که چگونه علما فردی را که اهل بدعت است مورد اعتماد دانسته‌اند. در حالی که مرز مورد اطمینان عدالت و محکم‌کاری [اتقان] است؟

پاسخ این است که: بدعت بر دو گونه است:

۱- منهاج السنه ۱۳/۱.

الف) بدعت کوچک: مانند زیاده‌روی در تشیع یا تشیع بدون غلو و انحراف و این در میان تابعی‌ها و پیروانشان با وجود دین و تقوی و صدق، فراوان است و اگر حدیث اینها پذیرفته نشود مقداری از آثار نبوی از دست می‌رود و این فساد روشنی است.

ب) بدعت بزرگ: مانند رفض کامل و غلو در آن و ایراد و عیب‌جویی درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و دعوت به آن که افرادی که مرتکب بدعت بزرگ می‌شوند به آنها احترام گذاشته نمی‌شود و رأیشان پذیرفته نمی‌شود.

همچنین شعبی می‌گوید: «شیعه غالی در عرف و زمان سلف کسی است که درباره عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و گروهی که با علی جنگیده‌اند به بدی سخن بگوید و از آنها بدگویی کند. غالی در زمان و عرف ما کسی است که این بزرگواران را تکفیر کند، و از شیخین تبری جوید. چنین فردی اهل ضلالت و افتراست. ولی ابان بن تغلب هرگز به شیخین تعرض نکرده است، شاید علی را افضل می‌دانسته است.»^۱

بنابراین واجب است که این رافضیان به نام حقیقی‌شان آنها خوانده شوند همان نامی که علما بدان عادت کرده‌اند و هرگز نباید به آنها شیعه اطلاق شود. زیرا این نام سبب توهم و اشتباه می‌شود و اگر به آنها صفت تشیع اطلاق شد باید قید آنرا ذکر کرد که بر خودشان دلالت کند مانند: (شیعه امامی) یا (شیعه اثنا عشری)، همچنان که روش علمای بوده است. و الله اعلم.

پیدایش شیعیان رافضی و بیان نقش یهودیان در به وجود آمدن آنها

اولین کسی که مردم را به اصول و عقاید رافضیان فراخواند یکی از یهودیان یمن موسوم به عبدالله بن سبأ بود که در دوران عثمان بن عفان رضی الله عنه تظاهر به اسلام کرد و سپس به مسافرت در سرزمینهای مختلف اسلامی جهت نشر این عقیده فاسد پرداخت. امام طبری در تاریخ خود در ضمن حوادث سال ۳۵ هجری درباره او می‌گوید:

۱- میزان الاعتدال ۵/۱-۶.

«عبدالله بن سبأ یهودی اهل صنعا بود و مادرش سوداء نام داشت. در زمان عثمان رضی الله عنه اسلام آورد، سپس شروع به گردش در شهرهای مسلمانان نمود و سعی می کرد آنها را گمراه کند. او دعوتش را از حجاز آغاز نمود و سپس بصره و بعد از آن کوفه و شام را درنوردید، در شام آنچه را که می خواست نزد کسی نیافت. او را از آنجا طرد کردند، تا اینکه به مصر آمد، و مدتی طولانی در آنجا ماند و می گفت: جای تعجب است که عده ای می گویند عیسی باز می گردد ولی بازگشت محمد را تکذیب می کنند؟ حال آنکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ﴾.

«آن کسی که قرآن را بر تو نازل کرده است تو را به معاد باز می گرداند».^۱

پس محمد از عیسی به بازگشت سزاوارتر است، همچنین می گوید: این سخن مورد قبول واقع شد. سپس قضیه رجعت را وضع کرد و درباره آن سخن گفت، بعد از آن به آنها گفت: بی تردید هزاران پیامبر وجود داشته است و هر پیامبری دارای یک وصی بوده است و علی وصی محمد بوده است. سپس افزود که محمد خاتم الانبیا و علی خاتم الأوصیاست و افزود: چه کسی ظالمتر از کسی است که به وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرده و حق پیامبر خدا را گرفته و امر امت را به دست گرفته است. آنگاه افزود: عثمان به ناحق آن را به دست گرفته است و این وصیت رسول خداست، پس به این امر قیام نمایید و او را سرنگون کنید با بدگویی به امرای خود آغاز و به امر به معروف و نهی از منکر تظاهر نمایید و دلهای مردم را به دست آورده و آنها را به این امر دعوت کنید. پس از آن داعیانش را منتشر کرده و با کسانی که در شهرهای مختلف فاسد بودند، مکاتبه کرده و مردم را به صورت پنهانی به افکار خود دعوت می کرد.^۲

تاریخ رافضیان چنین آغاز شد و با عقایدی که ابن سبأ در میان گمراهان منتشر کرد عقلها و قلبهای بسیاری از آنها را فاسد کرد. این حيله همواره مؤثر بود تا اینکه به شهادت خلیفه سوم عثمان بن عفان رضی الله عنه به دست این گروه فاسد انجامید.

۱- سوره قصص آیه ۸۵

۲- تاریخ طبری ۳۴۰/۴

محکوم و تقبیح کردن ابن سبأ توسط علی ابن ابیطالب علیه السلام

هنگامی که علی بن ابیطالب علیه السلام به خلافت رسید، آن عقاید بیش از پیش رواج پیدا کرد تا اینکه این امر به گوش علی رسید. او شدیداً آن را تقبیح کرد و از ابن سبأ و پیروانش تبری جست.

ابن عساکر با سند صحیح از عمار دهنی روایت می‌کند که می‌گوید: از اباطیل شنیدم که می‌گفت: مسیب بن لجبه را دیدم که ابن سوداء را به نزد او آوردند و علی بر منبر بود، علی پرسید که چه شده است؟ گفت: او بر خدا و رسولش دروغ می‌بندد^۱. از یزید بن وهب به نقل از علی علیه السلام روایت شده است که می‌گفت: چه تناسبی بین من و این مَشک (کیسه) سیاه وجود دارد؟^۲

همچنین از طریق یزید بن وهب از علی روایت شده است که علی ابن ابیطالب می‌گفت: چه ارتباطی بین من و این مَشک سیاه وجود دارد در حالی که او درباره ابوبکر و عمر زبان درازی می‌کند.^۳

این روایتها با اسناد صحیح از علی علیه السلام روایت شده است.^۴

اختلاف پیرامون به آتش کشیدن ابن سبأ و پیروانش به وسیله علی علیه السلام

مورخان و فرقه‌شناسان گفته اند: ابن سبأ درباره علی علیه السلام ادعای ربوبیت می‌کرد و علی، او و همراهانش را سوزاند.

۱- تاریخ مدینه دمشق (نسخه خطی) ق ۱۶۷.

۲- فتح الباری ۳۶۸/۷.

۳- همان منبع.

۴- شیخ سلمان العوده می‌گوید که این اسنادها را برای شیخ ناصرالدین آل‌بانی - جزاه الله خیرا - فرستادم تا آنها را بررسی کند. او آنها را بین صحیح، حسن و صحیح لغیره قرار داد. برگرفته از کتاب (عبدالله بن سبأ وأثره فی أحداث الفتنه فی صدر الإسلام) (ص ۹۸).

جرجانی می‌گوید: سبأیه جزو رافضه بوده و به عبدالله بن سبأ منسوبند. او اولین فرد رافضی بود که کفر ورزید و می‌گفت که علی خدای جهانیان است در نتیجه علی او و یارانش را آتش زد.^۱

ملطی در هنگام پرداختن به سبأیه می‌گوید: «آنها پیروان عبدالله بن سبأ هستند، به علی علیه السلام گفتند: أنت أنت: تویی تو. گفت: من کی هستم؟ گفتند: آفریننده و ایجاد کننده! حضرت علی از آنها خواست توبه کنند. اما آنها بازنگشتند. به همین دلیل آتش بزرگی برافروخت و آنها را سوزاند و این بیت را سرود:

لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا أَجَجْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَنْبَرًا^۲

هنگامی که کار را بسیار منکر دیدم، آتشم را روشن کرده و قنبر را صدا زدم [تا آنها را در آتش بسوزاند].

ترجیح این رأی که امام علی علیه السلام آنها را سوزانده است.

بعضی از مورخان بر این رفته‌اند که علی علیه السلام ابن سبأ را نسوزاند بلکه او را به مدائن تبعید کرد و او بعد از وفات علی علیه السلام ادعا کرد که علی از دنیا نرفته است و به کسانی که خبر وفات او را آوردند، گفت: اگر مغز او را داخل هفتاد کیسه برایمان بیاورید باز هم مرگ او را باور نخواهیم کرد.^۳ شاید قول درست، همان اولی باشد که با آثار وارده در صحیح بخاری مطابقت دارد: از عکرمه روایت است که زندیق‌هایی را پیش علی علیه السلام آوردند و او آنها را آتش زد، و این خبر به ابن عباس رسید و گفت: اگر من می‌بودم آنها را نمی‌سوزاندم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «با عذاب الهی [مردم را] عذاب ندهید»، بلکه آنها را می‌کشتم. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کسی دینش را تغییر دهد او را بکشید».^۴

۱- التعریفات ص ۱۰۳

۲- التنبيه والرد على أهل الالهواء والبدع ص ۱۸

۳- صحیح البخاری- کتاب (استتابه المرتدین.... فصل المرتد و المرتده) فتح الباری ۲۶۷/۱۲ ح ۶۹۲۲

۴- الفصل فی الملل و النحل، ابن حزم ۳۶/۵، التبصیر فی الدین: اسفرائینی ص ۱۲۳ الملل و النحل، شهرستانی

۱۷۷/۱، الانساب، سمعانی ۴۶/۷

ابن حجر در شرح این حدیث بعد از ذکر روایتهای مربوطه به این سوخته‌شدگان می‌گوید: آنها کسانی بودند که بت می‌پرستیدند، و در بعضی از روایتها آمده است آنها کسانی بودند که مرتد شده و از اسلام برگشته بودند، علت این امر اختلافی است که در میان روایتها وجود دارد سپس می‌گوید: ابوالظفر اسفراینی در (الملل و النحل) معتقد است کسانی که علی آنها را سوزانده است گروهی از رافضیان بودند که درباره او ادعای الوهیت می‌کردند و آنها همان سبأیه هستند.

رهبرشان عبدالله بن سبأ یهودی بود که به اسلام تظاهر می‌کرد و این گفته‌ها را جعل کرده بود، و شاید اصل این مطلب روایتی باشد که ما در بخش سوم از حدیث ابوطاهر مخلص و روایت عبدالله بن شریک عامری آوردیم که می‌گوید: به علی گفته شد در اینجا افرادی مقابل درب مسجد وجود دارند که مدعی خدایی شما هستند، آنها را صدا زده و گفت: وای بر شما! چه می‌گویید؟ گفتند شما پروردگار، خالق و روزی دهنده ما هستید.^۱ سپس بقیه روایت را آورده که بر اساس آن علی سه بار از آنها درخواست توبه کرد. اما آنها توبه نکردند. در نتیجه آنها را در آتشی انداخت که در کوره‌هایی روشن شده بود، و شعر مشهورش را سرود.

ابن حجر می‌گوید سند این روایت (حسن) است.^۲

بنابراین سوزانده شدن سبأیه توسط علی امری ثابت شده است خواه براساس روایت عکرمه در بخاری، یا بنا به رأی ابن حجر (رحمه الله) باشد.

سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز بیانگر گرایش او به رای اول است.

در اینجا هدف آشکار کردن عقیده رافضیان در آن زمان است که بیانگر غلوشان در حق علی علیه السلام بوده و اینکه علی علیه السلام برای مجازاتشان به شدت برخورد کرده است تا جایی که ابن عباس رأی خود را چنین اعلام کرد.

۱- فتح الباری ۲/۲۷۰.

۲- همان منبع.

هم چنین علی همه عقایدی را که در لباس تشیع ظاهر شد، مانند تفضیل او بر صحابه و شیخین، نشر بدگویی از صحابه و تحقیر آنها در میان آن گمراهان را تقبیح و مردود دانست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می گوید: هنگامی که بدعت های شیعی در دوران خلافت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام رخ داد علی آنها را تقبیح و محکوم کرد، که آنها سه گروه بودند: غالیان، مُفَضِّلَه و دشنام دهندگان.

علی غالیان را به آتش افکند و سوزاند «روزی از درب [کنده] خارج شد، گروهی بر او سجده کردند، پرسید این چیست؟ گفتند: شما خدایید. سه بار از آنها خواست توبه کنند. اما آنها سر باز زدند. بار سوم به دستور او گودالهایی حفر کرده شد و در آنها آتش روشن کردند. سپس آنها را در آتش انداخت و آن شعر مشهور خودش را سرود» و سپس ابن تیمیه حدیث بخاری را که قبلاً ذکر شد، نقل کرده است.

دشنام دهندگان: زمانی که شنید فردی ابوبکر و عمر را دشنام داده است، او را فراخواند. اما او به طرف قرقسیا فرار کرد، در نتیجه درباره او با والیانش صحبت کرد، او با آنها مدارا می کرد و از آنجا که علی در تعامل با امرایش مستبد نبود، آنان در همه او امرش از او اطاعت نمی کردند.

مُفَضِّلَه (برتری دهندگان): علی درباره آنها می گوید اگر کسی پیش من آورده شود که مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح می دهد بر او حد افترا جاری می کنم. این روایت را بیشتر از هشتاد راوی از او نقل کرده اند، سپس گفت: بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر است و سپس عمر...^۱

مراحل پیدایش رافضی ها

به هر حال عقاید رافضیان در دوران علی علیه السلام ظهور کرد ولی دامنه آن بسیار محدود بود و هیچ فرقه و گروهی بدان شناخته نشده بود تا اینکه دوران خلافت علی علیه السلام پایان یافت.

شیخ الاسلام ابن تیمیه آن وقایع و اتفاقات بعد از آن را در پیدایش رافضیان چنین توضیح می‌دهد: «سپس در زمان علی افرادی ظاهر شدند که سخن از رفض گفتند و تا شهادت حسین علیه السلام دارای اجتماع و قدرتی نشده بودند، بلکه کلمه رفض تا قبل از خروج زید بن علی بن حسین بعد از قرن اول انتشار نیافته بود. از آنجا که او به ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه احترام می‌گذاشت، رافضه این عمل را ناروا می‌دانستند. به همین دلیل رافضه نامیده شدند. آنان معتقد بودند که محمد باقر امام معصوم است. اما بقیه شیعیان از زید پیروی کردند و با انتساب به او «زیدیه» نامیده شدند».^۱

خلاصه اینکه رافضیان در پیدایش خود مراحل را طی کرده‌اند تا اینکه با عقیده خود مستقل و از سایر فرقه‌های امت جدا شدند. می‌توان آن را به چهار مرحله اصلی تقسیم نمود.

مرحله اول: دعوت ابن سبأ برای اندیشه رافضیان

عبدالله بن سبأ مردم را به اصولی دعوت کرد که عقیده رافضیان بر آن بنا شد. مانند رجعت، جعل قول وصایت درباره علی علیه السلام و طعن نسبت به خلفای پیشین.

دو امر باعث ترویج این افکار گمراه‌کننده و دور از روح اسلام شد:

اولاً: ابن سبأ محیط مناسبی را برای دعوتش برگزیده بود، چون دعوتش را در سرزمینهای شام و مصر و عراق منتشر کرد و آن بعد از سفرهای متعدد در این شهرها بود. همچنانکه طبری آن را نقل نمود.

این دعوت در جوامعی رشد کرد که قادر به فهم درست اسلام نبودند و در علوم دینی و شناخت دین خدا هنوز ثابت قدم نشده بودند. علت آن تازه مسلمان بودن مردم آن سرزمینها بود. چون این کشورها در دوران عمر رضی الله عنه فتح شده بودند. به علاوه این سرزمینها از جامعه یاران پیامبر در حجاز دور بودند و از محضر آنها استفاده نکرده بودند. دوری آنها از جامعه ی صحابه در حجاز و عدم بهره برداری از فقه آنان است.

ثانیاً: ابن سبأ با انتخاب آن جامعه‌ها و به خاطر حيله و مکر بیشتر، دعوتش را به شیوه‌ای مخفی و پنهانی انجام می‌داد و آن را با هر کسی در میان نمی‌گذاشت، بلکه

کسانی را برمی‌گزید که می‌دانست آنها از کم‌خردان و دارای اغراض خبیث بوده و فقط با هدف مکر و فریب به اسلام تظاهر می‌کردند. چون اسلام املاک ظالمانه آنها را ویران و تاج و تختهایشان را برانداخته بود. در اینجا سخن طبری را در این باره ذکر کردیم که گفت: فرستادگانش را منتشر کرده و با کسانی که در شهرها فساد بر پا کرده بودند نامه‌نگاری کرد و مخفیانه آنها را به رای خود دعوت می‌کرد و در توصیف آنها می‌گوید: (دنیا را پر از تبلیغات کردند، و به چیزی غیر از آنچه می‌خواستند تظاهر می‌کردند).^۱

مرحله دوم: آشکار کردن اعتقادات و بیان علنی آنها

مرحله دوم: آشکار ساختن این آرا و تصریح به آنها بود یعنی بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه و سرگرم شدن یاران پیامبر به خاموش کردن فتنه‌ای که بعد از آن رخ داد، این گمراهان در این شرایط فرصتی یافتند و آن باورهای فاسد در بینشان تقویت شد، اما با همه این احوال این افکار فقط به گروهی محدود می‌شد که ابن سبا آنها را گمراه کرده بود و قدرت و نیرویی نداشتند. آنان جز در میان خودشان و کسانی که به مشارکت در کشتن عثمان رضی الله عنه مبتلا شده بودند، طرفدارانی نداشتند همچنین خوارج سرکش نیز در خون او شریک بودند و آنچه را که مورخان در خلال یک گفتگو، قبل از جنگ جمل نقل کرده‌اند، بر این امر دلالت دارد. طبری^۲ نقل می‌کند: ابن السوداء ... گفت: مردم دوست دارند که شما گوشه‌گیر می‌بودید و با گروههای بیگناه نبودید و اگر چنین می‌بود همه چیز شما را می‌ربود.

و در جاهای دیگری می‌گوید: ابن السوداء (ابن سبا) گفت: «بی‌تردید عزت شما در اختلاط با آنهاست، پس با آنها مدارا کنید».^۳

۱- تاریخ طبری ۳۴۱/۴

۲- تاریخ طبری ۴۹۴/۴

۳- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل ۲۳۹/۴

این گفته را کسی که دارای قدرت و نیرو باشد، بر زبان جاری نمی‌کند. اما با وجود این، نقش سبایه و قاتلان عثمان را در ایجاد آتش جنگ بین صحابه نفی نمی‌کند، بلکه کسانی که به تحقیق درباره فتنه و حوادث آن پرداخته‌اند به این امر اعتراف کرده‌اند. ابن حزم می‌گوید: ... دلیل آن این است که آنها (یعنی طرفین جنگ جمل) با هم گرد آمدند و ننگیدند. اما هنگامی که شب فرا رسید ترس و خوف قاتلان عثمان را فرا گرفت، دریافتند که تصمیم سپاه دسیسه علیه آنهاست. به همین دلیل شب را در لشکر طلحه و زبیر به صبح رساندند و در میانشان شمشیر تقسیم کردند و آنها نیز از خود دفاع کردند^۱. ابن کثیر می‌گوید: قاتلان عثمان در بدترین شبی قرار گرفتند و با همدیگر مشورت کرده و تصمیم گرفتند در تاریکی جنگ را شروع کنند.^۲

مرحله سوم: نیرو گرفتن و افزایش قدرت آنها

مرحله سوم: قدرت گرفتن و اجماع آنها تحت یک فرماندهی و آن بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام بود تا اینکه انتقام حسین را از دشمنانش بگیرند. طبری در ضمن حوادث سال شصت و چهارم هجری می‌گوید: در این سال شیعیان در کوفه به حرکت در آمده و در [نخيله] پیمان بستند که در سال ۶۵ هـ برای رفتن به شام برای انتقام از خون حسین به راه بیفتند و در این باره مکاتبه کردند.^۳ آغاز کارشان چنان بود که طبری از عبدالله بن عوف بن احمر از دی روایت می‌کند و می‌گوید: «هنگامی که حسین بن علی کشته شد و ابن زیاد از پادگانش در نخيله بازگشت و وارد کوفه شد، شیعیان با پشیمانی همدیگر را سرزنش می‌کردند، و به اشتباه خود در دعوت حسین و یاری نرساندن به او و در نتیجه، شهادت او در جوارشان پی بردند و دریافتند که اشتباه بسیار بزرگی مرتکب شده‌اند و گفتند که جز با کشتن قاتلان او یا کشته

۱- همان منبع.

۲- البدایه و النهایه ۲۵۱/۷.

۳- تاریخ طبری ۵۵۱/۵.

شدن در راه آن، این ننگ و عار از دامن آنها پاک نمی‌شود. به همین دلیل در کوفه نزد پنج نفر از رهبرانشان رفتند که عبارت بودند از سلیمان بن صرد خزاعی که پیامبر را نیز دیده بود و مسیب بن نجبه فزاری که از بهترین یاران علی بود، و عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی و عبدالله بن وال التیمی و رفاعه بن شداد بجلي. این پنج نفر در منزل سلیمان بن صرد گرد آمدند و آنها از بهترین یاران علی بودند و همراه آنها افراد و سایر سران شیعه نیز حضور داشتند.^۱

این یک اجتماع عمومی بود که همه شیعیان را شامل می‌شد، و در نزد سلیمان بن صرد قریب به هفده هزار نفر گرد آمدند. سلیمان از کمی تعداد آنها ناخشنود شد. پس حکیم بن منقذ را فرستاد تا با صدای بلند خود در کوفه ندا دهد که (یا لثارات الحسین: به انتقام خون حسین به پاخیزید)، پیوسته ندا می‌داد تا این که اشراف اهل کوفه به [نخيله] آمده و در حدود بیست هزار نفر در آنجا جمع شدند.^۲

در این هنگام بود که مختار بن ابی عبیده ثقفی به کوفه رسید: (شیعیان را دید که پیرامون سلیمان بن صرد گرد آمده و او را بسیار تعظیم کرده و آماده جنگ هستند، هنگامی که مختار، نزدشان در کوفه مستقر شد مردم را به امامت و مهدویت محمد بن علی بن ابی طالب دعوت نمود که او همان محمد بن حنیفه بود و او را مهدی لقب داد. به همین دلیل بسیاری از شیعیان پیرو او شده و سلیمان بن صرد را ترک گفتند. در نتیجه شیعیان دو گروه شدند، اکثریت آنها همراه سلیمان خواستار خروج و گرفتن انتقام خون حسین علیه السلام بودند و دسته دوم با مختار خواستار خروج برای دعوت به امامت محمد بن حنیفه بودند. این امر بدون رضایت و خواست ابن حنیفه بود، بلکه برای ترویج و سوء استفاده از نام او در میان مردم و برای رسیدن به اهداف شوم خود بر او دروغ می‌بستند.^۳

۱- تاریخ طبری ۵/۵۵۱.

۲- البدایه و النهایه، ابن کثیر ۸/۲۵۴.

۳- همان منبع ۸/۲۵۱.

این آغاز اجتماع شیعیان بود، سپس مورخان خروج سلیمان بن صرد و همراهانش را به طرف شام ذکر می‌کنند که در چشمه‌ای که (عین الورد) نام داشت با شامیان روبرو شده و در مدت سه روز جنگ بزرگی به پا کردند که ابن کثیر در شرح آن چنین می‌گوید: «پیران و جوانان مثل آن را ندیده بودند، و تا شب هنگام جز اوقات نماز چیزی مانع ادامه کارزار آنها نمی‌شد»^۱.

و جنگ با کشته شدن سلیمان بن صرد (رحمه الله) و بسیاری از یاران او و شکست آنها پایان پذیرفت و بقیه به کوفه بازگشتند.^۲

هنگامی که بقیه لشکریان سلیمان به کوفه بازگشتند و خبر آنها به مختار بن ابی عبیده رسید، بر سلیمان و همراهانش ترحم کرده و گفت: اگر خدا بخواهد من امیری محفوظ و قاتل ظالمان و مفسدان هستم. پس آماده کارزار باشید.^۳

ابن کثیر می‌گوید: «قبل از بازگشت آنها، از طرف خداوند خبر شکست آنها را به مردم می‌داد، و شیطانی بر او می‌آمد و بر او وحی می‌کرد دقیقاً مانند همان شیطانی که به مسیلمه کذاب وحی می‌کرد»^۴.

«سپس مختار امیرهایی به نواحی مختلف و شهرها و روستاهای خراسان و عراق فرستاده و پرچم‌ها برافراشت، سپس شروع به کشتن قاتلان حسین اعم از بزرگ و کوچک نمود»^۵.

مرحله چهارم: انشعاب رافضیان از زیدیه

مرحله چهارم: انشعاب رافضه از زیدیه و بقیه فرق شیعه و اختصاص آن به نام و عقیده خاص خودشان است که این امر دقیقاً در سال ۱۲۱ هجری و هنگامی روی داد که

۱- همان منبع ۲۵۷/۸

۲- تاریخ طبری ۵/۹ و ۵۹۸، البدایه و النهایه ۷/۸ و ۲۵۶

۳- البدایه و النهایه ۸/۲۵۸

۴- همان منبع

۵- البدایه و النهایه ۸/۲۷۱

زید بن علی بن حسین بر علیه هشام بن عبدالملک قیام نمود.^۱ بعضی از شیعیانی که در لشکرش بودند نسبت به ابوبکر و عمر بدگویی کردند، آنها را سرزنش و از این کار منع نمود و لذا او را ترک کردند از آن زمان به بعد آنها رافضه نام گرفتند و گروهی که با او ماندند، زیدیه نامیده شدند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «اولین باری که در اسلام کلمه رافضه انتشار یافت هنگام خروج زید بن علی و در آغاز قرن دوم بود. از او درباره ابوبکر و عمر سؤال شد. او ولایت و دوستی آنها را اظهار کرد. در نتیجه گروهی او را ردّ و انکار کردند. به همین دلیل رافضه نامیده شدند».^۲

همچنین می‌گوید: «از زمان قیام زید شیعیان به دو فرقه زیدیه و رافضی‌ها تقسیم شدند. هنگامی که از او درباره ابوبکر و عمر پرسیده شد او نسبت به آنها اظهار ارادت کرد. به همین دلیل گروهی او را رفض و ردّ کردند. او بدیشان گفت: مرا ردّ کردند. به همین دلیل به آن گروه رافضه می‌گویند. شیعیانی را که او را ردّ کردند به علت انتسابشان به زید بن علی، زیدیه می‌نامند».^۳

از آن تاریخ به بعد، شیعیان رافضی از دیگر فرقه‌های شیعه جدا و شناخته شدند و از نظر نام و اعتقاد به فرقه مستقلی تبدیل شدند.

۱- تاریخ طبری ۱۶۰/۷

۲- مجموع الفتاوی ۳۶/۱۳

۳- منهاج السنه ۳۵/۱

مختصری از زندگینامه‌ی امام محمد بن عبدالوهاب^۱

و دعوت پربرکتش

جنبش سلفیت، سردمدار حرکت‌های اسلامی است که پس از مدت‌ها عقب ماندگی و جمود فکری در جهان اسلام پدیدار گشت، همگان را به سوی بازگشت عقیده‌ی اسلامی به اصول روشن و آشکارش فرا خوانده و بر پاکسازی مفهوم توحید از انواع شرک، تأکید و اصرار دارد.

از جمله پیشوایان حرکت سلفیت، امام مجدد شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله است که ترجمه‌ی ایشان را در ذیل به نگارش می‌گیریم:

ایشان شیخ الإسلام و امام مجدد محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد بن راشد بن برید بن مشرف تمیمی (۱۱۱۵-۱۲۰۶ هـ ق) است که در شهر «عیینه» که از شهرهای نجد بوده و هفتاد کیلومتری شمال غرب شهر ریاض قرار دارد به دنیا آمده است. وی در سن ده سالگی نزد پدرش مقداری از فقه حنبلی و تفسیر و حدیث را فرا گرفت و حافظ قرآن کریم شد.

۱- تعداد زیادی از علماء و دانشمندان سوانح زندگی شیخ محمد بن عبدالوهاب را نگاشته اند، از جمله: ابن غنام در روضة الأفكار والأفهام ۱/ ۳۶، و ابن بشر در کتاب: «عنوان المجد فی تاریخ النجد»، و عبدالرحمن بن حسن در کتاب الدرر السنیة، و عبدالله بن عبدالرحمن البسام در کتاب: علماء نجد خلال ثمانية قرون، و زرکلی در الأعلام. و هم چنین شیخ ابن باز رحمته الله گوشه‌ای از زندگی ایشان را آورده چنانکه در مجموع فتاوی ابن باز ۱/ ۳۵۴ آمده است. و برادر فاضل و دانشمند محمد بن علی الضالعی برایم گفت که ۵۲ کتاب مستقل در زندگی و سوانح شیخ محمد بن عبدالوهاب تألیف شده است، و در تراجم عامه نیز در بیش از سی جا سوانح او نوشته شده، و در باره‌ی او و دعوت مبارکش بیش از بیست رساله‌ی ماستری/ فوق لیسانس و دکترا به رشته‌ی تحریر آمده است.

سپس به قصد حج راهی مکه شده و پس از آن جهت کسب علوم شرعی به مدینه منوره رفت و در آنجا با استادش، محمد حیاة السندی (متولد سال ۱۱۶۵ هـ.ق) دیدار کرد؛ کسی که بر صحیح بخاری حاشیه نوشته، و امام محمد بن عبدالوهاب از او بسیار متأثر شده است.

مدتی بعد به عیینه برگشت و سپس به سال ۱۱۳۶ هـ.ق راهی عراق شد تا از شهرهای بصره و بغداد و موصل دیدن نماید. او در هر یک از این شهرها با علما و بزرگانی ملاقات می‌کرد و از آنان علم و دانش کسب می‌کرد. بصره را به قصد «احساء» و پس از آن به مقصد «حریملاء» ترک کرد. حریملاء جایی بود که پدرش برای امر قضاوت بدانجا انتقال یافت. محمد بن عبدالوهاب در آنجا آشکارا شروع به انتشار دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی نمود و این در سال ۱۱۴۳ هـ.ق بود. اما مدت زیادی در آنجا نماند؛ زیرا افرادی از نزدیکانش برای کشتن وی توطئه چیدند.

آنگاه به عیینه روی آورد و دعوتش را بر فرمانروای آنجا، «عثمان بن معمر» عرضه کرد؛ کسی که محمد بن عبدالوهاب همراه او اقدام به خراب کردن قبرها و گنبدها کرده و به کمک او زن زناکاری را که به گناه خود اعتراف کرده بود، سنگسار نمود.

سپس در سال ۱۱۵۸ هـ.ق به «درعیه» محل امارت آل سعود روی آورد و آنجا مهمان محمد بن سویلم عربی شد. جایی که شاگردان محمد بن سویلم از محمد بن عبدالوهاب به گرمی استقبال کردند و وی را اکرام نمودند.

محمد بن سعود که در سال‌های ۱۱۳۹ تا ۱۱۷۹ هـ.ق حکومت می‌کرد، از آمدن محمد بن عبدالوهاب مطلع شد، از این رو به قصد خوش آمدگویی نزد وی رفت و وعده‌ی حمایت و یاری‌اش داد.

محمد بن سعود در حالی درگذشت که محمد بن عبدالوهاب دعوتش را در سرزمین نجد منتشر می‌ساخت و پس از وفات محمد بن سعود، پسرش عبدالعزيز بن محمد

جانشین او شد تا اینکه نصرت و یاری دعوت را به همراه محمد بن عبدالوهاب ادامه دهد. سرانجام محمد بن عبدالوهاب در درعیه وفات یافت و همانجا به خاک سپرده شد.

اساتید شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله:

- ۱- شیخ عبدالوهاب بن سلیمان (والد گرامی ایشان)
- ۲- شیخ عبدالله بن ابراهیم بن سیف، و او پدر شیخ ابراهیم بن عبدالله صاحب «العذب الفاضل فی علم الفرائض» است.
- ۳- شیخ محمد حیات بن ابراهیم سندی.
- ۴- شیخ محمد مجموعی بصری.
- ۵- شیخ مسند عبدالله بن سالم بصری.
- ۶- شیخ عبداللطیف عفالقی احسائی.

شاگردان شیخ محمد بن عبدالوهاب:

تعداد زیادی از طلبه‌ی علم نزد این شیخ بزرگوار زانوی تلمذ گذاشته اند، از جمله:

- ۱- امام عبدالعزيز بن سعود
- ۲- امیر سعود بن عبدالعزيز بن محمد
- ۳- فرزندان: شیخ حسین، شیخ علی، شیخ عبدالله و شیخ ابراهیم.
- ۴- نواده‌اش: شیخ عبدالرحمن بن حسن مؤلف: «فتح المجید».
- ۵- شیخ محمد بن ناصر بن معمر
- ۶- شیخ عبدالله الحصین.
- ۷- شیخ حسین بن غنام.

تألیفات ایشان:

ایشان رحمته الله تألیفات زیادی دارد که خداوند به وسیله‌ی آن جهان اسلام را نفع بخشیده است، از جمله:

- ۱- کتاب «التوحید»
- ۲- «اصول الإیمان»
- ۳- کشف الشبهات
- ۴- ثلاثة أصول
- ۵- مفید المستفید فی کفر تارک التوحید
- ۶- مختصر فتح الباری
- ۷- مختصر زاد المعاد
- ۸- مسائل الجاهلیة
- ۹- فضائل الصلاة
- ۱۰- کتاب الاستنباط
- ۱۱- «رسالة فی الرد علی الرافضة» که همین رساله است.

عمده‌ترین شاخصهای فکری و اعتقادی این دعوت پر خیر را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- ۱- محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار دعوت سلفیت، در احکام و مسایل فقهی پیرو مذهب حنبلی بود، اما او در فتواها و آرای اجتهادی خود هرگاه دلیلی خلاف مذهب حنبلی برایش آشکار می‌شد، به مذهب حنبلی ملتزم نبوده بلکه از آن عدول می‌کرد. بنابراین حرکت سلفیت در اصول اعتقادی و حرکتی تابع هیچ مذهبی نبوده ولی در فروع و مسائل فقهی تابع مذهب حنبلی بود.
- ۲- حرکت سلفیت، به گشودن باب اجتهاد دعوت کرد پس از آنکه از زمان سقوط بغداد در سال ۶۵۶هـ ق عده‌ای به بسته شدن دروازه‌ی آن فتوا داده بودند.
- ۳- به ضرورت بازگشت به کتاب و سنت و عدم قبول هر امر اعتقادی تا زمانی که

مستند به دلیل معتبر باشد، تأکید می‌کرد.

۴- در فهم ادله‌ی شرعی و بنا کردن احکام و مسایل شرعی بر آن ادله، بر منهج اهل سنت و جماعت تکیه می‌نمود.

۵- جهت پاکسازی مفهوم توحید از همه مسلمانان خواست که به منهج و روشی که مسلمانان صدر اول اسلام بر آن بودند، باز گردند.

۶- این حرکت، امت اسلامی را از لحاظ فکری بیدار نمود بعد از آنکه پرده‌ی عقب ماندگی و سستی و تقلید کورکورانه آن را فرا گرفته بود.

۷- اهتمام به تعلیم و آموزش همگانی، و باز کردن اذهان روشن‌فکران و دانشمندان، و متوجه کردن افکار و نظراتشان به تحقیق و تفحص و استدلال، و دعوت آنان به پژوهش در منابع و مراجع دست اول پیش از قبول هر نوع رأی و نظر و عمل کردن به آن.

۸- محمد بن عبدالوهاب تصنیفات زیادی دارد که ما به ترتیب آنها را ذکر کردیم و مسئولین انتشارات دانشگاه (: پوهنتون) اسلامی امام محمد بن سعود در ریاض، اقدام خیلی خوبی انجام دادند که مجموعه‌ی تألیفات امام محمد بن عبدالوهاب را به عموم مسلمانان، هدیه دادند. امید است که مسئولین انتشارات مذکور دوباره مجموعه تألیفات محمد بن عبدالوهاب را چاپ کنند؛ همراه با اهتمام به تحقیق شایسته‌ی آن نوشته‌های گرانقدر.

۹- محمد بن عبدالوهاب در دعوت خویش، از منهج و روش سه شخصیت بزرگ پیروی نمود که اینان عبارتند از: امام احمد بن حنبل، شیخ الإسلام ابن تیمیه و حافظ ابن قیم جوزیه - خداوند همه‌ی شان را مورد مرحمت و مغفرت خویش قرار دهد - . پس در واقع، دعوت محمد بن عبدالوهاب انعکاس و بازتاب افکار آن سه شخصیت بزرگ و تبیین و توضیح اهدافشان بود.

خداوند متعال امام محمد بن عبدالوهاب را مورد رحمت خویش قرار دهد و بهترین پاداش را به وی عطا نماید. و توفیق عمل به نشر دعوتش را نصیب علمای معاصر ما گرداند تا تمامی مسلمانان در سراسر کره‌ی زمین از آن بهره‌مند شوند.

مقدمه کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من أهل السنة والصلاة والسلام على عبده الذي أكمل علينا به المنّة وعلى آله وأصحابه الذين حبهم وإتباع آثارهم أقوى جنّة. أما بعد:

این کتابچه که اثر شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله است، نوشته‌ای مختصر و مفید است^۱ در رد بعضی از رافضیانی که از سنت پیامبر ﷺ تبعیت نکرده و در اکثر امور خویش از گامها و وسوسه‌های شیطان پیروی نموده‌اند. که در نتیجه هم خود از راه راست گمراه شده و هم دیگران را گمراه کرده‌اند و سعی ورزیده‌اند که فساد و تباهی و سرکشی را در مناطق مختلف ایجاد کنند. آنان با اهل جهنم پیمان دوستی داشته و با اهل بهشت دشمنی شدیدی دارند. از خداوند می‌خواهیم که ما را از بدی‌ها و اعمال ناشایست آنان محفوظ گرداند.

۱- این مقدمه از سخنان ناسخ است.

وصیت و سفارش پیامبر در مورد جانشینی ایشان

ابن معلم مشهور به مفید^۱ در کتابش «روضۃ الواعظین»^۲ نوشته است: «زمانی که پیامبر ﷺ پس از حجة الوداع به سوی مدینه بازگشت، خداوند جبرئیل را بر وی فرو فرستاد و گفت: ای محمد، همانا خداوند متعال بر تو سلام می‌فرستد و به تو می‌گوید: علی را برای امامت منصوب کرده و امت خود را بر جانشینی او مطلع گردان. پیامبر ﷺ فرمود: برادرم جبرئیل! همانا خداوند - با این کار - اصحابم را دشمن علی گردانیده است. می‌ترسم که آنان به من ضرر برسانند، پس از جانب من از پروردگارم معذرت خواهی کن. آنگاه جبرئیل نزد خداوند رفت و پاسخ پیامبر ﷺ را به او عرض کرد. خداوند دوباره جبرئیل را فرو فرستاد و پیامبر ﷺ همانند گفته‌ی اول را تکرار فرمود و مجدداً از خداوند معذرت خواهی کرد. سپس جبرئیل نزد خداوند رفت و پاسخ پیامبر ﷺ را تکرار نمود. آنگاه خداوند بار دیگر جبرئیل را فرو فرستاد و با این آیه پیامبر ﷺ را مورد سرزنش و عتاب قرار داد؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۶۷] «ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه

۱- او ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید است که حدود ۲۰۰ کتاب در تأیید و تقوی‌ی بدعت‌ها و بدعت‌گرایان و تردید گستاخی سلف صالح تألیف نمود، مفید به سال ۴۱۳ هجری بمرد. خطیب بغدادی گفته: کتابهای زیادی در تأیید گمراهی‌های روافض و دفاع از عقاید باطل آنان نوشته، و بر صحابه‌ی کرام، تابعین و ائمه‌ی مجتهدین طعن فراوان وارد کرده، و با این کتابهایش عده‌ی زیادی را به وادی هلاکت کشاند تا اینکه خداوند متعال مردم را از شر او راحت ساخت. (لسان المیزان)

۲- کتاب مذکور تألیف محمد بن قتال نیشابوری است، و شاید نسبت دادن کتاب به ابن معلم (مفید) اشتباه ناسخ باشد. به هر حال کتاب از روافض است چه آن را ابن قتال تألیف کرده باشد یا دیگری.

خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای، چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده‌ی توست، و کتمان جزئی از جانب تو، کتمان کلّ به شمار است).

آنگاه پیامبر ﷺ یارانش را جمع کرد و فرمود: ای مردم! همانا علی، امیر مؤمنان و جانشین من از طرف پروردگار جهانیان است. غیر از علی هیچ کس دیگری بعد از من خلیفه نیست. هر کس که من مولای او هستم پس علی هم مولای اوست. خداوند، دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار.

ای برادر مؤمن! نگاه کن به روایت این دروغگویان، روایتی که ضعف و سستی الفاظ و بطلان مقاصدش، بر ساختگی بودن آن دلالت می‌کند و غیر از عبارت «من کنت مولاه» هیچ یک از الفاظ آن روایت از پیامبر ﷺ صحت ندارد. و هر کس صحت این روایت را باور داشته باشد، قطعاً هلاک و بدبخت می‌گردد؛ چون به طور قطع در آن، پیامبر معصوم متهم شده به دلیل آنکه ابتدا از دستور پروردگارش اطاعت نکرده و این نسبت دادن نقص به پیامبر ﷺ است و نسبت دادن نقص به پیامبران - علیهم السلام - کفر است. همچنین بنا به این روایت، خداوند متعال کسانی را به عنوان اصحاب و یاران پیامبر ﷺ برگزیده که با بهترین فرد از اهل بیت پیامبر دشمنی ورزیده‌اند، و در آن عیب گرفتن از پیامبر ﷺ و مخالفت با آیاتی است که خداوند، پیامبر و یارانش را ستوده است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ

۱- این اندازه از حدیث را ترمذی در سنن خود به شماره‌ی: ۳۷۲۲، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: ۲۲۸۴۱، و نسائی در خصائص، صفحه‌ی: ۹۹ آورده که از تعدادی از صحابه‌ی کرام از جمله: سعد بن ابی وقاص روایت نموده اند. و این جزء حدیث صحیح است که شیخ آل‌بانی در صحیح الجامع، حدیث شماره: ۶۵۲۳ و شیخ وادعی در «الصحيح المسند مما ليس في الصحيحين» جلد اول، صفحه‌ی ۲۵۹ آن را صحیح گفته اند.

فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْعَهُ، فَكَازَرَهُ، فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا [الفتح: ۲۹].

«محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ فضل و حسنودی الله را می‌جویند. نشانه (ی درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست؛ این، وصف آنان در تورات است. و وصفشان در انجیل مانند زراعتی است که جوانه زده و تنومندش ساخته و ستبر و ضخیم شده و بر ساقه‌هایش ایستاده است و کشاورزان را شگفت زده می‌سازد تا به وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد. الله به اینها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد».

معلوم است که اعتقادی که مخالف قرآن و حدیث پیامبر ﷺ باشد، کفر است.

همچنین بنا به روایت مذکور، پیامبر ﷺ از ضرر رسانیدن مردم به وی، ترسیده در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷] «و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد». و همان طور که معلوم است اعتقاد به عدم توکل پیامبر ﷺ به پروردگارش، نسبت دادن نقص به ایشان است و نسبت دادن نقص به او کفر است. همچنین در این روایت، بر خداوند دروغ بسته شده، و این ظلم بسیار بزرگی است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأنعام: ۲۱] «چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد؟» و در این روایت، بر پیامبر ﷺ دروغ بسته شده، و هر کس آن را جایز بداند، بی‌تردید کفر ورزیده و گمراه شده است.

در عبارت «من کنت مولا» (که تنها این لفظ از پیامبر ﷺ صحت دارد)، هیچ نصی برخلافت بلافضل علی ﷺ وجود ندارد و اگر نصی در این زمینه می‌بود، قطعاً خود ایشان آن را ادعا می‌کرد؛ زیرا او در این مورد از همه عالم‌تر به منظور پیامبر ﷺ بود. هر کس ادعا

کند که علی ادعای خلافت کرده، ضرورتاً ادعایش باطل و پوچ است و ادعای اینکه علی علم داشته به اینکه در فرموده‌ی پیامبر ﷺ نص بر خلافت وی هست، و ادعایش را به خاطر تقیه ترک نموده، ادعای بسیار باطلی است.

این شیعیان چه قوم بسیار بدی هستند که امامشان را به ترس و سستی و ضعف در دین نسبت می‌دهند در حالی که او از شجاع‌ترین و قوی‌ترین مردمان بود.

انکار خلافتِ خلفای راشدین

اهل تشیع صحت خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را انکار می‌کنند.^۱ و انکار آن منجر به فاسق دانستن تمامی کسانی می‌شود که با ابوبکر بیعت نمودند و معتقد بودند که خلافتش حق و صواب است. همه صحابه حتی علی با ابوبکر بیعت کردند و جمهور امت اسلامی معتقدند که خلافتش حق و صواب است.^۲ اعتقاد به فاسق دانستن صحابه مخالف این فرموده‌ی الهی است که می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید».

چون کدام خیر و خوبی در میان امتی وجود دارد که با یاران پیامبرشان مخالفت می‌کنند و با غصب منصب خلافت به اهل بیتش ظلم می‌کنند و به آنان اذیت و آزار

۱- به طور مثال به کتابهای ذیل مراجعه فرمائید:

رجال الکشی، صفحه‌ی: ۶۱، منهاج الکرامه ۱۹۴-۲۰۲، کتاب الکافی اثر کلینی ۱/ ۴۳۴ طبع دارالأضواء، سال ۱۴۱۳ هجری، تفسیر عیاشی ۱/ ۱۷۸ و تفسیر البرهان ۱/ ۲۹۳.

۲- بلکه اجماع امت اسلامی بر تقدیم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در خلافت است، شیخ ابن عثیمین در شرح عقیده‌ی واسطیه: ۲/ ۷۲ هنگام شرح گفته‌ی شیخ الإسلام ابن تیمیه: «و این اجماع اهل سنت و جماعت در مسأله‌ی خلافت است» نوشته: و از سایر فرقه‌های مسلمین نیز کسی با این اجماع اختلاف نکرده است، به جز روافض که اختلاف آنان ارزشی ندارد.

می‌رسانند و جمهور این امت، باطل را حق می‌دانند؟! ﴿سُبْحَنَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۶] «سبحان الله! این بهتان بزرگی است». هر کس به چیزی اعتقاد داشته باشد که مخالف قرآن است، همانا کفر ورزیده است. احادیث وارده در صحت خلافت ابوبکر صدیق و اجماع صحابه و جمهور امت مبنی بر، حق بودن خلافت او خیلی زیاد است. و هر کس جمهور اصحاب پیامبر را به فسق و ظلم نسبت دهد و اتفاق آنان را بر امری باطل قرار دهد، بدون شک پیامبر ﷺ را حقیر داشته و حقیر داشتن او کفر است. دروغ و ساختگی‌های این قوم چقدر مسخره و پوچ است که فسق و گناه و طغیان و سرکشی را به جمهور اصحاب پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند! در حالی که خیلی آشکار و بدیهی است و عقل سالم دلالت دارد بر اینکه خداوند متعال تنها برگزیدگان و پاکان مخلوقاتش را جهت مصاحبت و همراهی بهترین بنده‌اش (محمد مصطفی ﷺ) و نصرت و یاری دینش، انتخاب می‌کند.^۱ و نقل متواتر مؤید این مطلب است؛ اگر یک ذره خیر و خوبی در میان این قوم (رافضیان) می‌بود، درباره‌ی اصحاب پیامبر ﷺ و یاری کنندگان دینش جز خیر و نیکی چیزی نمی‌گفتند، اما خداوند آنان را بدبخت گردانیده و با سخنان باطل و پوچ و روایات ساختگی درباره‌ی یاری‌کنندگان دین اسلام، آنان را خوار و رسوا ساخته است. از

۱- و چه زیبا است روایتی که امام احمد رحمه الله در مسند، حدیث شماره: ۳۶۰۰ از عبدالله بن مسعود رحمه الله روایت نموده که گفت: خداوند متعال به دلهای بندگان نگاه کرد، پس قلب محمد ﷺ را بهترین دلهای بندگان یافت و آن را برای خود برگزید و او را به پیامبری‌اش انتخاب کرد، سپس به دلهای بندگان نگاه کرد و دلهای صحابه‌ی جان‌نثار را بهترین دلها بعد از قلب پاک پیامبر ﷺ یافت، و در نتیجه آنان را وزیران فرستاده‌ی خویش قرار داد که در راه اعلای کلمه‌ی الله رزمیدند، و هر آنچه را مسلمانان نیک ببینند آن کار در نزد الله پسندیده است، و هر چه را نپسندند در نزد الله زشت است. و این روایت را شیخ ما شیخ وادعی در «الجامع الصحیح مما لیس فی الصحیحین» در فضائل الصحابة ﷺ (جلد: ۴ صفحه‌ی: ۸-۹) آورده، و در حاشیه‌اش گفته است: در این حدیث دلیلی برای بدعت‌پسندان نیست؛ زیرا مسلمانان کامل هرگز بدعت را نمی‌پسندند، و دیگر اینکه این روایت بر عبدالله بن مسعود رحمه الله موقوف است.

علی علیه السلام روایت است که گوید: «بر رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شدیم و گفتیم: ای رسول خدا! کسی را جانشین خود گردان. فرمود: اگر خداوند خیر و نیکی را در شما ببیند، بهترینتان را به عنوان خلیفه بر شما می‌گمارد. علی علیه السلام گفت: خداوند خیر و نیکی را در ما دید و در نتیجه بهترینمان؛ ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کرد.» دارقطنی آن را روایت کرده^۱. این روایت، قوی‌ترین دلیلی است علیه کسانی که مدعی دوستی با علی علیه السلام هستند. از جُبیر بن مطعم روایت است که گوید: «زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور دادند که دوباره نزد وی برگردد. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چی؟ (منظورش این بود که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله فوت کند) فرمودند: اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر بیا.»^۲ از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گوید: «زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان درباره‌ی چیزی سؤال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: دوباره برگرد. آن زن گفت: اگر برگشتم و شما را نیافتم، چی؟ (منظورش وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بود) فرمودند: اگر آمدمی و مرا نیافتی، نزد ابوبکر بیا، چه او بعد از من خلیفه است.»^۳

۱- حاکم آن را در مستدرک، حدیث شماره: ۴۷۶۱ روایت نموده و آن ضعیف است، در سند آن موسی بن مطیر آمده که یحیی بن معین او را دروغ‌گو دانسته. ابوحاتم، نسائی و جماعتی دیگر گفته اند: او متروک است، چنانچه در «المیزان» آمده.

۲- امام بخاری و امام مسلم آن را روایت کرده‌اند.

۳- ابن عساکر آن را در تاریخ دمشق در ترجمه‌ی ابوبکر صدیق، شماره: ۶۳۳۲ روایت نموده که بسیار ضعیف است، و در سند آن چند راوی ضعیف وجود دارد، از جمله: غلام خلیل که ذهبی درباره‌ی او در «المیزان» گفته: او دروغهای فاحشی روایت می‌کرد و جعل حدیث را روا می‌پنداشت. و حدیث جبیر بن مطعم که قبلاً ذکر شد انسان را از این حدیث بی‌نیاز می‌سازد و آن حدیثی صحیح است که در صحیحین آمده و به خلافت ابوبکر صدیق اشاره دارد.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گوید: «از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: پس از من دوازده تا خلیفه می آیند. ابوبکر تنها مدت کمی خلافت می کند.»^۱

از حذیفه رضی الله عنه روایت شده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: به آن دو که بعد از من اند؛ ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - اقتدا کنید.» به روایت امام احمد، و ترمذی نیز آن را روایت نموده و گفته که حسن است، ابن ماجه و حاکم هم آن را روایت کرده اند که اخیرالذکر آن را صحیح دانسته، و طبرانی از ابودرداء^۲ و حاکم از ابن مسعود آن را روایت کرده اند.^۳

۱- ابوالقاسم بغوی آن را در معجم الصحابه، حدیث شماره: ۱۳۸۹ آورده، و هم چنین طبرانی در معجم الکبیر (۱/ ۵۴-۵۶) حدیث شماره: ۱۲ و در معجم الأوسط (۸۷۴۶) و ابونعیم اصفهانی در «معرفة الصحابة» شماره: ۶۴، و ابن عدی در الکامل (ج ۴/ صفحه ۱۵۲۴) در ترجمه ی عبدالله بن صالح کاتب لیث آورده و آن روایت ضعیف است که در سند آن ربیعہ بن سیف معافری آمده و امام بخاری در باره ی او گفته: او احادیثی منکری روایت می کند چنانکه در «المیزان» آمده و قسمت اول حدیث صحیح است، که از جابر بن سمره در صحیح بخاری حدیث شماره: ۷۲۲۲ و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۱۸۲۱ روایت شده است.

۲- طبرانی آن را در مسند الشامیین (ج ۲ ص ۵۷) ط مؤسسة الرسالة، و ابن عساکر آن را در تاریخ دمشق (۲۲۹/۳۰) روایت نموده که در سند آن مجاهیل وجود دارند. هیشمی در المجمع (۵۳/۹) گفته: در سند راویانی وجود دارند که من آنها را نمی شناسم، و شیخ آل بانی آن را در «سلسلة الأحادیث الضعیفة» (۲۳۳۰) آورده که لفظ آن: «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر، فإنهما حبل الله الممدود، ومن تمسک بهما فقد تمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها» می باشد.

۳- ابن ماجه آن را در سنن خود، حدیث شماره: (۹۷)، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: (۲۳۱۳۸)، و ترمذی در سنن، حدیث شماره: (۳۶۷۱)، و حاکم در المستدرک، حدیث شماره: (۴۵۱۶) از طریق ربعی بن حراش از حذیفه روایت نموده اند، و ربعی آن را از حذیفه نشنیده است، چنانکه مناوی در فیض القدر (۵۶/۲) ذکر کرده. و به روایت ابن مسعود رضی الله عنه در مستدرک حاکم، حدیث شماره: ۴۵۱۸، و در سنن ترمذی، حدیث شماره: ۳۸۱۴، و در المعجم الکبیر طبرانی، حدیث شماره: ۸۴۲۶ از طریق اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی بن سلمه بن کهیل آمده، و یحیی بن سلمه و فرزندش

باز از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: همانا من نمی‌دانم که تا چه زمانی در میان شما می‌مانم، پس بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از روش و سیره‌ی عمار پیروی کنید و هر آنچه که عبدالله بن مسعود به شما گفت، وی را تصدیق کنید.» امام احمد و دیگران آن را روایت نموده‌اند.^۱

و از انس رضی الله عنه روایت شده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من به ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - اقتدا کنید و از روش و سیره‌ی عمار پیروی کنید و به عهد و وفای عبدالله بن مسعود متمسک شوید.» ابن عدی آن را روایت نموده.^۲

و از او روایت شده که گفت: بنی‌مصطلق مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادند تا از ایشان سوال کنم بعد از شما صدقات خویش را به چه کسی پردازیم؟ ایشان فرمودند: «به ابوبکر». حاکم آن را روایت کرده و صحیح دانسته است.^۳

اسماعیل هر دو متروک‌اند، و ابراهیم بن اسماعیل ضعیف است چنانکه در «التقریب» آمده، و شیخ ما امام وادعی رحمته الله آن را در «أحادیث معلة ظاهرها الصحة»، صفحه‌ی: ۱۱۸ طبع دارالآثار ذکر کرده، و بعد از اینکه حدیث حذیفه را آورده گفته: و اینکه گفته‌اند که حدیث ابن مسعود و حدیث انس برای آن شاهد‌اند صحیح نیست؛ زیرا این حدیث منقطع و آن دو نیز خیلی ضعیف‌اند، و الله دان‌تر است.

۱- امام احمد آن را در مسند، حدیث شماره: ۲۲۷۶۵، و ابن حبان چنانکه در الإحسان، حدیث شماره: ۶۹۰۲ آمده، و ترمذی در سنن، حدیث شماره: ۳۶۶۳ از طریق ربیع بن حراش از حذیفه رضی الله عنه روایت نموده‌اند، و چنانکه گذشت این حدیثی است منقطع.

۲- ابن عدی آن را در الکامل (ج ۲ ص ۶۶۶) روایت نموده که از طریق عمرو بن هرم از انس رضی الله عنه است، و از او طبقه‌ی ششم است که ملاقات با هیچ‌کدام از صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم برای آنان ثابت نیست، چنانکه حافظ ابن حجر در مقدمه‌ی تقریب التهذیب ۶/۱ گفته است.

۳- حاکم آن را در المستدرک، حدیث شماره: (۴۵۲۲) روایت نموده و در سندش نصر بن منصور مروزی است، شیخ مقبل رحمته الله در تتبع اوهامی که ذهبی بر آن سکوت نموده چنانکه در المستدرک است گفته: نصر بن منصور در حدیث انس آمده که هیچ‌کس را نمی‌شناسم او را توثیق نموده باشد.

از عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت است که گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام بیماری‌ای که در آن وفات یافت، فرمودند: پدرت و برادرت را برایم صدا بزن تا اینکه چیزی را [مبنی بر خلافت ابوبکر پس از خود] بنویسم؛ زیرا می‌ترسم که کسی آرزو کند و بگوید: من [برای خلافت از همه] اولی و سزاوارترم در حالی که خداوند ناپسند می‌دارد که کسی غیر از ابوبکر، خلیفه شود.» امام مسلم و امام احمد آن را روایت نمودند.^۱ این حدیث، هر آن کس را که خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را ناپسند می‌دارد، از مؤمنان خارج می‌سازد.

از علی رضی الله عنه روایت شده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله به من گفت: سه بار از خداوند خواستم که تو را [در امر خلافت بر همه] مقدم بدارد، اما خداوند از این کار امتناع ورزید و تنها ابوبکر را [برای خلافت بر همه] مقدم داشت.» و در روایت دیگری این عبارت اضافه شده: «اما من خاتم پیامبران، و تو هم خاتم خلفاء هستی.» دارقطنی و خطیب و ابن عساکر آن را روایت نموده‌اند.^۲

از سفینه روایت است که گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله مسجد (مسجد النبی) را بنا کرد، سنگی را در دیوار نهاد و به ابوبکر گفت: «سنگت را در کنار سنگ من قرار بده. سپس به عمر گفت: سنگت را در کنار سنگ ابوبکر قرار بده. سپس فرمود: این دو پس از

۱- امام مسلم و امام احمد آن را روایت کرده‌اند.

۲- دارقطنی آن را در «افراد» روایت نموده چنانکه شوکانی در «الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة» (۳۶۶)، و خطیب در تاریخ بغداد (ج ۱۱ ص ۲۱۳) در ترجمه‌ی عمر بن محمد بن حکم، و ابن عساکر در تاریخ دمشق (ج ۴۵ ص ۳۲۲)، و ابن جوزی در العلل المتناهیه، شماره: ۲۲۹ روایت نموده سپس گفته: این روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت نیست، علی و یحیی هر دو مجهول‌اند. می‌گویم: علی همان ابن حسن کلبی است، و یحیی همان ابن ضریس می‌باشد. ذهبی در المیزان گفته: علی بن حسن کلبی با اخبار باطلی از یحیی بن ضریس به خبر باطل که شاید او آفتش باشد، از مالک بن مغول از عون بن ابی جحیفه از پدرش مرفوعاً روایت نموده (که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای علی! از الله خواستم که تو را (در خلافت) مقدم بدارد اما خداوند از این کار امتناع ورزید و تنها ابوبکر را [برای خلافت بر همه] مقدم داشت.» المیزان (ج ۳/ ص ۱۲۲).

من خلیفه هستند». به روایت ابن حبان، ابوزرعه گفته: اسنادش قوی است که مشکلی در آن نمی‌باشد، و حاکم نیز روایت نموده و آن را صحیح دانسته، و بیهقی نیز روایت کرده^۱. درباره‌ی تفسیر آیه: ﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ﴾ «و هنگامی که پیامبر، رازی را به یکی از همسرانش گفت» (التحریم: ۳) روایت شده که این راز، خبر دادن پیامبر ﷺ از خلافت ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - بوده است^۲. بعضی گفته‌اند که آیه‌ی: ﴿وَمَنْ

۱- ابن حبان آن را در کتاب «المجروحین» در ترجمه‌ی حشر بن نباته، شماره‌ی: (۲۹۱)، و حاکم در «المستدرک» شماره: ۴۳۴۳، و ابن جوزی در العلل المتناهیه فی الأحادیث الواهیة، شماره: ۳۳۱ روایت نموده اما صحیح نیست، در سند آن حشر بن نباته آمده که ذهبی در «المیزان» در باره‌اش گفته: امام احمد و ابن معین و علی بن مدینی و غیره او را توثیق نموده‌اند. و ابوحاتم گفته: به او احتجاج نمی‌شود، و نسائی گفته: قوی نیست، و در جای دیگر گفته: به او پروای نیست، و ابن عدی در الکامل او را ذکر کرده و چند حدیث منکر و غریب او را آورده و گفته: اینها بعد از من خلیفه‌اند. امام بخاری در کتاب «الضعفاء» گفته: روایت او متابعی ندارد؛ زیرا عمر و علی گفته‌اند: پیامبر ﷺ هنگام وفات، خلیفه‌ی برای خویش تعیین نکرده‌اند. می‌گوییم: مؤلف رحمه الله احادیث صحیحی آورده که به خلافت ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما اشاره دارد که احادیث صحیح ما را از احادیث ضعیف بی‌نیاز می‌سازد، و به حمدا لله اهل سنت به احادیث صحیح عمل نموده و احادیث ضعیف را ترک می‌کنند، آنها همانند روافض نیستند که احادیث و روایات صحیح را ترک کرده و به روایات موضوعی و نادرست چسبیده‌اند بلکه روافض همیشه روایاتی وضع می‌کنند و آن را به دروغ به پیامبر و اهل بیت ایشان نسبت می‌دهند. حمادبن سلمه گفته: شیخی از شیوخ روافض برایم گفت که آنها با یکدیگر جمع شده و احادیث و روایات موضوعی به کمک و مشوره‌ی هم درست می‌کردند. (الباعث الحثیث، ص ۲۵۷، طبع المعارف).

۲- طبرانی در «المعجم الکبیر» (۱۲۶۴۰) آن را ضمن روایت طویلی آورده و محل شاهد آنست که ایشان رضی الله عنه برای ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها فرمودند: پدر تو بعد از ابوبکر امر خلافت را به عهده می‌گیرد، و در سند این روایت اسماعیل بن عمرو بجلی است، ابوحاتم و دارقطنی گفته‌اند: ضعیف است چنانکه در «المیزان» آمده و در آن انقطاع نیز وجود دارد؛ زیرا ضحاک از ابن عباس رضی الله عنهما شنیده است. دارقطنی در (ج ۴ ص ۱۵۳-۱۵۴) آن را روایت نموده که در سندش محمدبن سائب

يَرْتَدِدَ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^ط وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^ط «و اعمال آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، در دنیا و آخرت بر باد می‌شود و چنین افرادی دوزخی‌اند و برای همیشه در دوزخ می‌مانند.» (البقره: ۲۱۷) به خلافت ابوبکر صدیق اشاره دارد؛ زیرا او بود که با اهل رده جنگید.

همچنین گفته شده که آیه: ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتَدْعُونَ إِلَيَّ قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ «به متخلفان صحرانشین بگو: به سوی گروه جنگاوری فرا خوانده خواهید شد و با آنان می‌جنگید یا مسلمان می‌شوند.» (الفتح: ۱۶) به خلافت ابوبکر صدیق اشاره دارد؛ زیرا او بود که اقدام به جنگ علیه بنوحنیفه نمود؛ کسانی که هنگام ارتداد از نیرومندترین مردمان بودند.

یکی دیگر از آیاتی که بر خلافت حضرت ابوبکر صدیق دلالت می‌کند این آیه است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَستَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾ «الله به آن دسته از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، نوید می‌دهد که حتما در زمین به آنان خلافت می‌بخشد، چنانکه به پیشینیانشان حکومت بخشید. و دینشان را که برایشان پسندیده است، استوار می‌سازد» (النور: ۵۵) زیرا اسلام به وسیله‌ی ابوبکر و عمر پابرجا و استوار

کلی آمده و او متروک است، او از ابوصالح روایت کرده و او باذام است که ضعیف می‌باشد چنانچه در التقریب آمده است. و ابن مردویه نیز آن را در تفسیرش روایت نموده چنانچه در «تخریج الأحادیث والآثار الواقعة فی تفسیر الکشاف للزمخشری» اثر حافظ جمال الدین زیلعی (ج ۴ ص ۶۰) آمده و در آن موسی بن جعفر انصاری از عمویش روایت کرده، ذهبی در «المیزان» گفته: او شناخته شده نیست و خبرش ساقط است.

۱- این یکی از تفاسیر است چنانچه در تفسیر حافظ ابن کثیر آمده، و آیت کریمه عامتر است.

شد. پس این دو نفر، دو خلیفه‌ی بر حقی بوده‌اند تا صدق و درستی وعده‌ی خداوند تحقق پیدا کند.

یکی دیگر از احادیث صحیح پیامبر ﷺ که بر صحت خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت دارد، این حدیث است: «**الخلافة بعدی ثلاثون**»: «خلافت بعد از من، سی سال به طول می‌انجامد.» و در بعضی روایات، عبارت «**خلافة رحمة**»: خلافت رحمت و در بعضی دیگر، عبارت «**خلافة النبوة**^۱»: (خلافت بعد از من)، خلافت بر منهج نبوت، آمده است.

یکی دیگر از احادیثی که بر صحت خلافت ابوبکر صدیق دلالت دارد، حدیث صحیحی است که پیامبر ﷺ در بیماری وفات خویش به ابوبکر دستور دادند تا برای مردم امامت نماز کند.^۲ این کار پیامبر ﷺ از قوی‌ترین نشانه‌های حق بودن خلافت ابوبکر

۱- حاکم آن را به شماره‌ی: (۴۷۶۰)، و ابوداود به شماره‌ی: (۴۶۴۶) به لفظ: «**خلافة النبوة ثلاثون سنة**»: خلافت بر منهج پیامبری سی سال است»، و ترمذی به شماره‌ی: ۲۲۳۱ به لفظ: «**الخلافة فی أمتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک**»، و امام احمد به شماره‌ی: ۲۲۲۶۴ به لفظ: «**الخلافة ثلاثون عاما ثم یكون بعد ذلک الملک**»، و ابن حبان چنانچه در الإحسان آمده به شماره‌ی: ۶۹۴۳ به لفظ: «**الخلافة بعدی ثلاثون سنة**» آن را روایت نموده. و این روایت صحیح است که راوی آن سفینه صحابی رسول الله ﷺ می‌باشد، و شیخ ما علامه وادعی رحمته الله آن را در «**الصحيح المسند مما ليس فی الصحيحین**» (ج ۱ ص ۳۱۵) روایت نموده، اما لفظ «**خلافة رحمة**» را ابن ابی عاصم در «**السنة**» (۱۱۳۰) از معاذ و ابو عبیده به لفظ: «**إن هذا الأمر بدأ رحمة ونبوة ثم خلافة ورحمة**» آورده و در آن لیث بن ابی سلیم آمده که ضعیف است، و در آن بین مکحول و ابوثعلبه انقطاع نیز وجود دارد.

۲- شیخ به حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه که امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (۶۷۸) و امام مسلم به شماره‌ی: (۴۲۰) روایت نموده اند اشاره دارد، که چون بیماری رسول الله ﷺ شدت گرفت به صحابه‌ی خویش فرمودند: «**مروا أبابکر فلیصل بالناس**»: به ابوبکر امر کنید که برای مردم امامت دهد» ام المؤمنین عائشه‌ی صدیقه رضی الله عنها گفت: ابوبکر شخصی نرم‌دل است و چون به جای شما ایستاد شود امامت داده نمی‌تواند (به گریه می‌افتد)، پیامبر ﷺ به ام المؤمنین دستور دادند: «**مری أبابکر فلیصل بالناس؛ فإنکن صواحب یوسف؛ به ابوبکر دستور بده امامت مردم را بدهد؛ شما**

صدیق علیه السلام می‌باشد. و بزرگان صحابه از قبیل عمر و ابوعبیده جراح و علی - رضی الله عنهم أجمعین - برای خلافت ابوبکر بدان استدلال نمودند. پس این دلایل قوی و امثال آن، چهره‌ی رافضیان و فاسقانی که منکر خلافت ابوبکر صدیق علیه السلام هستند، را سیاه نموده است.

ادعای رافضه مبنی بر ارتداد صحابه رضی الله عنهم

از جمله «کشی»^۱ از میان شیعیان - که از نظر آنان، از همه به احوال راویان آگاه‌تر و موثق‌تر است - از جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که او گفت: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، همه اصحاب مرتد شدند، به جز چهار نفر: مقداد، حذیفه، سلمان و ابوذر رضی الله عنهم. به او گفته شد: وضعیت عمار بن یاسر چگونه بود؟ گفت: مرتد شد و سپس توبه کرد و به دامن اسلام بازگشت.»

همانند اصحاب یوسف هستید» پس ابوبکر صدیق در زندگی رسول مهربان صلی الله علیه و آله برای مردم امامت داد. این حدیث به طریق دیگری از ام‌المؤمنین عائشه در صحیح بخاری، حدیث شماره: ۶۷۹ و از ابن عمر به شماره‌ی: (۶۸۲) روایت شده است.

- ۱- او ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی از علمای شیعه در قرن هفتم است، و گفته اند که خانه‌اش مرکز روافض بوده. نجاشی در کتاب رجال خود (۲/ ۲۸۲) سوانح او را ذکر کرده است.
- ۲- او جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب ملقب به صادق است، و مادرش ام‌فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق بوده، و مادرش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابوبکر است، و لذا می‌گفت: ابوبکر صدیق دوبار مرا تولد کرده است. روافض بر او تهمت‌ها بسته و اشیای ناروای را به او نسبت داده اند، و جعفر صادق از روافض سخت نفرت داشت. ذهبی در «السير» (۱/ ۲۵۵) در ترجمه‌اش گفته: او از رافضه نفرت عجیبی داشت و آنان را زشت می‌دید؛ زیرا می‌دانست که روافض جدش ابوبکر صدیق را بد می‌گفتند. در این سخن هیچ تردیدی وجود ندارد اما روافض گروهی اند نادان که هوا و هوس آنان را به جهنم کشانیده است.

این روایت مقتضی ارتداد علی و اهل بیت پیامبر ﷺ است در حالی که اهل تشیع چنان عقیده‌ای ندارند. و این اساس و پایه‌ی دین اسلام را ویران می‌کند؛ زیرا اساس دین، قرآن و حدیث است؛ پس اگر به فرض تمامی کسانی که آیات و احادیث از پیامبر ﷺ دریافت نموده‌اند، مرتد شده باشند جز چند نفری که خبرشان به حد تواتر نمی‌رسد پس در آن صورت شک در قرآن و حدیث پیش می‌آید. پناه به خدا از اعتقادی که موجب ریشه کن کردن دین اسلام می‌شود. ملحدان و بی‌دینان از سخن این رافضیان به نفع خود سوء استفاده کرده و می‌گویند: چگونه است که خداوند می‌گوید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید» (آل عمران: ۱۱۰) در حالی که بعد از وفات پیامبر همه صحابه جزء پنج نفر یا شش نفر از دین اسلام برگشتند به سبب آنکه ابوبکر را بر علی مقدم داشتند در حالی که پیامبر توصیه کرده بود که بعد از وفات او، علی خلیفه و امیر مؤمنان باشد.

نگاه کن به سخن این ملحد که آن را از سخن رافضیان گرفته است. پس اینان از یهود و نصارا، ضرر و زیان بیشتری برای دین اسلام دارند. این روایت از چندین جهت، باطل است: ۱- اینکه موجب ریشه‌کن کردن دین و ایجاد شک در آن می‌شود. ۲- کتمان آنچه را که قرآن بدان اشارت دارد، جایز می‌دانند. ۳- تحریف قرآن را جایز می‌دانند. ۴- مخالف این آیات است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ «به یقین الله از مؤمنان (که زیر درخت با تو بیعت کردند)، راضی شده است» (الفتح: ۱۸) ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ «الله از آنان خشنود شد و آنان نیز از الله راضی گشتند» (المائدة: ۱۱۹، التوبه: ۱۰۰ و مجادله: ۲۲) فرموده خداوند درباره‌ی کسانی که قبل از فتح مکه و کسانی که پس از فتح مکه ایمان آورده‌اند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ «و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است.» (الحديد: ۱۰).

آیاتی که درباره‌ی مهاجرین و انصار نازل شده: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّدِيقُونَ﴾ «ایشان، همان راستگویانند» (حشر: ۸) و ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ «و چنین کسانی رستگارند» (آل عمران: ۱۰۴) آیه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ «و این چنین شما را امتی برگزیده (و میانه‌رو) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید» (البقره: ۱۴۳).

و آیه‌ی ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید» (آل عمران: ۱۱۰)، و مخالف دیگر آیات و احادیث وارده درباره افضل بودن صحابه و استقامت و پایداری شان بر دین می‌باشد. و هر کس به چیزی اعتقاد داشته باشد که مخالف قرآن و سنت نبوی ﷺ است، همانا کفر ورزیده است. اعتقاد و باور این گروه چقدر شنیع و زشت است که معتقد به ارتداد کسانی هستند که خداوند آنان را جهت مصالح و همراهی رسولش و نصرت و یاری دینش برگزیده است.

ادعای روافض مبنی بر نقص قرآن

از جمله ادعایشان مبنی بر نقص قرآن، روایتی است که در کتاب‌های حدیثی و کلامی خود ذکر کرده‌اند که عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه قرآن را تحریف نموده و آیاتی از آن را در مصحف نیاورده است؛ زیرا در سوره‌ی انشراح بعد از آیه‌ی: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ «و آوازه‌ات را برایت بلند کردیم» (الشرح: ۴) عبارت: «وَعَلِيَ صِهْرُكَ»: «و علی را داماد تو گردانیدیم» بود که عثمان به خاطر حسادت در هم دامادی آن را حذف کرده است. همچنین آنان معتقدند که سوره‌ی احزاب به اندازه‌ی سوره‌ی انعام بود که عثمان آیاتی از آن را که درباره‌ی فضیلت خویشاوندان و اهل بیت پیامبر ﷺ بوده، حذف کرده است. گفته شده که رافضیان در این روزها دو سوره را اظهار کرده‌اند که می‌پندارند جزو قرآن بوده و عثمان آن را حذف نمود. هر یک از این دو سوره به اندازه‌ی یک جزء می‌باشد که

رافضیان آن را به آخر مصحف ملحق کرده‌اند. این دو سوره را «نورین» و «ولاء» نامیده‌اند.^۱

این باور مستلزم تکفیر صحابه حتی علی می‌شود، چون بدان راضی بوده‌اند و مستلزم تکذیب این فرموده‌ی الهی است که می‌فرماید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲] «باطل (تحریف و دگرگونی) از هیچ سو به آن راه نمی‌یابد؛ از سوی پروردگار حکیم و ستوده نازل شده است». همچنین مستلزم تکذیب این فرموده‌ی خداوند است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] «ما خود قرآن را فرو فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و هر گونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)». و هر کس معتقد باشد که قرآن از تحریف و حذف مصون نمانده و معتقد به چیزی باشد که جزو قرآن نیست، بدون شک کفر ورزیده است. این اعتقاد مستلزم عدم اطمینان به همه قرآن

۱- از عقائد فاسد شیعه قول به تحریف قرآن است، و اگرچه برخی از آنان این قول را از باب تقیه و فریب مسلمانان انکار نموده‌اند، چنانکه صباح بیاتی رافضی که بر این رساله‌ی شیخ ردیه نوشته نیز این گمان باطل را کرده است، کتاب‌های آنان گفته‌ی شان مبنی بر تحریف قرآن را ثابت می‌کند، بلکه برخی از آنان کتابهای مستقلی در قول به تحریف قرآن نوشته‌اند، مانند کتاب: «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب» تألیف حسین نوری طبرسی رافضی که شیعیان او را تعظیم و اکرام می‌کنند. و هم چنین قول به تحریف قرآن در کتاب الکافی (ج ۱ ص ۴۱۳) و بعد از آن وجود دارد، و قمی نیز آن را در تفسیرش، و طبرسی در الاحتجاج ص ۲۲۵، و ملا حسن در تفسیر صافی ص ۱۱ آورده‌اند. به نقل از بطلان عقائد الشيعة (ص ۳۷-۳۹). و برای تفصیل بیشتر به کتاب الشيعة والقرآن تألیف شهید علامه احسان الهی ظهیر مراجعه فرمائید که او از کتب روافض با ذکر مرجع و صفحه اعتقاد آنان مبنی بر تحریف قرآن و گمان‌شان که قرآن ناقص است را آورده. و هم چنین به کتاب دوست فاضل ما محمد مال الله (الشيعة وتحريف القرآن) مراجعه کنید که طعن شیعه مبنی بر تحریف قرآن را آورده است.

است و این منجر به ریشه‌کن ساختن دین می‌شود. و این اعتقاد رافضیان مستلزم عدم استدلال به قرآن و عدم تعبد به تلاوت قرآن می‌شود، چون احتمال تحریف آن وجود دارد. چه زشت است سخن و باور کسانی که دینشان را نابود می‌گردانند.

امام بخاری رحمته الله روایت نموده که ابن عباس و محمد بن حنفیه گفته اند: رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از وفات خویش جز ما بین هر دو غلاف قرآن را برای ما ترک نکردند.^۱

موضوع سب و لعن صحابه

رافضیان سب و لعن صحابه به ویژه خلفای سه گانه^۲ (ابوبکر، عمر و عثمان) را واجب می‌دانند. (پناه به خدا). اینان در کتاب‌های معتبر خویش از مردی از پیروان «هشام أحول» روایت کرده‌اند که گفت: روزی نزد ابوعبدالله جعفر بن محمد بودم، مرد خیاطی که از پیروان او بود نزدش آمد و دو تا پیراهن در دستش بود. گفت: ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از این دو پیراهن را دوختم و به ازای هر سوراخ سوزنی، با ذکر «الله اکبر» توحید و یگانگی خداوند را به جای آوردم. و دیگری را دوختم و به ازای هر سوراخ سوزنی، ابوبکر و عمر را لعنت کردم. سپس هر کدام از این دو پیراهن را که دوست داشته باشی، برای تو نذر نمودم. پس پیراهنی را که می‌خواهی، بردار و پیراهنی را که نمی‌خواهی برگردان. جعفر صادق گفت: پیراهنی را که با لعن ابوبکر و عمر دوخته شده، می‌خواهم و پیراهنی را که با ذکر الله اکبر دوخته شده، به تو بر می‌گردانم.»

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره: ۵۰۱۹، گفته: قتیبه بن سعید برای ما حدیث بیان کرد، گفت: سفیان برای ما حدیث گفت، و او از عبدالعزیز بن رفیع روایت کرد که گفت: من و شداد بن معقل بر ابن عباس داخل شدیم، شداد بن معقل برایش گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله چیز (خاصی برای کسی) ترک نمود؟ گفت: بجز آنچه در بین دو غلاف قرآن است چیز دیگری برای کسی ترک نکرد، و گفت: و بر محمد بن حنفیه وارد شدیم او نیز گفت: به جز بین هر دو غلاف چیز دیگری ترک نکرد.

۲- بحار الأنوار، مجلسی (۴/ ۳۸۵)، اصول کافی، کلینی (ج ۱ ص ۴۳۴) طبع دارالأنواء.

نگاه کن به این دروغگویان فاسق که چه سخنان زشت و ناروایی را به اهل بیت نسبت می دهند که آنان از این سخنان زشت و ناروا به دورند. خداوند متعال در وصف صحابه ی کرام ﷺ می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ «و این چنین شما را امتی برگزیده (و میانه رو) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.» (بقره: ۱۴۳) پس اگر اصحاب پیامبر ﷺ میانه رو و عادل نباشند، چه کسی میانه رو و عادل است؟ خداوند متعال در جای دیگری می فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده اید» (آل عمران: ۱۱۰) پس اگر اصحاب پیامبر ﷺ بهترین امت نباشند، چه کسانی بهترین امت هستند؟

همچنین خداوند می فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه ها جاری است و جاودانه در آنجا می مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

و هر کس، افرادی را سب و لعن نماید که خداوند از آنان راضی است، همانا او با خدا و رسول خدا جنگیده است.

باز خداوند می فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸] «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند».

پس چگونه می شود کسی را سب و لعن نمود که خدا از او راضی است و او را برگزیده است؟

همچنین خداوند در جای دیگری می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد فرستاده‌ی خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه‌ی ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است». چگونه سب و لعن کسی جایز است که پروردگارش او را مدح و ستایش می‌کند؟»

باز خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَّنْ أَنْفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلٍ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الحديد: ۱۰] «کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال خداوند به همه، وعده‌ی پاداش نیکو می‌دهد». و کسی که خداوند وعده‌ی بهشت به او داده چگونه سب و لعن می‌شود؟»

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّدِيقُونَ﴾ [الحشر: ۸] «همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند؛ آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند».

و درباره‌ی انصار می‌فرماید: ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹] «ایشان قطعاً رستگارانند».

قرآن کریم سرشار از مدح و ستایش صحابه رضی الله عنهم است، پس کسی که آنان را سب و لعن نماید، با دستور خداوند مبنی بر تجلیل و احترامشان، مخالفت ورزیده است. و هر کس معتقد باشد که همه صحابه انسان‌های بدی بوده‌اند، بدون تردید خدا را تکذیب نموده که از کمال و نیکی و فضائل آنان خبر داده است و هر کس خدا را تکذیب نماید، کافر است.

پیامبر ﷺ هم در وصف صحابه می‌فرماید: «النجوم أمانة السماء فإذا ذهب النجوم أتی السماء ما وعد، وأنا أمانة لأصحابي، فإذا ذهب أتی أصحابي ما يوعدون، وأصحابي أمانة لأمتي، فإذا ذهب أصحابي أتی أمتي ما يوعدون» «ستارگان نگهبان آسمان هستند، پس هرگاه ستارگان ناپدید شدند، آنچه که به آسمان وعده داده شده، سراغ آسمان می‌آید. و من نگهبان اصحابم هستم، هرگاه من از میانشان رفتم، آنچه که به اصحابم وعده داده شده، سراغشان می‌آید. و اصحابم نگهبان امتم هستند، هرگاه اصحابم از دنیا رفتند، آنچه که به امتم وعده داده شده، سراغشان می‌آید.» به روایت امام مسلم^۱.

از رسول الله ﷺ ثابت شده که فرموده‌اند: «خير أمتي قرني ثم الثاني ثم الثالث، وخير أمتي أولها وآخرها وفي وسطها الكدر» «بهترین افراد امتم، کسانی هستند که در عصر من زندگی می‌کنند. پس از آنان، افراد دوره‌ی دوم و سپس افراد دوره‌ی سوم، هستند. و بهترین افراد امتم، اول و آخر امتم می‌باشد. و در وسط آنان، تیرگی وجود دارد.» به روایت حاکم و ترمذی^۲.

۱- صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۵۳۱ از ابوموسی اشعری رضی الله عنه.

۲- حاکم آن را به شماره‌ی: (۴۹۳۷) روایت نموده به این لفظ: «خير الناس قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم الآخرون أردى: بهترین مردمان قرن من استند، سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند، سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند، سپس دیگران می‌آیند که بدتر اند»، و در سند آن یزید بن عبدالرحمن اودی آمده که مستور الحال است، و این حدیث را شیخ آل‌بانی در سلسله الأحادیث الضعيفة، شماره‌ی: (۳۵۶۹) آورده، و اما اصل آن در صحیحین است که در صحیح بخاری، حدیث

همچنین از پیامبر ﷺ به ثبوت رسیده که خداوند متعال به برکت وجود صحابه^۱، فتح و پیروزی را شامل مردم می گرداند.

از ابوسعید خدری روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لا تسبوا أصحابي فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مدّ أحدهم أو نصيفه»^۲. «اصحاب و یاران من را ناسزا مگویید. سوگند به کسی که جانم در قبضه قدرت اوست اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد، انفاق کند، هرگز به پای یک مد یا نیم مد هر یک از صحابه نمی رسد.» امام مسلم و دیگران آن را روایت نموده اند.

شماره: ۳۶۵۱، و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۵۳۳ آمده. و این حدیث در سنن ترمذی، حدیث شماره: ۳۸۶۸ به این الفاظ: «خير الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم یأتی قوم من بعد ذلک تسبق أیمانهم شهادتهم، وشهادتهم أیمانهم: بهترین مردمان قرن من هستند، سپس آنانی که بعد از آنها می آیند، سپس آنانی که بعد از آنها می آیند، سپس بعد از آنها قومی می آیند که قسمهای شان از گواهی ایشان سبقت می گیرد و گواهی شان از قسم شان (خیلی قسم می خورند)» از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده. و همانند آن از عمران بن حصین در نزد امام بخاری، حدیث شماره: ۳۶۵۰، و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۵۳۵ روایت شده، اما لفظی که شیخ رحمه الله ذکر کرده و آن: «خير أمتی أولها وآخرها، وفي وسطها الكدر» است که شیخ آلبنانی رحمه الله آن را در سلسلة الأحادیث الضعيفة، شماره: ۳۵۷۲ آورده است.

۱- شیخ رحمه الله به حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه اشاره دارد که گفت: رسول الله ﷺ فرمودند: «زمانی می آید که مردم به جنگ می روند و می گویند: آیا فردی از اصحاب رسول الله ﷺ در بین شما هست؟ در پاسخ می گویند: بلی، پس فتح نصیب آنان می شود، سپس بر مردم زمانی می آید که گروهی به جنگ می روند، و گفته می شود: آیا در بین شما کسی است که با اصحاب رسول الله ﷺ مصاحبت کرده باشد؟ می گویند: بلی، پس آنان نیز به فتح و نصرت دست می یابند. صحیح بخاری، حدیث شماره: (۳۶۴۹) و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۵۳۲.

۲- صحیح بخاری، حدیث شماره: (۳۶۷۳)، و صحیح مسلم، حدیث شماره: (۲۵۴۰)، و در صحیح بخاری لفظ: «فوالذي نفسي بيده: قسم به ذاتی که جان من در دست اوست» نیامده.

از عمر فاروق رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: «اصحاب و یاران محمد صلی الله علیه و آله را ناسزا نگوئید؛ چون یک ساعت از مقام و منزلت هر یک از آنان، از عمل و کردار یک عمر هر کدام از شما، بهتر است.» به روایت ابن‌ماجه^۱.

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که می‌فرماید: «لَعَلَّ الله اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم قد وجبت لكم الجنة أو قد غفرت لكم^۲» «شاید خداوند بر مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند، مشرف شود و بگوید: هر کاری که می‌خواهید، بکنید همانا بهشت برای شما واجب گردیده یا همانا گناهان شما بخشوده شده است.»

باز از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت شده که فرموده‌اند: «لا يدخل النار من حضر الحديبية إن شاء الله^۳» «هر کس در حدیبیه حضور داشته، انشاء الله داخل جهنم نمی‌گردد.»

۱- اثر صحیحی که ابن‌ماجه آن را در سنن خویش (ج ۱ ص ۵۷) روایت نموده و گفته: علی بن محمد و عمرو بن عبدالله برایم حدیث گفتند که وکیع برایمان گفت که سفیان برایم حدیث بیان کرد از نسیر بن ذعلوق که گفت: ابن عمر می‌گفت: اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دشنام ندهید، ایستاده‌شدن یک لحظه‌ی یکی از آنان (در راه خدا) از عمل تمام عمر یکی از شما برتر است.

۲- قسمتی از حدیث طولی که علی رضی الله عنه در داستان حاطب بن ابی‌بلتعه روایت نموده، و امام بخاری آن را به شماره‌ی: (۴۲۷۴)، و امام مسلم به شماره‌ی: (۲۴۹۴) آورده اند.

۳- امام مسلم آن را به شماره‌ی: (۲۴۹۶) از مبشر روایت نموده که او از رسول الله صلی الله علیه و آله شنید که برای حفصه فرمودند: «إن شاء الله هیچ فردی از اصحاب شجره (بیعت الرضوان) که در زیر آن بیعت کردند وارد جهنم نمی‌شوند»، حفصه گفت: وارد می‌شوند یا رسول الله!، پیامبر صلی الله علیه و آله او را سرزنش کردند، حفصه گفت: (به این خاطر می‌گویم که خداوند فرموده است: ﴿وإن منكم إلا وادها﴾ و هیچ‌کس از شما نیست مگر آنکه بر دوزخ گذر خواهد کرد» (مریم: ۷۱)، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال فرموده است: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا﴾» «آن‌گاه پرهیزکاران را نجات می‌دهیم و ستمگران را که به زانو درآمده‌اند، در دوزخ رها می‌کنیم.» (مریم: ۷۱)، و ترمذی آن را به شماره‌ی: (۳۸۶۹) از جابر رضی الله عنه روایت نموده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ‌یک از کسانی که زیر درخت بیعت نموده اند به آتش دوزخ داخل نمی‌شود».

از چندین طریق که اسناد بعضی از این طرق صحیح است، از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «لا تسبوا أصحابي لعن الله من سب أصحابي» «اصحاب و یارانم را ناسزا مگویید. لعنت خدا بر کسی که اصحابم را ناسزا می‌گوید.»

در روایتی که بعضی از اسناد آن حسن است، از ابن عباس نقل شده که می‌گوید: «نزد پیامبر ﷺ بودم و علی رضی الله عنه هم آنجا بود. پیامبر ﷺ به علی گفت: «يا علي سيكون في أمي قوم يتحلون حب أهل البيت لهم نيز يسمون الرافضة، قاتلوهم فإنهم مشركون»^۱. «ای علی! در میان امت من، گروهی پیدا می‌شوند که دوستی اهل بیت را به خود نسبت می‌دهند. آنان لقبی دارند که رافضه نامیده می‌شوند، با آنان بجنگید؛ زیرا آنان مشرک هستند.»

از پیامبر ﷺ به طور متواتر احادیثی روایت شده که بر کمال و فضایل صحابه رضی الله عنهم به ویژه خلفای راشدین، دلالت دارند. همانا آنچه که درباره‌ی مدح و ستایش هر یک از صحابه روایت شده، مشهور و بلکه متواتر است؛ زیرا افرادی آن احادیث را روایت کرده‌اند که اتفاقشان بر دروغ محال و بعید است و مجموع روایاتشان، مفید علم یقینی مبنی بر کمال صحابه و فضیلت و برتری خلفای راشدین، می‌باشد.

پس وقتی دانستی که آیات وارده درباره‌ی فضایل صحابه زیاد هستند و احادیثی که درباره‌ی کمال و فضایلشان وارد شده، روی هم رفته به درجه‌ی تواتر رسیده‌اند، بنابراین هر کس معتقد باشد که همه‌ی صحابه یا اغلب صحابه فاسق‌اند و همه‌ی آنان یا اکثرشان

۱- شیخ آل‌بانی رحمه الله آن را در سلسلة الأحادیث الصحيحة، حدیث شماره: ۲۳۴۰ به لفظ: «من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين: هر که اصحابم را دشنام دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر او باد» روایت نموده، مجموع طرق این حدیث آن را به درجه‌ی حسن ارتقا داده است.

۲- این حدیث ضعیف است، ابن جوزی آن را در «العلل المتناهية في الأحادیث الواهية» (ج ۱ ص ۱۶۶) آورده و گفته: این روایت از رسول الله ﷺ صحیح نیست. من می‌گویم: حدیث ضعیف است، این حدیث از چند طریق روایت شده که خالی از گفته نیست، اما این حال روافض است که در زیر پرده‌ی دوستی اهل بیت خود را می‌پوشانند.

از دین برگشته‌اند، یا معتقد به سب و لعن آنان و مباح دانستن آن باشد، بدون تردید به خدا و پیامبر ﷺ در آنچه که خبر از فضایل و کمالات صحابه داده‌اند کفر ورزیده است؛ فضایل و کمالاتی که مستلزم برائت و به دور بودن آنان از فسق و ارتداد و حق بودن و حلال بودن سب و لعن، می‌باشد. و هر کس آیات و احادیث قطعی الصدور را تکذیب نماید، کفر ورزیده است. جهل و عدم اطلاع از متواتر و قطعی، عذر محسوب نمی‌شود و تأویل و برگرداندن آن بدون دلیلی معتبر، هیچ فایده و ارزشی ندارد. چنین فردی همانند کسی است که فرض بودن نمازهای پنجگانه را انکار نماید با این بهانه که به فرض بودن آن‌ها جاهل است. همانا او با چنین جهلی کافر شده است. و همچنین اگر آن را به معنایی غیر از معنای متعارفش تأویل کند، کفر ورزیده است؛ زیرا علم حاصل از نصوص قرآن و احادیثی که بر فضیلت صحابه دلالت دارند، قطعی است. و هر کس فقط عده‌ای از صحابه را سب و لعن کند، در این صورت اگر این تعداد از صحابه، از جمله کسانی باشند که نقل متواتر راجع به فضیلت و کمالشان وجود دارد (مانند خلفای راشدین)، اگر او معتقد به حق بودن یا مباح بودن سب و لعنشان باشد، کفر ورزیده است؛ زیرا در این صورت او احادیثی را تکذیب نموده که از رسول الله ﷺ به طور قطع ثابت شده‌اند و هر کس آن‌ها را تکذیب نماید، کافر است. و اگر او آنان را سب و لعن کند ولی معتقد به حق بودن یا حلال بودن آن نباشد، در این صورت او فاسق است؛ زیرا سب و ناسزاگویی انسان مسلمان، فسق است. بعضی از علماء^۱ به طور مطلق حکم به کافر بودن کسانی داده‌اند که ابوبکر و عمر را ناسزا می‌گویند، والله اعلم، و اگر این تعداد از صحابه که او

۱- مانند امام احمد و امام مالک، چنانچه خلّال در «السنة» ص (۴۹۳) طبع دارالرایة روایت نموده و گفته: ابوبکر مروزی به ما گفت که از ابوعبدالله درباره‌ی کسی که ابوبکر و عمر و ام‌المؤمنین عائشه را دشنام دهد پرسیدم؟ گفت: او را بر دین اسلام نمی‌بینم. گفت: و از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: امام مالک گفت: آنکه اصحاب پیامبر ﷺ را دشنام می‌دهد در اسلام هیچ حصه‌ای ندارد. و این روایت صحیح است.

آنان را سبّ و لعن می‌کند، از جمله کسانی باشند که نقل متواتر درباره‌ی فضیلت و کمالشان وجود ندارد، ظاهر آن است که او فاسق است مگر آنکه آنان را بدین خاطر ناسزا گوید که با رسول الله ﷺ همنشین و همراه بوده‌اند، که چنین عملی کفر است. اغلب این رافضیانی که صحابه‌ی کرام به ویژه خلفای راشدین را سبّ و لعن می‌نمایند^۱، معتقد به

۱- آنانی که اصحاب رسول الله ﷺ را دشنام می‌دهند به خطر بزرگ مواجه‌اند، و برخی از مؤلفین مانند لالکائی در «أصول اعتقاد أهل السنة» (۱۳۲۷/۷) فصلی در رابطه به عقوبت آنکه اصحاب بزرگوار را دشنام می‌دهد منعقد کرده، و هم چنین عقوبات دنیوی‌ای که شامل حال او می‌شود را بر شمرده. و علمای کرام گفته‌اند: آنکه اصحاب رسول الله ﷺ و به ویژه شیخین و ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیقه را دشنام می‌دهد به سوء خاتمه مبتلا می‌گردد.

در اینجا نوشته‌ی شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمه الله در کتاب «الصارم المسلول علی شاتم الرسول» ص ۴۳۷، طبع دار الحدیث را خدمت شما خواننده‌ی گرامی تقدیم می‌کنیم: فصل: در تفصیل قول در دشنام‌دادن صحابه‌ی کرام: اما آنکه به همراه سب صحابه‌ی کرام این ادعا را نیز داشته باشد که علی اله بوده و یا پیامبر است و جبرئیل در رساندن پیغام الهی به او اشتباه کرده این شخص کافر بوده، بلکه هر که در کفر او تردید روا دارد نیز کافر است، و هم چنین هر که گمان کند که برخی از آیات قرآن کم شده و یا کتمان شده، و یا گمان کند که آیات قرآنی تأویلات باطنی داشته و اعمال مشروعه و همانند آن را ساقط می‌کند، و آنها قرامطه و باطنیه نامیده می‌شوند، و برخی از آنان تناسخیه‌اند، و در کفر آنها هیچ شکی وجود ندارد، و اما هر که آنان را دشنام دهد که در عدالت و در دین آنان ایرادی وارد نکند، مثل توصیف کردن آنان به بخل و ترس و یا قلت علم و زهد و همانند آن، که چنین شخصی باید تأدیب و تعزیر شود، و صرف به مجرد این گستاخی‌ها بر کفرش فتوا داده نمی‌شود، و کلام آن عده از اهل علم که گستاخ صحابه‌ی کرام را تکفیر نمی‌کنند بر همین قسم حمل می‌شود، و اما آنکه مطلقاً صحابه‌ی کرام را لعن کند و بد بگوید، این گروه مورد اختلاف علمای دین‌اند؛ زیرا بین لعن خشم و لعن اعتقاد فرق است. و اما آنکه سخن را به حدی بکشاند که بگوید آنان به جز عده‌ی اندکی که به چند ده نفر نمی‌رسند بعد از رسول الله ﷺ مرتد شدند، و یا به طور عموم فاسق شدند، در کفر این شخص نیز هیچ تردیدی وجود ندارد؛ زیرا او نص قرآن کریم را که خداوند متعال در چند جای آن رضایت خویش را از آنان اعلام نموده است تکذیب کرده، بلکه هر که در کفر این شخص تردیدی داشته باشد خود کافر است، و مضمون گفته‌اش این است که

ناقلین قرآن و سنت عده‌ای کافر و فاسق بوده، و این آیه‌ی کریمه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید» (آل عمران: ۱۱۰)، و بهترین آنها که همان قرن اول بودند عموم‌شان کافر و فاسق بوده‌اند، و مضمون این سخن اینست که این امت بدترین امت‌ها است، و سابقین این امت بدترین آن‌اند و کفر این قائل از لوازم و امور بدیهی در دین است، و لذا می‌بینیم بیشتر کسانی که این سخنان را بر زبان می‌آورند زناده و بی‌دینان‌اند، و بیشتر زناده تابع مذهب تشیع و رفض‌اند و از این راه خویشان را به اسلام منسوب می‌دانند، و برخی از آنان مثال برای دیگران شده و در زندگی و بعد از مرگ چهره‌هایشان هم چون چهره‌ی خنزیر گشته است، و برخی از علماء این نمونه‌ها را در کتاب‌های مستقلی آورده‌اند، از جمله حافظ صالح ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد مقدسی در کتابش: «النهی عن سبِّ الأصحاب وما جاء فی الإثم والعقاب». خلاصه اینکه کسانی که اصحاب کبار را دشنام می‌دهند به چند بخش تقسیم می‌شوند که در کفر برخی از آنان ادنی تردیدی وجود ندارد، و برخی محکوم به کفر نمی‌شوند، و برخی از علماء در کفر آنان شک کرده‌اند، و در این جا ما نمی‌خواهیم تفصیل موضوع را بیاوریم، و این مسائل را نیز به این دلیل آوردیم که تکمیل‌کننده‌ی موضوعی است که ما می‌خواستیم آن را توضیح دهیم.

و آنچه را که قاضی عیاض در کتابش: «الشفاع بتعریف حقوق المصطفی» ص (۲۹۹-۳۰۱) (ط دار ابن رجب) نوشته را برای شما نقل می‌کنم: فصل: و دشنام دادن آل بیت پیامبر، ازواج و اصحاب ایشان حرام بوده و هر که این کار زشت را انجام دهد ملعون است... . تا آنجا که نوشته: و امام مالک گفته است: و هر که پیامبر ﷺ را دشنام دهد به قتل می‌رسد و هر که اصحابش را دشنام بدهد تأدیب می‌شود. و هم چنین گفته: و هر که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ؛ ابوبکر یا عمر یا عثمان یا علی یا معاویه و یا عمرو بن عاص ﷺ را دشنام دهد و بگوید: آنها بر گمراهی و کفر بودند کشته می‌شود، و اگر دشنامی دیگر از دشنام‌های مردم را بدهد به سختی عذاب می‌شود. و ابن حبیب گفته: آن‌عه از شیعیان که در بغض عثمان ذی‌النورین ﷺ غلو نموده‌اند و از او براءت می‌جویند باید به سختی تأدیب شوند، و هر که گستاخی را بیشتر کند و بغض ابوبکر و عمر ﷺ را به دل راه دهد عقوبت او سخت‌تر است، و باید مورد مورد لت و کوب قرار گرفته و در زندان باقی بماند تا هم در آنجا بمیرد، و اما قتل مستقیم صرف در دشنام‌دادن پیامبر ﷺ است. و سحنون گفته: هر که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ؛ علی یا عثمان و یا دیگران را تکفیر کند باید مورد لت و کوب قرار بگیرد. و ابو محمد بن ابوزید از سحنون حکایت نموده که گفت: هر که بر این رأی باطل باشد که ابوبکر و عمر و عثمان و

علی بر گمراهی و کفر بوده اند به قتل می‌رسد، و هر که بقیه‌ی صحابه غیر این بزرگواران را دشنام دهد و بر گمراهی آنان عقیده داشته باشد به سختی تأدیب می‌شود. و همانند این از امام مالک نیز روایت شده است: هر که ابوبکر صدیق را دشنام دهد شلاق زده می‌شود و هر که عائشه‌ی صدیقه را دشنام دهد کشته می‌شود، برایش گفته شد: چرا؟ فرمود: هر که عائشه‌ی صدیقه را دشنام دهد با قرآن کریم مخالفت کرده است. و ابن شعبان از او روایت نموده: زیرا الله متعال فرموده: ﴿يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (الله، پندتان می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز چنین عملی را تکرار نکنید.) (النور: ۱۷). و ابوالحسن صقلی حکایت نموده که قاضی ابوبکر بن طیب گفته: الله متعال چون در قرآن آنچه مشرکان به او نسبت می‌دهد یاد می‌کند پاکی خویش را بیان می‌کند، مانند فرموده‌اش: ﴿وَقَالُوا آتَخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ﴾ (و گفتند: (پروردگار) رحمان (از فرشتگان) فرزندی برگزیده است. او پاک و منزّه است.) (الأنبياء: ۲۶) آیات مشابه فراوانی در این مورد وجود دارد. و هم چنین خداوند متعال تهمتی را که به عائشه‌ی صدیقه روا داشته اند ذکر نموده و فرمود: ﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَنَكَ هَذَا هَتِّنْ عَظِيمٌ﴾ (و چرا هنگامی که این تهمت بزرگ را شنیدید، نگفتید: سزاوارمان نیست که در این باره سخن بگوییم؛ (پروردگارا!) تو پاک و منزّه‌ی و این، تهمت بزرگی است؟) (النور: ۱۶) در هنگام بیان پاکی عائشه‌ی صدیقه الله متعال پاکی و تنزیه خویش را بیان فرمود، چنانکه در تبریّه و تنزیه ذات خویش نیز پاکی خود را بیان کرد، و این فرموده‌ی الهی دلیلی بر قول امام مالک مبنی بر قتل دشنام‌دهنده‌ی عائشه‌ی صدیقه است، و معنای این گفته‌ی امام مالک -والله اعلم- این است که چون الله متعال دشنام دادن عائشه را بزرگ پنداشت چنانکه دشنام دادن خویش را بزرگ پنداشت، و تهمت زدن به عائشه‌ی صدیقه در واقع دشنام پیامبر است و خداوند دشنام و اذیت رساندن به پیامبر خویش را به دشنام و اذیت خود مقترون ساخت و اذیت او را اذیت خویش دانست، و حکم آن که الله را اذیت کند قتل است پس همین طور اذیت‌کننده‌ی پیامبر ﷺ نیز به قتل می‌رسد چنانکه قبلاً نیز تذکر دادیم. و شخصی در کوفه ام‌المؤمنین عائشه را دشنام داد و او را نزد موسی بن عیسی عباسی بردند، پس او گفت: چه کسی شاهد است که او این سخن را گفته است؟ ابن ابی لیلی گفت: من، پس او را هشتاد درّه شلاق زدند و سرش را تراشید و او را به حجام‌ها سپردند. و از عمر فاروق رضی الله عنه روایت شده که او نذر کرد زبان عبیدالله بن عمر که به مقداد بن اسود دشنام داده بود را قطع نماید و در این باره

حق بودن یا حلال بودن و بلکه واجب بودن آن هستند؛ زیرا آنان با چنین کاری به خداوند تقرّب می‌جویند که این کار را از مهم‌ترین امور دینی شان می‌دانند بر اساس آنچه که از آنان نقل شده است. اینان چقدر بی‌عقل و گمراه هستند که با چیزی به خداوند تقرّب می‌جویند که خسران و هلاکتشان را در پی دارد.

سخن گفت و فرمود: بگذاریدم زبانش را قطع نمایم تا اینکه بعد از این هیچ فردی اصحاب محمد ﷺ را دشنام ندهد. امام مالک رحمته الله فرموده: هر که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ را به بدی یاد کند در این فیئ بهره‌ای ندارد؛ زیرا خداوند فیئ را به سه حصه تقسیم نموده است، و فرمود: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّدِيقُونَ﴾ (و نیز بخشی از اموال فیء) از آن فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان، همان راستگویانند. (الحشر: ۸)، سپس فرمود: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُخْبِتُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (و همچنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند. (الحشر: ۹) و اینان همان انصاریان وفادار اند.

سپس فرمود: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (و نیز از آن) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگارمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی. (الحشر: ۱۰). پس هر که از شأن و بزرگی صحابه‌ی کرام بکاهد در فیئ متعلق به مسلمانان حقی ندارد.

البته من معتقد به کافر بودن کسی نیستم که از نظر خدا مسلمان است و معتقد به مسلمان بودن کسی نیستم که از نظر خدا کافر است، بلکه معتقد به کافر بودن کسی هستم که از نظر خدا هم کافر است. و آنچه از علما نقل شده که اهل قبله کافر نیستند، کلامشان حمل بر کسی است که بدعتش، کفر آور نباشد؛ زیرا آنان اتفاق نظر دارند که هر کس بدعتش، کفر آور باشد، کافر است. و بدون شک تکذیب رسول الله ﷺ در احادیثی که به طور قطع و یقین از او ثابت شده، کفر است و جهل در چنین مواردی عذر به حساب نمی آید.

موضوع تقيه ۱

یکی دیگر از عقاید خرافی رافضیان، موضوع تقيه است؛ از جعفر صادق عليه السلام روایت کرده اند که: «التقية ديني ودين آبائي» «تقيه، آئین من و آئین آباء و اجدادم است.»^۲ بعضی از آنان آیهی: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَدُّكُمْ﴾ «بی گمان گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست.» (الحجرات: ۱۳) چنین تفسیر کرده اند که گرامی ترین شما در نزد خداوند، کسی است که بیشتر تقيه می کند و از مردم بیشتر می ترسد. این در حالی است که پیامبر ﷺ می فرماید: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ كَفَرَ»^۳ «هر کس قرآن را به میل و رأی خود تفسیر کند، کفر ورزیده است.» علمای شیعه از یکی از راویان موثق و مورد اعتمادشان نقل کرده اند که گفت: «شی جعفر صادق عليه السلام در خلوت خاص خود نزد ما

۱- تقيهی که شیعه از آن سخن به میان می آورند همان دروغ محض و نفاق آشکار است، چنانچه مفید آن را در شرح عقائد صدوق ص ۲۶۱ (ملحق به کتاب اوائل المقالات) با این گفته اش تعریف نموده: تقيه کتمان حق و پوشیدن اعتقاد و پنهان ساختن امور از مخالفین و همنوائی با آنان است که اگر ضرری دینی یا دنیوی از آنان برای شخص تقيه کننده متوجه می شد. (ص ۳۱۷).

۲- کافی، کلینی (۲/ ۲۲۸) طبع دارالاضواء، و شرح عقائد الصدوق ص ۱۱۵ از ابن المفید.

۳- لفظ حدیث: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ» و آن ضعیف است، شوکانی آن را در الفوائد المجموعة ص ۳۱۷ آورده.

خوابید و کسی آنجا بود که ما در شیعه بودنش شک داشتیم. آنگاه جعفر صادق برای نماز تهجد برخاست و وضو گرفت که در وضویش، گوشه‌هایش را مسح کرد و پاهایش را شست و موقع نماز خواندن بر نمد سجده نمود و هنگام ایستادن دستانش را گرفت. ما گفتیم شاید درست، همین باشد تا اینکه فریادی را شنیدیم. مردی را دیدیم که خود را به طرف آن دو (جعفر صادق و آن مرد ناشناس) انداخت و گریه می‌کرد و معذرت خواهی می‌نمود. جعفر صادق از علت این کارش پرسید. او در جواب گفت: خلیفه و ارکان دولت درباره‌ی مذهب تو به شک افتاده‌اند و من هم از جمله‌ی آنان بودم، پس راجع به تحقیق و تفحص درباره‌ی مذهب دودل بودم و مدتی طولانی است که به دنبال فرصتی هستم تا اینکه این شب فرصت کردم و داخل خانه‌ات شدم و مخفی شدم و کسی بر من اطلاعی نداشت. پس ای دخترزاده رسول الله ﷺ شکر و سپاس برای خدایی که این شک و گمان را از من دور کرد و حسن ظن به من داد و سوءظن را از من دور کرد. راوی گوید: پس پی بردیم که خداوند هیچ چیز را از معصوم مخفی نمی‌دارد و پی بردیم که این عمل امام، تقیه بود.»

آنچه از گفته‌ی شان فهم می‌شود، این است که تقیه از نظر آنان به معنای کتمان حق، یا ترک کاری واجب و یا انجام دادن کاری حرام است از ترس مردم. نگاه کن به جهل و حماقت این دروغگویان. اینان معتقدند که علی ﷺ بر اساس این تقیه‌ی شوم، منصوص بودن خلافتش را کتمان نمود و با سه خلیفه‌ی دیگر بیعت کرد و حق فاطمه (علیها السلام) را از ارث پدری‌اش - به زعم خودشان - باز پس نگرفت و هنگامی که عمر دخترش را از وی به زور گرفت، متعرض نشد و هیچ عکس‌العملی از خود نشان نداد. اینان بر این باورند که علی ﷺ این کارها را از روی تقیه انجام داده است. خدا آنان را رسوا کند! همانا نصوص فراوانی از علی و اهل بیتش وارد شده که همگی دلالت دارند بر اینکه علی و اهل بیت او از تقیه مبرا و به دور هستند. و رافضی‌ها فقط به خاطر ترویج عقاید باطل خود، آن را به این بزرگواران دروغ بسته‌اند. چنین عملی (تقیه) مقتضی عدم اطمینان به

گفتار و کردار امامان اهل بیت است؛ زیرا این احتمال می‌رود که آنان از روی تقیه چنان چیزی را گفته باشند یا چنان کاری را انجام داده باشند. اگر منظور رافضی‌ها از عبارت «و دین آبائی: و (تقیه) دین پدران من است» پیامبر ﷺ باشد، در این صورت برای پیامبر ﷺ جایز دانسته‌اند که از ترس مردم رسالت خود را به صورت کامل تبلیغ نکرده باشد و از ترس مردم در گفتار و کردارش با دستور خداوند مخالفت کرده باشد. و این مستلزم عدم اطمینان به نبوت پیامبر ﷺ می‌باشد (ایشان از چنین کاری مبرا و به دور است). و هر کس چنین عملی را برای پیامبر ﷺ جایز بداند، نقص را به او نسبت داده، و نسبت دادن نقص به پیامبران، کفر است. گفته‌ی این قوم چقدر زشت و مزخرف است که مستلزم نقص امامانشان است، در حالی که آنان از چنین کاری مبرا و به دورند.

ناسزاگویی آنان به عایشه‌ی پاکدامن

یکی دیگر از عقاید باطل و مزخرف رافضیان، نسبت دادن فاحشه^۱ و تهمت زنا به عایشه‌ی پاکدامن است. بر اساس آنچه که از آنان نقل شده، امروزه چنین باوری در میانشان وجود دارد.

خداوند متعال در پاکدامنی ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه و مبرا بودن وی از آن تهمت ناروا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا حَسْبُهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأْنَفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَذِبُونَ ﴿٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ

۱- به طور نمونه به کتاب‌های: رجال الکشی ص (۵۵ و ۵۶ و ۵۷)، الاحتجاج طبرسی، ص ۸۲ طبع ایران (۱۳۰۲) به نقل از کتاب السنة والشیعة ص ۴۱، و کتاب حق‌الیقین تألیف ملا باقر مجلسی به نقل از بطلان عقائد الشیعة اثر علامه تونسوی، ص ۵۴.

عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٢﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَنَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٧﴾ يَتَأَيَّأُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوتَ الشَّيْطَانِ ۚ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوتَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ۚ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿[النور: ١١ - ٢١].

«به راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره‌ی ام‌المؤمنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی است. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده‌اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیشترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد. چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان مؤمن به خودشان گمان نیک نبردند و نگفتند: «این دروغ بزرگ و آشکاری است؟» چرا چهار گواه بر ادعایشان نیاوردند؟ و چون گواهانی نیاوردند، به راستی که آنان نزد الله دروغگو هستند. و اگر فضل و رحمت الله در دنیا و آخرت بر شما نبود، به طور قطع در جریان تهمتی که میان شما رد و بدل شد، عذاب بزرگی به شما می‌رسید. آن‌گاه که آن را به زبان می‌گرفتید و دهان‌هایتان به سخنانی گشوده می‌شد که به آن علم و دانشی نداشتید و آن را سخن معمولی و آسانی می‌پنداشتید و حال آنکه این بهتان نزد الله بس بزرگ بود. و چرا هنگامی که این تهمت بزرگ را شنیدید، نگفتید: سزاوارمان نیست که در این باره سخن بگوییم؛ (پروردگارا!) تو پاک و منزهی و این، تهمت بزرگی است؟. الله،

پندتان می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز چنین عملی را تکرار نکنید. و الله، آیه‌ها(ی خویش) را برایتان بیان می‌کند. و الله، دانای حکیم است. به‌راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت. و الله می‌داند و شما نمی‌دانید. و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود و اینکه الله، بخشاینده‌ی مهرورز است، (مجازات سختی می‌شدید). ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی کند، بداند که شیطان به کارهای بسیار زشت و ناپسند فرمان می‌دهد. و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود، هرگز هیچیک از شما پاک نمی‌شد؛ ولی الله هر که را بخواهد، پاک می‌گرداند. و الله، شنوای داناست».

و در دنباله می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (۱۳) یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿۱۵﴾ الْحَاقِثَةُ لِلْحَاقِثِينَ وَالْحَاقِثَةُ لِلْحَاقِثِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [النور: ۲۳ - ۲۶]. «بی‌گمان کسانی که به زنان پاک‌دامن، مومن و بی‌خبر از بدکاری، تهمت می‌زنند، در دنیا و آخرت نفرین شدند و عذاب بزرگی (در پیش) دارند. روزی که زبان‌ها و دستان و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب می‌شدند، گواهی می‌دهند. در آن روز الله، سزای قطعی و ثابتشان را به آنها می‌دهد و خواهند دانست که الله، همان پروردگار راستین و ظاهر است. زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک و مردان ناپاک، سزاوار زنان ناپاکند. و زنان پاک، سزاوار مردان پاکند و مردان پاک، سزاوار زنان پاک. ایشان از آنچه (مردم) می‌گویند، مبرا و به دور هستند و آمرزش و روزی نیکی دارند».

عبدالرزاق، امام احمد، عبد بن حمید، امام بخاری، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و بیهقی در «شعب الإیمان» از ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که او به وسیله‌ی این آیات از آن تهمت ناروا تبرئه شده است.^۱

سعید بن منصور، امام احمد، امام بخاری، ابن منذر و ابن مردویه از ام رومان رضی الله عنها حدیثی را روایت کرده‌اند که دلالت می‌کند بر اینکه عائشه رضی الله عنها همان فردی مورد نظری است که به وسیله‌ی آیات فوق الذکر تبرئه شد.^۲

بزار و ابن مردویه با سند حسن از ابوهریره چیزی همانند گفته‌ی قبل را روایت نموده‌اند.^۳

ابن مردویه و طبرانی هم از ابن عباس رضی الله عنه همانند گفته‌ی قبل را روایت کرده‌اند.^۱

۱- امام بخاری آن را در صحیحش، به شماره‌ی: (۲۶۶۱) روایت نموده، و در چند جای دیگر آن را تکرار کرده، از جمله: حدیث شماره: (۲۸۷۹) به اختصار، و به شماره‌ی: (۴۰۲۵) به اختصار، و به شماره‌ی: (۴۱۴۱) و شماره‌ی: (۴۶۹۰)، و شماره‌ی: (۴۷۵۰)، و شماره‌ی: (۶۶۶۲) به اختصار، و شماره‌ی: (۶۶۷۹)، و شماره‌ی: (۷۳۶۹). و امام مسلم نیز آن را در صحیح مسلم، کتاب التوبه، حدیث شماره: (۲۷۷۰)، و ترمذی در سنن، کتاب التفسیر، حدیث شماره: (۳۱۹۳)، و نسائی در سنن کبری، حدیث شماره: (۴۵)، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: ۲۴۱۹۸، و عبدالرزاق در مصنف، حدیث شماره: ۹۷۴۸، و ابن جریر طبری در تفسیرش در ذیل آیه‌ی افک، حدیث شماره: ۲۵۸۵۴، و ابن ابی حاتم در تفسیرش ذیل آیه‌ی افک، حدیث شماره: ۱۴۲۰۶، و بیهقی در شعب الإیمان، شماره: ۷۰۲۸ روایت کرده‌اند.

۲- امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (۳۳۸۸) روایت نموده، و در چند جا از جمله: حدیث شماره: (۴۱۴۳)، و حدیث شماره: (۴۶۹۱)، و حدیث شماره: (۴۷۵۱)، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: ۲۶۹۴۹ روایت کرده‌اند.

۳- بزار آن را به شماره‌ی: (۲۶۶۳) روایت نموده چنانکه در کشف الأستار آمده، و طبرانی آن را به شماره‌ی: ۱۶۵ در معجم الکبیر آورده. هیثمی در مجمع الزوائد (ج ۹ ص ۲۳۰) گفته: و در سند آن محمدبن عمرو آمده که حسن الحدیث است، و رجال دیگر آن ثقة‌اند. می‌گوییم: حدیث صحیح است.

طبرانی و ابن مردویه هم از ابن عمر رضی الله عنهما همانند گفته‌ی قبلی را روایت کرده‌اند.^۲

ابن مردویه و طبرانی از ابو ایاس^۳ انصاری حدیثی را مانند مضمون حدیث قبل روایت نموده‌اند.^۴

ابو حاتم و طبرانی نیز از سعید بن جبیر حدیثی را همانند مضمون حدیث قبل روایت کرده‌اند.^۵

طبرانی از حکم بن عتیبه هم، همانند حدیث قبل را روایت کرده است.^۶

۱- طبرانی آن را به شماره‌ی: ۱۶۲ در معجم الکبیر آورده. هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۹ ص ۲۳۷) گفته: و در سند این حدیث اسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل آمده که متروک است.

۲- طبرانی آن را به شماره‌ی: ۱۶۴ در معجم الکبیر آورده. هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۹ ص ۲۴۰) گفته: طبرانی آن را روایت کرده و در سند این حدیث اسماعیل بن یحیی بن عبیدالله تیمی آمده که کذاب است.

۳- در اصل چنین آمده، و درست آن: ابوالیسر است، و اسم او کعب بن عمرو بن عباد سلمی انصاری ابوالیسر، صحابی جلیل القدر و بدری، به سال: ۵۵ هجری در مدینه وفات یافت که عمرش از صد گذشته بود، امام بخاری و امام مسلم احادیث او را روایت کرده اند، چنانکه در التقریب آمده است.

۴- طبرانی آن را به شماره‌ی: ۱۶۳ در معجم الکبیر آورده. ابن مردویه چنانکه در «الفتح» آمده آن را در شرح حدیث افک به شماره‌ی: (۴۷۵۰) آورده است. هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۹ ص ۲۷۹، ۲۸۰) گفته: طبرانی آن را روایت کرده و در سند این حدیث اسماعیل بن یحیی بن عبیدالله تیمی آمده که کذاب است.

۵- ابن ابی حاتم آن را در تفسیرش ذیل آیه‌ی افک، حدیث شماره: (۱۴۲۰۷) آورده و آن را در چند قسمت ذکر کرده، و طبرانی نیز آن را معجم الکبیر، حدیث شماره: (۱۸۴) آورده و در چند جا تکرار کرده است. هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۷ ص ۷۷) گفته: در سند این حدیث ابن لهیعه آمده که در او ضعف بوده و گاهی حدیثش حسن است، و رجال دیگر آن رجال صحیح اند.

۶- طبرانی آن را به شماره‌ی: ۲۵۱ در معجم الکبیر به طور مرسل آورده. هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۷ ص ۸۲) گفته: طبرانی آن را مرسل روایت کرده و راویان آن صحیح اند.

و از عبدالله بن زبیر مانند آن روایت شده^۱، همچنین از عروه بن زبیر و سعید بن مسیب و علقمه بن وقاص و عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود، و عمره بنت عبدالرحمن، و عبدالله بن ابوبکر بن حزم، و ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف، و قاسم بن محمد بن ابوبکر، و اسود بن یزید، و عباد بن عبدالله بن زبیر و مقسم برده‌ی ابن عباس و دیگران از ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها مانند آن را روایت کرده‌اند.^۲

۱- امام بخاری آن را بعد از حدیث طویل افک، به شماره‌ی: (۲۶۶۱) مرفوعاً از روایت فلیح از هشام بن عروه از عروه از ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیقه و عبدالله بن زبیر همانند آن را آورده است.

۲- شیخ رحمته الله به حدیث طویل افک و به روایتی که آن را از ام‌المؤمنین صدیقه‌ی کبری روایت نموده اند اشاره می‌کند.

و اما روایت عروه بن زبیر و سعید بن مسیب و علقمه بن وقاص و عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود را امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: (۴۷۵۰) از روایت زهری از آنان از عائشه‌ی صدیقه آورده است. و اما روایت عمره از ام‌المؤمنین عائشه، حافظ ابن حجر در تشریح حدیث افک در فتح الباری گفته: مصنف آن را در کتاب شهادت از روایت عمره بنت عبدالرحمن از عائشه رضی الله عنها آورده، و ابو عوانه نیز آن را در صحیحش، و طبرانی از طریق ابواویس ذکر کرده، و هم چنین ابو عوانه و طبری از طریق محمد بن اسحاق، هر دو از عبدالله بن ابوبکر بن حزم از عمره بنت عبدالرحمن روایت کرده اند. و هم چنین ابو عوانه آن را از روایت ابوسلمه بن عبدالرحمن از عائشه آورده است. فتح الباری ۸/ ۵۷۹ - ۵۸۰. و آن نزد طبرانی در المعجم الکبیر، حدیث شماره: ۱۵۱ از روایت عبدالله بن ابوبکر از عمره از عائشه آمده است، و به شماره‌ی: (۱۵۵) به روایت ابوسلمه بن عبدالرحمن از عائشه‌ی صدیقه. و طبری نیز آن را به شماره‌ی: (۲۵۸۵۶) آورده. و ابن اسحاق آن را چنانکه در سیره‌ی ابن هشام (۳/ ۳۲۵) آمده از روایت عبدالله بن ابوبکر از عمره از عائشه‌ی صدیقه آورده است. و اما روایت قاسم بن محمد بن ابوبکر را امام بخاری به دنبال حدیث افک، شماره‌ی: (۲۶۶۱) آورده و گفته: فلیح از ربیع بن ابوعبدالرحمن و یحیی بن سعید از قاسم بن محمد بن ابوبکر برای ما همانند آن را حدیث بیان کرد. و اما روایت اسود بن یزید را طبرانی به شماره‌ی: (۱۵۳) تخریج کرده و در آن ابوسعید بقال سعید بن مرزبان آمده که ضعیف و مدلس است چنانکه در «التقریب» آمده. و اما روایت عباد بن عبدالله بن زبیر را ابن اسحاق تخریج نموده چنانکه در سیره‌ی ابن هشام (۳/

اینکه حضرت عایشه همان زن تبرئه شده مورد نظر قرآن به وسیله آیات سوره ی نور است، مشهور و بلکه متواتر می باشد.

هرگاه این را دانستی، پس بدان هر کس تهمت زنا به وی بزند در حالی که معتقد باشد که او همسر رسول الله ﷺ بوده و اینکه او بعد از این عمل ناروا همچنان زن پیامبر ﷺ بوده است، همانا او دروغ آشکاری سر هم کرده و مرتکب گناه شده و مستحق عذاب الهی است و نسبت به مؤمنان گمان بدی داشته و دروغگوست و کاری کرده که به گمان خود، چیزی نیست در حالی که از نظر خداوند کار بس بزرگی است. و تهمت گناه و بدی به خانواده ی پیامبر ﷺ زده است. چنین تهمتی مستلزم نسبت دادن نقص به پیامبر ﷺ است و هر کس نسبت نقص به پیامبر ﷺ بدهد همانند آن است که به خداوند نسبت نقص داده باشد و هر کس نقص را به خداوند و پیامبرش نسبت دهد، کفر ورزیده و با این کارش از دایره ی ایمان خارج شده و جزو مؤمنان نیست و از گامها و وسوسه های شیطان پیروی نموده و در دنیا و آخرت ملعون است و خداوند را در این فرموده: ﴿وَالطَّيِّبَتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾ «و زنان پاک، سزاوار مردان پاکند» (النور: ۲۶) تکذیب نموده، و هر کس خدا را تکذیب نماید، همانا کفر ورزیده است.

اما اگر کسی تهمت زنا را به عایشه رضی الله عنها زند و به گمان او، ایشان همسر پیامبر ﷺ نبوده، و یا بعد از این عمل ناروا دیگر همسر رسول الله ﷺ نبوده، در این صورت اگر قائل به این باشیم که به طور قطع و یقین ثابت شده که حضرت عائشه همان زن مورد نظر این آیات بوده - و ظاهر همین است - متهم کردن او به زنا مستلزم همان اعمال ناشایست و زشت مذکور است.

۳۲۵)، و طبرانی، شماره: (۱۵۹) آمده. و روایت مِقسَم مولا ی ابن عباس را طبرانی به شماره ی: (۱۵۲) تخریج نموده. هیشمی در مجمع الزوائد (۹/ ۲۳۰) گفته: و در سند آن خصیف آمده که عده ای از علماء او را توثیق و برخی تضعیف کرده اند، و راویان دیگر آن راویان صحیح اند.

و به طور خلاصه می‌توان گفت تهمت زنا به عایشه رضی الله عنها به هر صورتی که باشد، موجب تکذیب خداوند متعال در آیاتی است که از مبراً بودن عایشه از آن تهمت ناروا خبر داده است. بعضی از محققین بزرگوار گفته‌اند: «اما اکنون تهمت زنا به حضرت عایشه رضی الله عنها، کفر و ارتداد محسوب می‌شود و اجرای حد تهمت (هشتاد ضربه شلاق) بر او کافی نیست؛ زیرا چنین کاری تکذیب هفده آیه از قرآن است، پس باید به جرم ارتداد کشته شود و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات خود یک بار یا دو بار به شلاق زدن تهمت زندگان اکتفا کرده، تنها بدین خاطر بود که آیات قرآن درباره‌ی عایشه نازل نشده بود و آنان آیات قرآن را تکذیب ننمودند؛ اما اکنون چنین تهمتی، تکذیب قرآن است. در این آیه تأمل کنیم که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَعْظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا﴾ «اللَّهُ، پندتان می‌دهد که هرگز چنین عملی را تکرار نکنید.» (النور: ۱۷) و تکذیب کننده‌ی قرآن کافر است و باید با شمشیر گردنش زده شود^۱.

این امر مخالف این آیه نیست که می‌فرماید: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ ۖ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ [التحریم: ۱۰] «خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله‌ی دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و ساختن با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمان سوز دنیوی، و سخت کمرشکن اخروی نجات دهند)؛ زیرا عبدالرزاق و فریابی و سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن ابی دنیا و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم (که حاکم آن را

۱- حافظ ابن کثیر رحمته الله گفته: جمهور علمای امت بر این امر اجماع نموده‌اند که اگر کسی ام‌المؤمنین عائشه صدیقه را بعد از این آیه‌ی کریمه متهم کند و دشنام بزند کافر است؛ زیرا با قرآن کریم معانده نموده. برای تفصیل بیشتر به تفسیر سوره‌ی نور، آیه‌ی: ۲۴ مراجعه فرمائید.

صحیح دانسته) از طریق ابن عباس رضی الله عنه درباره فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾ روایت کرده‌اند که: خیانت زن نوح این بود که به مردم می‌گفت: نوح دیوانه است. و خیانت زن لوط این بود که به مهمان گستاخی می‌نمود، خیانت این دو زن تنها این بود.^۱ ابن عساکر از اشرس که آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله اسناد داده، روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «مَا بَغَتْ امْرَأَةٌ نَبِيًّا قَطًّا»^۲ «زن هیچ پیامبری هیچ گاه مرتکب عمل فاحشه نشده است.» و ابن جریر از مجاهد روایت کرده که: «برای زن هیچ پیامبری سزاوار نیست که مرتکب عمل فاحشه شود»^۳.

۱- حاکم آن را به شماره‌ی: (۳۸۹۰) و طبری در تفسیرش، شماره‌ی: (۳۴۴۶۱)، و ابن ابوحاتم در تفسیرش، روایت شماره: (۸۹۲۷)، و ابن ابودنیا در «الصمت»، شماره‌ی: ۲۷۱ روایت نموده اند، و آن روایتی صحیح است.

۲- این روایت نزد ابن عساکر در تاریخ دمشق (ج ۵۰ ص ۳۱۸) آمده که روایتی معضل است. اشرس همان ابن ابی اشرس است که ابن ابوحاتم در «الجرح والتعديل» ترجمه‌ی او را آورده و گفته: از معاویه بن قُره روایت نموده، و از او سفیان ثوری روایت کرده است. و این روایت موقوف بر ابن عباس صحیح است، طبری آن را در تفسیر سوره‌ی هود ذیل آیه‌ی شماره: ۴۶ و عبدالرزاق در تفسیرش آورده اند چنانکه در «تخریج أحادیث وآثار الکشاف» اثر حافظ جمال الدین زیلعی (ج ۴ ص ۶۶) آمده، و جمیع اهل علم اتفاق دارند که این روایت از ابن عباس موقوفا صحیح است.

۳- حافظ ابن کثیر در تفسیر سوره‌ی هود به این روایت اشاره نموده در ذیل فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿وَنَادَى نُوحٌ أَبْنَاهُ﴾ «و نوح، فرزندش را صدا زد» (هود: ۴۲) گفته: برخی از علماء گفته اند: هرگز زن هیچ پیامبری مرتکب فحشاء نشده است. و از مجاهد بن جبر نیز این گفته روایت شده، و جلال الدین سیوطی آن را در «الدر المنثور» در تفسیر سوره‌ی تحریم از ابن جریج روایت کرده، و آن را به ابن منذر نسبت داده است.

هر کس به عایشه‌ی طاهره؛ همسر رسول الله در دنیا و آخرت همان گونه که از پیامبر ﷺ به ثبوت رسیده^۱ تهمت زنا بزند، وی از امثال عبدالله بن ابی بن سلول، سردسته‌ی منافقان است. و در حالی که رسول الله ﷺ با زبان حال می‌گوید: «ای جماعت مسلمانان! چه کسی مرا معذور می‌دارد از کسانی که مرا راجع به خانواده‌ام اذیت می‌کنند؟» ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ [۵۷-۵۸] و «کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند (و از رحمت خود بی‌نصیب می‌گرداند) و عذاب خوار کننده‌ای برای ایشان تهیه می‌بیند. کسانی که مردان و زنان مؤمن را - بدون اینکه کاری کرده باشند و گناهی داشته باشند - آزار می‌رسانند، مرتکب دروغ زشت و گناه آشکاری شده‌اند».

۱- امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: (۳۷۷۲) این حدیث را روایت کرده و گفته: برای ما محمد بن بشار حدیث گفت از شعبه از الحکم که گفت: از ابواثل شنیدم که گفت: چون علی رضی الله عنه عمار و حسن را به کوفه فرستاد تا اهل آن شهر را (برای جنگ) بیرون آورند، عمار در بین آنان سخنرانی کرد و گفت: من خوب می‌دانم که عائشه‌ی صدیقه همسر پیامبر شما است در دنیا و آخرت، اما خداوند شما را به او مبتلا کرد تا از علی و یا از عائشه پیروی کنید.

حاکم در المستدرک، حدیث شماره: (۶۸۰۸) و ابن حبان، به شماره‌ی: (۷۰۹۵) از عائشه رضی الله عنها روایت نموده اند که پیامبر ﷺ برای من فرمودند: «آیا نمی‌پسندی که در دنیا و آخرت همسر من باشی؟»، گفتم: سوگند به خدا که می‌پسندم. فرمودند: «تو همسر دنیا و آخرت من هستی». و آن روایتی صحیح است.

۲- جزئی از حدیث افک که امام بخاری آن را به شماره‌ی: (۴۷۵۰)، و امام مسلم به شماره‌ی: (۲۷۷۰) روایت نموده‌اند.

پس کجایند یاریگران دین خدا تا بگویند ما تو را معذور می‌داریم ای رسول خدا، پس با شمشیرهایشان به سوی این بدبختانی که خدا و رسول خدا را تکذیب می‌کنند و خدا و پیامبر و دیگر مؤمنان را اذیت می‌کنند، حمله کنند و آنان را بکشند و بدین وسیله به رسول الله ﷺ نزدیک شوند و شفاعت او را شامل خودشان گردانند. خدایا! ما از گفته‌ی این منحرفان و گمراهان برائت و بیزاری می‌جوئیم.

موضوع تکفیر کسانی که با علی علیه السلام جنگیده‌اند

یکی دیگر از عقاید و باورهای باطل رافضیان، تکفیر کسانی است که با علی علیه السلام جنگیده‌اند. منظورشان ام‌المؤمنین عایشه، طلحه، زبیر و همراهانشان و امیر معاویه رضی الله عنه و همراهانش می‌باشد. این در حالی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیث متواتری روایت شده که بر ایمان راستین^۱ این بزرگان و مژده بعضی شان به بهشت، دلالت دارند. و تکفیر این

۱- مانند حدیث ابوبکره رضی الله عنه که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که بر منبر در حالی که حسن رضی الله عنه در پهلوی ایشان نشسته بود، و ایشان گاهی به حسن و گاهی به مردم نگاه می‌کردند، فرمودند: «این فرزندانم سردار است، و شاید که خداوند متعال به وسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح آورد»، امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (۳۷۴۶)، و امام مسلم به شماره‌ی: (۱۰۶۵) روایت نموده‌اند.

و از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «گروهی سرکش هنگام اختلاف مسلمین بیرون می‌شود که نزدیکترین این دو گروه به حق با آن مارقین جنگ می‌کنند». پس دو گروه درگیر که از یک جهت علی، و از جهت دیگر عائشه، طلحه و زبیر رضی الله عنه بوده‌اند، و یا از یک طرف علی، و از جهت دیگر معاویه بوده، همه مسلمان‌اند، چنانکه خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَاقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٩١﴾﴾ «و اگر دو گروه از

بزرگواران در واقع تکذیب آن احادیث متواتر پیامبر ﷺ است. پس اگر اینان به خاطر این تکذیب، کافر نشوند بدون شک فاسق می‌شوند و همین برای خسارتشان در تجارت خود کافی است.

اهانت کردن به نام‌های صحابه رضی الله عنهم

یکی دیگر از عقاید رافضیان، اهانت کردن به نام‌های صحابه^۱ به ویژه عشره مبشره^۲ می‌باشد، در حالی که از پیامبر ﷺ احادیث متواتری نقل شده که بر وجوب احترام و

مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید. و تقوای الله پیشه نمایید تا مشمول رحمت شوید.» (الحجرات: ۹-۱۰).

آنچه بین علی و معاویه رضی الله عنهما به وقوع پیوسته موضوعی است که رسول الله ﷺ بدان خبر داده، و با این فرموده‌ی ایشان زبان روافض؛ این طعنه‌زنندگان بدبخت به صحابه‌ی رسول الله ﷺ بسته می‌شود، از خداوند متعال می‌خواهم که مسلمانان را از شر روافض راحت گرداند.

۱- به طور مثال به تفسیر قمی: ۱/ ۲۱۴ مراجعه شود.

۲- آنها همان ده یار بهشتی اند که در حدیث سعید بن زید رضی الله عنه به روایت ترمذی در سنن، حدیث شماره: (۳۷۵۶)، و به روایت ابوداود، حدیث شماره: (۴۶۴۹) آمده اند که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «این ده فرد در بهشت اند: ابوبکر در بهشت است، عمر در بهشت است، عثمان در بهشت است، علی در بهشت است، طلحه در بهشت است، زبیر در بهشت است، عبدالرحمن بن عوف در بهشت است، سعد در بهشت است، سعید در بهشت است و ابوعبیده در بهشت است». و آن روایتی است صحیح، و علامه آل‌بانی رحمته الله علیه آن را در صحیح الجامع، حدیث شماره: ۴۰۱۰ صحیح دانسته. و این صحابه‌ی خوش نصیب در این قول شاعر جمع شده اند:

للمصطفى خير صاحب نصّ أنهم	فی جنة الخلد نصا زادهم شرفا
هم طلحة وابن عوف والزبير مع	ابی عبیده والسعدین والخلفا

تکریمشان دلالت دارند، و خداوند متعال در چندین جا از قرآن بدان رهنمود کرده است. از اهانت کردن به اصحاب کبار، اهانت به فرموده‌ی پیامبر و رهنمودهای خداوند لازم می‌آید. و هر کس به چیزی اعتقاد داشته باشد که سبب اهانت به صحابه علیهم‌السلام شود، همانا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در احادیثی که به وجوب احترام و تکریمشان خبر داده، تکذیب نموده، و هر کس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در آنچه که به طور قطعی از وی ثابت شده، تکذیب نماید، همانا کفر ورزیده است. جای بسی شگفت است که آنان از نامگذاری به نامهای صحابه اجتناب می‌کنند در حالی که از نامهای سگها جهت نامگذاری استفاده می‌کنند. اینان چقدر از راه راست به دورند و چقدر به اهل ضلالت و عقاب شباهت دارند!

منحصر کردن خلافت در دوازده تن^۱

یکی دیگر از عقاید شیعیان این است که ادعا می‌کنند خلافت در دوازده تن از ائمه منحصر است و اینکه هر یک از این امامان به وسیله‌ی امام قبلی برای امامت منصوب شده‌است.^۱

«برای محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهترین اصحابی است که ایشان به صراحت بیان فرموده اند آنها در بهشت جاودان اند، و این نص پیامبر عزت و شرافت آنها را بیشتر کرده است؛ آنان: طلحه بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام با ابوعبیده و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و خلفای راشدین (ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی‌النورین و علی مرتضی) می‌باشند.

۱- شیعه‌ی دوازده امامی به امامت این دوازده تن اعتقاد دارند:

۱- علی بن ابی‌طالب، ۲- حسن بن علی، ۳- حسین بن علی، ۴- زین العابدین بن حسین، ۵- محمد بن علی بن حسین مشهور به باقر، ۶- جعفر بن محمد مشهور به صادق، ۷- موسی بن جعفر مشهور به کاظم، ۸- علی بن موسی مشهور به رضا، ۹- محمد بن علی مشهور به جواد، ۱۰- علی بن محمد مشهور به هادی، ۱۱- حسن بن علی عسکری، ۱۲- محمد بن حسن مشهور به مهدی، که امام دوازدهم روافض است.

برای تفصیل بیشتر به کتاب: منهاج السنة النبویة، اثر شیخ الإسلام ابن تیمیه: (۱/ ۱۲۴) مراجعه شود.

این ادعای بدون دلیل، باطل و کذب محض است. بطلان آن آشکارتر از آن است که بیان شود. اهل تشیع به وسیله‌ی این ادعا، خلافت دیگر خلفا را باطل می‌دانند.^۲ چنین ادعایی مستلزم تکذیب نصوص وارده در خلافت خلفای راشدین و خلافت قریش^۳ می‌باشد.

۱- در اصل کتاب چنین آمده است، و معنایش این است که گمان می‌کنند که تعیین ائمه‌ی شان به نص بوده است. نگا: منهاج الکرامه، صفحه‌ی: ۷۸.

۲- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به: اصول کافی، کلینی (ج ۱ ص ۴۳۴) طبع دارالاضواء.

۳- از آنجمله روایتی است که امام بخاری آن را به شماره‌ی: (۳۶۶۴)، و امام مسلم به شماره‌ی: (۲۳۹۲) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «در خواب دیدم که بر چاهی آب ایستاده هستم و دلوی بر آن قرار دارد و هر چقدر که خداوند خواست از آن آب بالا کشیدم، سپس پسر ابوقحافه (ابوبکر صدیق) آن را گرفت و چند یا دو دلو بزرگ از آن کشید، و در کشیدن او ضعف بود و الله برایش بیامرز، سپس آن دلو به دلوی خیلی بزرگ مبدل شد که ابن خطاب (عمر فاروق) آن را گرفت، و من هیچ فرد زیرک و پهلوانی را ندیدم که همانند عمر آب بالا کشیده بتواند، تا اینکه مردم سیراب شده و برای مواشی آب ذخیره کردند». و امام بخاری نیز آن را به شماره‌ی: (۳۶۳۴)، و امام مسلم به شماره‌ی: (۲۳۹۳) از ابن عمر روایت نموده. و از دلایل مبنی بر خلافت قریش حدیثی است که از ابن عمر روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «تا هنگامی که فقط دو تن از قریش باقی بماند، این امر (خلافت) در آنها خواهد بود»، امام بخاری آنرا در صحیحش، حدیث شماره: (۳۵۰۱) و امام مسلم به شماره‌ی: (۱۸۲۰) روایت کرده اند. و از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردم در این کار (خلافت و حکومت) تابع قریش اند، مسلمان آنها تابع قریشی مسلمان، و کافرشان تابع کافر قریشی»، امام مسلم آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (۱۸۱۸) روایت کرده. و از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت شده که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «قریش تا روز قیامت والیان مردم در خیر و شر اند»، ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: (۲۲۳۲) روایت نموده که صحیح است، و شیخ ما الوادعی رحمته الله آن را در «الصحيح المسند مما ليس في الصحيحين» (ج ۲ ص ۱۲۲) آورده است.

موضوع عصمت

یکی دیگر از عقاید پوچ و بی‌اساس اهل تشیع، ایجاب عصمت برای دوازده امامشان می‌باشد بر این اساس که عصمت از نظر آنان، شرط امامت است. بطلان و بی‌اساس بودن چنین عقیده‌ای خیلی آشکار است. چنین اعتقادی مستلزم مشارکت این دوازده تن با انبیاء در موضوع عصمت است.^۱ اگر بگوئیم که عصمت، خاص انبیاست و دیگران

۱- عصمت عبارت از آن است که آنها اعتقاد دارند که امامانشان از وقوع در خطا، گناه و معاصی معصوم می‌باشند، ملا باقر مجلسی در بحارالأنوار (۲۵/ ۲۱۱) می‌نویسد: همه‌ی شیعیان بر عصمت ائمه از گناهان صغیره و کبیره اتفاق نموده‌اند، پس هیچ گناه به عمد و یا به فراموشی و یا خطاء در تأویل از آنها سر نمی‌زند. به نقل از کتاب «مسألة التقرب بين أهل السنة والشيعة» اثر غفاری (۱/ ۳۲۳).
و کلینی در کتاب «کافی» (ج ۱ ص ۳۱۷) بابی آورده به این عنوان: «باب أن الأئمة يعلمون متى يموتون وأنهم لا يموتون إلا باختيار منهم: باب در بیان اینکه ائمه‌ی شیعه می‌دانند که چه وقت می‌میرند، و آنها جز به اراده و اختیار خود نمی‌میرند».

و این خمینی رافضی است که در کتابش «الحکومة الإسلامية» می‌گوید: از لوازم و ضروریات مذهب ما اینست که که ائمه‌ی ما مقامی دارند که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبری مرسل بدان نمی‌رسد». می‌گویم: شیخ ما امام و ادعی رحمته در کتابش «الإلحاد الخميني في أرض الحرمين» ص: (۱۰۹ و ۱۱۰) پس از توضیح سوانح عبدالله بن سباء یهودی به تفصیل ذکر می‌کند که خمینی از اتباع خاص ابن سباء است و می‌گوید: «گمان مبر که اتباع ابن سباء منقرض شده‌اند، این خمینی امام گمراهی است که به ظاهر خویشتن را غیور بر اسلام جلوه می‌دهد، در حالی که ارکان اسلام را از ریشه منهدم می‌کند، و برخی از نادانان اخوان المسلمین فریب او را خورده‌اند، و در منابر مسلمین برای او دعا می‌کنند، تا اینکه کتاب: «وجاء دور المجوس» را برادر مان عبدالله محمد الغریب به رشته‌ی تحریر در آورد و چون این کتاب را دیدند شرمنده گشته و مدح او را ترک گفتند. دیروز خمینی دجال امریکا و روس را دشنام می‌داد، و امروز دستش را به سوی آنان دراز کرده و به کمک آنها مسلمانان را سرکوب می‌کند، پس همه شکر و ثنا برای پروردگاری است که او را شرمسار کرد در حالی که خودش زنده

معصوم نیستند یا برای دیگران لازم نیست، پس اثبات آن برای ائمه گناه بس بزرگی است. طوسی صاحب کتاب «تجريد» گوید: «امام، لطف است پس منصوب کردن وی برای امامت بر خداوند واجب است تا اینکه مقصود و هدف تحقق پیدا بکند.» حلی، شارح این کتاب در شرح این عبارت می گوید: «علماء اختلاف نظر دارند در اینکه آیا واجب است که امام معصوم باشد یا نه؟ شیعه‌ی امامیه و اسماعیلیه معتقدند که عصمت برای امام واجب است اما دیگران با این عقیده، مخالفند.» سپس در ادامه می افزاید: «عصمت امام واجب است...».

ظاهراً ایجاب عصمت برای امامانشان ساخته و پرداخته‌ی خودشان است که هیچ دلیلی از قرآن و سنت و اجماع و قیاس صحیح و عقل سلیم برای آن وجود ندارد. بطلان این عقیده و تناقض آن و مشتمل بودن آن بر بی ادبی نسبت به خداوند، آشکارتر از آن است که ذکر شود. اینان بر اساس چنین عقیده‌ی باطلی جماعت در نماز که از برترین شعائر اسلام است، را باطل دانسته‌اند. اما آنان بهره‌ای در جماعت نماز ندارند و از این کرامت بزرگ محروم‌اند. خدا ایشان را بکشد! چگونه از حق برگردانده می‌شوند و منحرف می‌گردند؟!

فضیلت و برتری حضرت علی علیه السلام از دیدگاه شیعه

ابن مطهر^۱ حلی^۱ می‌گوید: «شیعه امامیه همگی اتفاق نظر دارند که علی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از همه پیامبران به جز پیامبران اولوالعزم، برتر است. و در مورد اینکه آیا علی از

بود، و من بر خمینی و صدام بعثی هیچ کینه و عداوت شخصی ندارم، و می‌گویم: خداوند متعال اسلام و مسلمین را از شرّ هر دوی آنها راحت گرداند.

۱- او ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر حلی عراقی شیعه شیخ روافض است که نزد نصیر کفر و وزیر ملحدین خواجه نصیر طوسی درس خوانده، کینه‌ی صحابه‌ی کرام را به دل داشته و کتابهایش را از گستاخی و طعن به ساحه‌ی مبارک صحابه‌ی کرام مشحون نموده، او مؤلف کتاب بدنام منهاج

پیامبران اولوالعزم هم برتر است یا نه، اختلاف نظر دارند. او در ادامه می‌گوید: من از کسانی هستم که در این امر چیزی نمی‌گویم. همچنین امامیه بر این باورند که دیگر امامان، از همه پیامبران بجز پیامبران اولوالعزم برترند.^۱ طوسی هم در کتاب «تجريد^۲» می‌گوید: «علی از همه صحابه برتر است؛ زیرا تلاش و کوشش زیادی از خود نشان داده ... تا آنجا که می‌گوید: همچنین به خاطر ظهور معجزاتی از او، اختصاص او به قرابت و برادری با پیامبر ﷺ و محبت خاص او به پیامبر ﷺ و نصرت و یاری اش، و برابری او با پیامبران، از همه صحابه برتر است.» حلی، شارح این کتاب در شرح آن^۳ می‌گوید: «فرموده‌ی پیامبر ﷺ مؤید این مطلب است که می‌فرماید: (هر کس می‌خواهد که به علم آدم، به تقوای نوح، به حلم و بردباری ابراهیم، به هیبت موسی، و به عبادت عیسی بنگرد، پس به علی بن ابی طالب بنگرد.) این حدیث برابری علی با پیامبران در صفات و خصلت‌های برجسته‌ی شان واجب می‌گرداند.»

اولاً در صحت این روایت، تردید وجود دارد.^۴ ثانیاً به فرض صحت، مساوات و برابری علی با پیامبران را واجب نمی‌گرداند؛ زیرا مشارکت در بعضی صفات، مقتضی

الکرامه است که شیخ الإسلام ابن تیمیه با کتاب ارزشمند و کم‌نظیر خود «منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة» بر آن تردید نموده. این تردید خیلی دندان شکن بوده و ردی علمی است که شیعه هرگز آن را پاسخ داده نمی‌تواند، خداوند شیخ الإسلام ابن تیمیه را غریق رحمت خویش گرداند. نگا: البدایة والنهاية، حافظ ابن کثیر (ج ۱۴ ص ۱۰۰)، و لسان المیزان، ابن حجر به اسم حسین، شماره: ۲۸۴۱.

۱- مختصر تحفه‌ی اثنی عشریه، صفحه‌ی: ۱۰۰.

۲- شرح تجرید، ورقه‌ی: ۱۶۲.

۳- شرح تجرید، ورقه‌ی: ۱۶۴.

۴- این روایت موضوعی است که کنانی آن را در کتاب «تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأخبار الشنیعة الموضوعة» (ج ۱ ص ۳۶۵)، و ابن الجوزی در الموضوعات (ج ۱ ص ۳۷۰) آورده و گفته: این روایت موضوع است.

مساوات و برابری نیست. این یک امر بدیهی و آشکار است. و هر کس معتقد باشد که کسی غیر از انبیاء از انبیاء برتر و یا برابر با آنان است، بدون شک کفر ورزیده است. علماء زیادی، اجماع را در این زمینه نقل کرده‌اند. چه خیر و نیکی‌ای در این قوم وجود دارد که اعتقادشان، موجب کفرشان است.

نفی ذریه‌ی حسن علیه السلام^۱

یکی دیگر از عقاید اهل تشیع این است که حسن بن علی بعد از خود فرزندی را به جا نگذاشته و نسل او منقرض گشته و کسی نمانده است. این باور، در میانشان شیوع پیدا کرده و بر آن اتفاق نظر دارند و نیازی به اثبات آن نیست. بعضی از آنان معتقدند که خیره سری و لجاجت با این امامان، آنان را درمانده و بدبخت می‌گردانند. و مدام این ادعا را دارند تا اینکه امامت را در فرزندان حسین منحصر گردانند.^۲ و در میان فرزندان حسین فقط در دوازده تن، امامت را منحصر گردانند و امامت داعیان خاندان حضرت حسن با وجود فضایل و بزرگی شان و جامع بودن شروط امامت و بیعت مردم با آنان و صحت نسبتشان به حضرت حسن و فراوانی علمشان به گونه‌ای که همه شان به درجه اجتهاد

۱- شیخ رحمته الله در این جا عقیده‌ی روافض مبنی بر نفی ذریه‌ی حسن علیه السلام را ذکر کرده؛ زیرا شیعیان -که خداوند هلاکشان گرداند- از حسن بن علی به دلیل اینکه او از خلافت به نفع امیرمعاویه رضی الله عنه تنازل کرده و خون مسلمانان را محفوظ داشته نفرت دارند. اما در حقیقت حسن علیه السلام با این کار خود فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را: «این فرزندم سید است، و شاید که خداوند به وسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح آورد» را استجابت کرد. حدیث مذکور را امام بخاری رحمته الله در صحیح خود، حدیث شماره: (۳۷۴۶) آورده، چنانکه حافظ ابن کثیر رحمته الله آن را در کتاب البدایه و النهایه (۸/ ۱۶) نقل کرده است.

۲- به دلیل اینکه ائمه‌ی که دارند از نسل حسین بن علی علیه السلام است؛ از حسین بن علی تا مهدی مزعوم محمدبن حسن عسکری که در حقیقت داستان او خرافاتی بیش نیست.

مطلق رسیده‌اند، را باطل می‌دانند. پس خدا ایشان را بگُشد! چگونه از حق برگردانده می‌شوند و منحرف می‌گردند؟!

نگاه کن به این دشمنان آل بیت پیامبر ﷺ و اذیت کنندگان رسول الله ﷺ و حضرت فاطمه که نسبت کسانی را به حضرت حسن ﷺ انکار می‌کنند که به طور قطع ثابت شده که ذریه‌ی ایشان هستند. ثابت بودن نسبت ذریه‌ی امام حسن، امری متواتر^۱ و قطعی است که بر هیچ انسان آگاهی پوشیده نیست. و پیامبر ﷺ طعن و عیب گرفتن در نسب‌ها را از اعمال جاهلی به حساب آورده‌اند^۲. روایتی هست که نشان می‌دهد مهدی از ذریه‌ی حسن ﷺ می‌باشد، همچنان که ابوداود و دیگران آن را روایت کرده‌اند^۳.

۱- برای تفصیل بیشتر به کتاب «ریاض الجنة» (ص ۶۴) اثر شیخ ما امام وادعی ﷺ مراجعه فرمائید که از علامه‌ی یمن محمد بن اسماعیل امیر صنعانی در کتابش: «المسائل الثمان» نقل کرده، او گفته‌ی مصنف را در کتابش مبنی بر اینکه ذریه‌ی امام حسن ﷺ تا اکنون موجود است را مورد تأیید قرار می‌دهد، نگا: سیر أعلام النبلاء ۳/ ۲۷۹.

۲- شیخ به حدیثی اشاره دارد که امام مسلم آن را به شماره‌ی: (۹۳۴) از ابومالک اشعری ﷺ آورده که رسول الله ﷺ فرمودند: «چهار چیز در امت من از امر جاهلیت است که آن را ترک نمی‌کنند: افتخار کردن به حسب و جایگاه، و طعنه زدن در نسب، و طلب باران از ستاره‌ها و نوحه‌گری بر مرده‌ها».

۳- این روایت نزد ابوداود، حدیث شماره: (۴۲۹۰) از طریق ابواسحاق سبیعی از علی بن ابوطالب آمده است، و منذری در عون المعبود گفته: این روایتی منقطع است، ابواسحاق سبیعی علی ﷺ را صرف به یک نظر دیده است. علامه آل‌بانی نیز این روایت را در «المشكاة» (۵۴۶۲) ضعیف دانسته.

فائده: حافظ ابن قیم ﷺ در کتاب المنار المنیف، ص ۱۱۸ ط دارالعاصمه گفته: و در این که مهدی از فرزندان حسن است سرّی نازک وجود دارد، و آن اینکه حسن خلافت را برای رضای الله ترک کرد و در بدست آوردن آن خیلی تلاش به کار نبرد، پس خداوند نیز از ذریه‌ی او کسی را می‌آورد که سرپرست خلافت حق و عدالت گردد، و این سنت الهی است که اگر کسی چیزی را صرف برای رضای الله ترک کند، خداوند برای او -یا برای ذریه‌اش- بهتر از آن را عطا می‌کند. و این برخلاف حسین است که برای بدست آوردن خلافت تلاشها نمود و جنگ کرد، و آن را به دست آورده نتوانست، والله أعلم.

مخالفتشان در خارج شدن دیگر مسلمانان از آتش دوزخ

حلی در شرح کتاب تجرید می‌گوید:^۱ «ائمه درباره دیگر فرق اسلامی (غیر از شیعه دوازده امامی) اختلاف نظر دارند در اینکه آیا آنان از آتش دوزخ بیرون می‌آیند و داخل بهشت می‌گردند یا همه‌شان در دوزخ تا ابد می‌مانند. و می‌گوید: اکثر ائمه قول دوم را قبول دارند مبنی بر اینکه دیگر فرق اسلامی از آتش دوزخ بیرون نمی‌آیند و تا ابد در آن می‌مانند. تنها عده کمی هستند که معتقدند آنان هم از آتش بیرون می‌آیند و داخل بهشت می‌گردند. ابن نوبخت می‌گوید:^۲ آنان از جهنم بیرون می‌آیند ولی داخل بهشت نمی‌گردند بلکه در اعراف می‌مانند.»

بنا به این اعتقادشان، اهل بهشت، کافران و فاسقان هستند در حالی که معتقدند انسان فاسق هرگز از آتش جهنم بیرون نمی‌آید. این اعتقاد مستلزم تکذیب احادیث صحیح پیامبر ﷺ درباره‌ی خارج شدن گناهکاران موحد از جهنم، می‌باشد.^۳ همچنین این اعتقاد مستلزم تکذیب احادیث صحیحی است که درباره‌ی فضیلت اکثریتی که همان اهل سنت هستند، وارد شده‌اند. و ثابت شده که مذهب و قول صحابه و تابعین بزرگوار، مذهب اهل سنت بوده است.

۱- مختصر التحفة الاثنی عشریه (۲۰۷).

۲- مختصر التحفة الاثنی عشریه (۲۰۷). و ابن نوبخت همان ابوسهل اسماعیل بن نوبخت از بزرگان شیعه است که ابن ندیم در الفهرست ۲۲۰۹ سوانح او را ذکر کرده.

۳- شیخ رحمه الله به احادیث شفاعت اشاره دارد که دلالت بر بیرون شدن موحدین از آتش جهنم دارند، از آنجمله: حدیث جابر رحمه الله که آن حضرت ﷺ فرمودند: «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ قَوْمٌ بِالشَّفَاعَةِ كَأَنَّهُمُ الثَّعَالِرُ: گروهی به شفاعت از آتش جهنم بیرون می‌شوند که گویا ذره‌ها اند»، صحیح بخاری، حدیث شماره: (۶۵۶۸)، و صحیح مسلم، حدیث شماره: (۱۹۱) با این اختلاف که لفظ: «الثَّعَالِرُ» در آن نیامده است.

چنین اعتقاد باطلی شبیه به قول اهل کتاب است که می‌گویند: ﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا﴾ [البقرة: ۱۱۱] «جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی‌آید». اینان با زبان خود می‌گویند که غیر از رافضی، کسی داخل بهشت نمی‌گردد. نگاه کن که اینان چه دروغهایی را سر هم می‌کنند. قضیه نه تنها چنین نیست بلکه افعال و کردارشان مقتضی حرمان آنان از بهشت می‌باشد.

مخالفت آنان با اهل سنت

یکی دیگر از عقاید رافضیان این است که آنان مخالفت با اهل سنت و جماعت (کسانی که از روش و سنت پیامبر ﷺ و اصحابش پیروی می‌کنند) را مایه‌ی نجات و رستگاری قلمداد می‌کنند در نتیجه هر کاری که اهل سنت انجام بدهند، ترک می‌کنند و هر کاری که اهل سنت ترک بکنند، انجام می‌دهند. بنابراین با این کارشان از دایره‌ی دین اسلام از همان اول خارج شده‌اند؛ زیرا شیطان چنین کاری را برای آنان آراسته و به آنان مهلت داده است. و ادعا می‌کنند که مخالفت با اهل سنت، نشانه‌ی آن است که ایشان فرقه ناجیه هستند.^۱

در حالی که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «الفرقة الناجية هي السواد الأعظم وما أنا عليه وأصحابي»^۲. «فرقه‌ی ناجیه همانا اکثریت است و کسانی که دنباله رو چیزی هستند که من

۱- رمضات الجنات: ۶/ ۳۰۶.

۲- شیخ رحمته الله حدیث را به معنی روایت کرده و لفظ آن این است: «افترقت بنو إسرائيل على إحدى وسبعين فرقة، أو قال اثنتين وسبعين فرقة، وتريد هذه الأمة فرقة واحدة، كلها في النار إلا السواد الأعظم: بنو إسرائيل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، و یا فرمود: به هفتاد و دو فرقه، و این امت یک فرقه زیاد می‌شود (به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد)، همه در آتش اند مگر سواد اعظم (اکثریت مطلق که همان اهل سنت اند»، طبرانی آن را در المعجم الكبير (۸/ ۷۴) و در المعجم الأوسط، حدیث

شماره: ۵۳۰۲، و ابن ابی عاصم در السنة، حدیث شماره: ۶۸ از ابو امامه رضی الله عنه روایت کرده اند، و آن حدیثی حسن است.

احادیث دیگری نیز در این باب وجود دارند، مانند حدیث امیر معاویه رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «آگاه باشید اهل کتاب که قبل از شما بودند به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد، هفتاد و دوتای آن در آتش جهنم، و یکی در بهشت؛ همه در دوزخ به جز یکی و آن جماعت است»، سنن ابوداود، حدیث شماره: (۴۵۹۷) و آن حدیثی است صحیح.

و ابن ماجه آن را در سنن خود، حدیث شماره: (۱۳۲۲ / ۲) از انس رضی الله عنه به این لفظ آورده: «بنواسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که همه در دوزخ اند به جز یک گروه؛ و آنان پیروان جماعت اند» روایتی صحیح. و اما لفظی را که مصنف رحمته الله ذکر کرده و آن اینکه: «(صرف یک گروه نجات می یابد) و آنان کسانی اند که بر مثل آنچه که من و اصحابم بر آن هستیم باشند» را ترمذی در سنن، حدیث شماره: ۲۶۴۶ آورده و در سند آن عبدالرحمن بن زیاد بن انعم افریقی است که ضعیف می باشد، چنانکه در تقریب التهذیب آمده.

و شاهد از روایاتی که گذشت این است که اهل سنت همان فرقه ی نجات یافته اند، و آنان سواد اعظم و اکثریت قریب به اتفاق امت اسلامی را تشکیل می دهند، پس برای مسلمان شایسته است بیزاری خویش را از تمام گروه های گمراه و فرقه های منحرف که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان بر حذرمان داشته اعلام نموده و به کاروان اهل حدیث که همان اهل سنت اند بپیوندد، و چه زیبا است روایتی که امام احمد رحمته الله در مسند، ج ۴ ص ۳۸۳ از سعید بن جمهان آورده که گفت: نزد عبدالله بن ابی اوفی - در حالی که کور شده بود- آمده و سلام کردم، او گفت: تو کی هستی؟ گفتم: سعید بن جمهان هستم. گفت: پدرت چکار می کند؟

گفتم: پدرم به دست ازارقه (بخشی از خوارج) به قتل رسید. گفت: خداوند ازارقه را لعنت کند، خداوند ازارقه را لعنت کند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما گفتند که خوارج سگهای آتش اند، گفتم: تنها ازارقه یا همه ی خوارج؟. گفت: بلکه تمام خوارج. گفت: گفتم: پادشاه بر مردم ظلم کرده و کارهای زشتی در برابر آنان انجام می دهد. گفت: وای بر تو ای ابن جمهان! با جماعت بیشتر همراه باش، با جماعت بیشتر همراه باش، اگر پادشاه از تو می شنود در خانه اش برو و آنچه می دانی به او خبر ده، اگر از تو پذیرفت (که خوب است) و الا رهایش کن، که تو از او داناتر نیستی.

و اصحابم بر آن هستیم.» بنابراین برای اینکه بدانی فرقه‌ی ناجیه کدامین فرقه است به فرق اسلامی و اعتقادات و کردارشان نگاه کن، هر فرقه‌ای که اعتقادات و کردارشان با راه و روش پیامبر ﷺ و اصحابش موافقت داشته باشد، بدان که آن فرقه‌ی ناجیه است. و تنها اهل سنت هستند که از راه و روش رسول الله ﷺ و راه و روش اصحابش پیروی می‌کنند آن طور که بر هیچ منصفی که به خود حق می‌نگرد، پوشیده نیست. پس تنها اهل سنت مستحق آن هستند که فرقه‌ی ناجیه باشند. دلیل ظاهری نجات و رستگاری اهل سنت به خاطر استقامت و پایداری شان بر دین بدون آنکه آن را تحریف بکنند، و گسترش مذهب و اقتدارشان در اغلب مناطق، وجود دانشمندان محقق و محدثین و اولیا و صالحان در میانشان، می‌باشد. ولی ولایت از رافضی‌ها گرفته شده به گونه‌ای که هیچ گاه شنیده نشده که آنان ولی‌ای داشته باشند.

موضوع رجعت^۱

محمد بن بابویه قمی^۲ در کتاب «عقائد» خود در مبحث ایمان به رجعت می‌گوید: «ائمه می‌گویند: هر کس به رجعت و بازگشت ما ایمان نداشته باشد، از ما نیست. همه علمای امامیه چنین عقیده‌ای دارند. آنان می‌گویند: همانا پیامبر ﷺ و علی ﷺ و دوازده امام در آخر زمان زنده می‌شوند و پس از ظهور مهدی و کشته شدن دجال به دست او، گرد هم می‌آیند و خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) و قاتلان ائمه زنده می‌شوند، آنگاه پیامبر ﷺ خلفای سه گانه را به عنوان حدّ می‌کشد و قاتلان ائمه را قصاص می‌کند. و آنان، ظالمان را به دار می‌آویزند و ابتدا ابوبکر و عمر را به درختی می‌آویزند. یکی می‌گوید: آن درخت، تر است و پس از به دار آویختن ابوبکر و عمر بر آن، خشک می‌شود و به سبب آن افراد زیادی از اهل حق گمراه می‌شوند. و یکی دیگر می‌گوید: آن درخت، خشک است و پس از به دار آویختن ابوبکر و عمر بر آن، سبز می‌شود و به

۱- آن اینکه: آنها اعتقاد دارند که ائمه‌ی شان پس از مرگ به دنیا بر می‌گردند، علامه احسان الهی ظهیر شهید رحمته الله در کتابش: «السنة والشیعة» (ص ۵۵) نگاشته: از عقائد فاسد شیعه عقیده‌ی رجعت است، تمام شیعیان این عقیده را دارند، هر که کتابهای شان را بخواند و به مذهب آنان اطلاع داشته باشد این عقیده‌ی آنان را می‌داند، و آنها عقیده دارند که تمام ائمه‌ی شان از علی بن ابی طالب تا ابن حسن عسکری مزعوم بعد از مرگ خود دوباره بر می‌گردند.

۲- او محمد بن علی بن حسین قمی ابوجعفر مشهور به صدوق و به ابن بابویه از بزرگان شیعه است که تصنیفاتی در مذهب تشیع دارد، ابن ندیم در الفهرست، و نجاشی در «الرجال» ج ۲ ص ۳۱۱ ترجمه‌ی او را آورده اند. و این عقیده‌ی فاسد شیعه را در کتابهای آنان از جمله: أوائل المقالات، تألیف مفید، صفحه‌ی: ۱۵، و کتاب: «الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة» اثر حرّ عاملی، صفحه‌ی: ۲۹، و کتاب: «الغیبه» اثر نعمانی، صفحه‌ی: ۱۲۳، و کتاب: «من لایحضره الفقیه» تألیف ابن بابویه قمی (ج ۲ ص ۱۲۸) و کتاب الوسائل، حرّ عاملی و تفسیر صافی (۱/ ۳۴۷) می‌توان مشاهده کرد. به نقل از کتاب مسألة التقرب بین أهل السنة والشیعة، اثر غفاری (۱/ ۳۴۰).

سبب آن تعداد زیادی از مُحَبِّان آنان هدایت می‌یابند. گفته شده که امامیه در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند که آن درخت، درخت خرماست و آن قدر دراز است که همه مردم در سراسر زمین آن را می‌بینند. و اینکه دنیا بعد از آن تا پنجاه سال می‌ماند و بعضی گفته‌اند تا صد و بیست هزار سال می‌ماند؛ برای هر یک از دوازده امام، هزار سال هست. و بعضی از آنان گفته‌اند به جز مهدی، که برای او هشتاد هزار سال هست. سپس آدم، سپس ادریس، پس از او نوح، سپس بقیه‌ی پیامبران بر می‌گردند تا اینکه به مهدی منتهی می‌شود. و معتقدند که آن گاه دنیا فانی نیست و آخرت نمی‌آید.

ای انسان مؤمن! نگاه کن به سبک‌عقلی این گمراهان که چیزی را می‌سازند که عقل و نقل آن را رد می‌کنند. چنین اعتقادی مستلزم تکذیب آیات و احادیثی است که به طور قطع ثابت شده‌اند و بیان می‌دارند که مردگان به دنیا بر نمی‌گردند. جدال با این الاغ‌ها وقت را ضایع می‌گرداند. اگر اینان عقل می‌داشتند چیزی را نمی‌گفتند که مورد مسخره بچه‌ها قرار گیرد و گوش ایمانداران و اهل یقین، شنیدن آن را ناخوش دارد. اما خداوند عقلشان را گرفته و آنان را در روز قیامت جهت بازستانی حق دوستان خود، خوار می‌کند. آن هم به خاطر شقاوت و بدبختی‌ای است که به سبب اعمال و موضع‌گیری‌های ناشایست خود، دامگیرشان می‌شود.

افزودن به اذان

یکی دیگر از بدعت‌هایی که اهل تشیع ایجاد کرده‌اند، این است که در اذان و اقامه و تشهد بعد از شهادتین (أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله)، عبارت «أشهد أن علیاً ولی الله» را افزوده‌اند. این، بدعتی است که مخالف دین است و هیچ دلیلی در

قرآن و سنت و اجماع و قیاس صحیح برای آن نیست و بنابراین نیازی به رد کردن آن دیده نمی‌شود.^۱

جمع میان دو نماز

یکی دیگر از بدعت‌های شیعیان، جایز دانستن جمع میان نماز ظهر و عصر و میان نماز مغرب و عشاء بدون عذر، می‌باشد.

ترمذی روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمودند: «من جمع بین صلاتین بغیر عذر فقد أتى باباً من الكبائر»^۲ «هر کس بدون عذر میان دو نماز جمع نماید، به دری از گناهان کبیره آمده

۱- و از جملاتی که روافض در اذان افزوده اند جمله‌ی: «حیّ علی خیر العمل» می‌باشد که افزودن آن بدعت است. شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله در کتاب منهاج السنه (۶/ ۲۹۳-۲۹۴) گفته: و آنان -یعنی روافض- در اذان جمله‌ای را افزوده اند که در زمان پیامبر ﷺ اصلاً شناخته شده نبوده، و هیچکس نقل نکرده که آن حضرت ﷺ به آن دستور داده باشد، و آن جمله‌ی «حیّ علی خیر العمل» است.

۲- سنن ترمذی، حدیث شماره: (۱۸۸) و آن روایتی ضعیف است که در سند آن حسین بن قیس رحبی ملقب به حنش آمده و او متروک است چنانکه در «التقریب» آمده. و فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ «بی‌گمان نماز در اوقات مشخص و معینی، بر مومنان فرض است.» (النساء: ۱۰۳) در نهی از جمع بین صلاتین بدون عذر شرعی از آن روایت بی‌نیاز می‌سازد. شیخ عبدالرحمن سعدی در تفسیرش گفته: یعنی نماز در وقت معین و مشخص خود بر مؤمنان فرض شده است، پس این آیت کریمه دلالت بر فرضیت نماز داشته و می‌رساند که هر نماز وقتی دارد که جز در همان وقت ادای آن صحیح نمی‌شود.

و مانند حدیث طویل جبرئیل که نزد پیامبر ﷺ آمد و وقت‌های نماز را به ایشان آموخت، نسائی آن را از جابر رحمه الله در سنن خود (ج ۱ ص ۲۵۵) روایت نموده و آن حدیثی صحیح است.

و حدیث مالک بن حویرث که امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (۶۸۵) روایت نموده و در آن آمده است: «و چون وقت نماز فرا رسد یکی از شما اذان گوید و بزرگتر شما امامت دهد»، شاهد در حدیث این است که جمع بین صلاتین جز برای مسافر که با مشقت روبرو است جواز

است.» و روایت شده که یکی از نشانه‌های قیامت به تأخیر انداختن نماز از وقت خودش می‌باشد. آنچه از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که بدون عذر میان نماز ظهر و عصر و میان نماز مغرب و عشاء^۱ جمع کرده، حمل می‌شود بر تأخیر نماز اولی تا آخر وقتش و ادای نماز دیگری در اول وقتش.

گفته شده که علت آنکه اهل تشیع نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء را در طول روز با هم جمع می‌کنند و به تأخیر انداختن آن را بهتر می‌دانند، این است که منتظر ظهور قائمی هستند که در پناهگاه زیرزمینی مخفی شده^۲، تا به او اقتدا کنند؛ در نتیجه ظهر را

ندارد. در صحیح بخاری، حدیث شماره: (۱۰۹۱)، و صحیح مسلم، حدیث شماره: (۷۰۳) از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که چون در سفر عجله داشتند نماز مغرب را به تأخیر می‌انداختند تا اینکه آن را با نماز عشاء یکجا ادا می‌نمودند، پس با این روایت دانسته شد که جمع بین صلاتین صرف برای مسافر است، و اما آنکه مسافر نیست جمع نیز برایش نمی‌باشد، مگر اینکه یکدفعه در عمر برای سختی‌ای که با آن مواجه شود این عمل را انجام دهد؛ زیرا ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله یکدفعه بدون ترس و یا اینکه باران باشد دو نماز را جمع کردند، برای عبدالله بن عباس گفته شد: پیامبر صلی الله علیه و آله با این کار خویش چه قصدی داشتند؟ گفت: می‌خواستند که امت شان در حرج واقع نشوند، پس شایسته است که هر یک از دلائل را در جایش بگذاریم.

برای تفصیل بیشتر به: «إجابة السائل» تألیف شیخ وادعی رحمته الله (ص ۵۹۹) مراجعه شود.

شیخ فاضل محمد بن عبدالوهاب و صابی عبدلی در تعلیق آنچه گفتم نوشته: جمع بین دو نماز جز در حالات ذیل جایز نیست: سفر، باران، مرض شدید، مستحاضه در برخی حالات، حاجی که در عرفه بین ظهر و عصر جمع می‌کند، و حاجی که در مزدلفه بین مغرب و عشاء جمع می‌کند. و اما شخصی که به خواب رفته و یا فراموش کرده، در حدیث آمده: هر که از نمازی خوابید یا آن را فراموش کرد، باید هر گاه به یادش می‌آید آن را بخواند و جز این کفاره‌ی دیگری نیز ندارد. برای تفصیل بیشتر به: «فتاوی اللجنة الدائمة» مراجعه فرمائید.

۱- صحیح مسلم، حدیث شماره: (۷۰۵).

۲- او مهدی مزعوم آنان محمد بن حسن عسکری است که می‌گویند: او چهار ساله بود که به سرداب داخل شد، و در آخر زمان از سرداب بیرون می‌شود و زمین را بعد از این که از جور و ستم پر بوده

تا نزدیکی‌های مغرب به تأخیر می‌اندازند. پس هرگاه از ظهور آن امام مزعوم ناامید شدند و خورشید به زردی گرایید همان موقع در نمازها همانند خروس نوک می‌زنند و دو نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء را با هم بدون خشوع و طمأنینه و به طور انفرادی نه با جماعت می‌خوانند و سرگردان و ناامید و زیان‌دیده بر می‌گردند.

بخشش و عافیت را از خداوند خواستاریم. اهل تشیع با این کارشان و با ایستادیشان بر روی کوه و نزدیک سرداب فریاد می‌زنند که مهدی از آن پناهگاه زیرزمینی به سویشان بیرون رود و ظهور کند، و با این اعمال زشت مسخره و خنده‌آور برای خردمندان شده‌اند. شاعر چه زیبا سروده است:

ما آن للسرداب أن یلد الذی صیرتموه بزعمکم إنسانا
فعلی عقولکم العفاء فإنکم ثلثتم العنقاء والغیالانا

«وقت آن فرا نرسید که سرداب توگد کند (بیرون آورد) آنکه را که شما به گمان خود انسان تصور کرده اید (که در آن داخل شده و از چشم مردمان غائب گردیده است)»
«به راستی بر روی عقل و خرده‌ایتن، پوشیدگی وجود دارد. همانا شما برای عنقاء (پرنده‌ی خیالی) و غول، سوّمی نیز به وجود آورده اید (که مهدی مزعوم باشد؛ یعنی چنانچه این دو وجود خارجی نداشته اند مهدی نیز شخصیت خیالی است و وجود خارجی ندارد)».

از عدل و داد پر می‌کند. روافض این چنین گمان کرده اند، اما اهل علم و دانش می‌دانند که این داستان خرافاتی بیش نیست، و در کتب موثق تاریخ به صراحت آمده که امام یازدهم روافض (حسن عسکری) در حالی فوت کرد که هیچ فرزندی از خود بر جای نگذاشت، چنانکه طبری در حوادث سال: ۳۰۲ هجری آورده. و برای تفصیل بیشتر به حاشیه‌ی کتاب: «المتقی من منهاج الاعتدال» ذهبی، ص ۳۱ مراجعه کنید.

عصمت ائمه

و از جمله خرافات شیعیان موضوع اشتراط عصمت برای امامان است و اینکه عقیده دارند بر خداوند واجب و لازم است که جهان را از وجود امام معصوم خالی نگه ندارد، و دیگر اینکه شیعیان ائمه را در دوازده تن منحصر کرده اند.^۱

بطلان این عقیده و تناقض آن، و اشتمالش بر بی ادبی با الله آشکارتر از این است که ذکر شود. و با این گفته‌ی باطل جماعت در نماز که از والاترین شعائر اسلام است را از بین برده اند، که روافض در آن (نماز جماعت) هیچ نصیب و حصه‌ای نداشته و از این بزرگی و عزت محروم گشته اند.

متعّه

یکی دیگر از انحرافات شیعیان، مباح دانستن متعه است. بلکه حتی آنان، متعه را هفتاد بار بهتر از نکاح دائم می‌دانند. یکی از علمای اهل تشیع به نام محمد بن عالی جایز دانسته که دوازده نفر در یک شب از یک زن به وسیله‌ی متعه لذت ببرند، و هرگاه فرزندی از آنان به دنیا آورد، در میانشان قرعه‌کشی می‌شود؛ قرعه به نام هر کی در آمد، فرزند از آن اوست. گویم: چنین نکاحی همانند نکاح‌های جاهلیتی است که شریعت آن‌ها را باطل اعلام کرده، همان طور که در حدیث صحیح آمده است.^۲ و از علی علیه السلام روایت

۱- برای تفصیل این عقیده‌ی روافض به کتب: الکافی با شرح مازندرانی (۱۲/ ۳۷۱)، و بحار الأنوار مجلسی (۲۵/ ۱۱۳) و کتاب الغیبه، اثر نعمانی ص ۵۶-۵۷ مراجعه کنید. به نقل از «مسألة التقرب بین أهل السنة والشیعة»، اثر غفاری (۱/ ۳۱۰).

۲- از جمله حدیث طویلی که امام بخاری از ام‌المؤمنین عائشه به شماره‌ی: (۵۱۲۷) روایت نموده.

شده که گفت: «رسول الله ﷺ از نکاح متعه نهی کرده است»^۱. امام بخاری، امام مسلم و دیگران آن را روایت نموده اند.^۲ و از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت شده که پیامبر ﷺ ابتدا نکاح متعه را مباح دانسته و سپس آن را حرام اعلام کردند، به روایت شیخین^۳. و امام مسلم در صحیح خود از سیره همانند آن را روایت کرده است.^۴ و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است: «رسول الله ﷺ ما را از نکاح متعه نهی کردند»^۵ و از ابن عباس

۱- شیخ ما علامه وادعی رحمته الله گفته: «پس متعه تا روز قیامت حرام است، و احادیث روایت شده از علی بن ابی طالب رضی الله عنه دلیل خوبی است که متعه کنندگان از این صحابی جلیل پیروی نمی کنند؛ زیرا علی رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت نموده که متعه تا روز قیامت حرام است». «إجابة السائل» ص ۵۳۵.

علامه شوکانی رحمته الله در کتاب: «السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار» (۲/ ۲۶۸) در تحریم نکاح متعه گفته: سپس باید خاطر نشان ساخت که تمام مسلمانها بر تحریم این نکاح اجماع نموده اند، و جز رافضه کسی دیگر آن را جایز نمی داند، و روافض نیز طائفه ای اند که علمای کرام نیازی نمی بینند اقوال آنان را رد کنند (زیرا این گروه با اسلام هیچ نسبتی نداشته و اقوال آنان به کلی باطل است)، و آنها در بیشتر گفته های شان مخالف کتاب الله، سنت رسول الله و اجماع مسلمانها اند.

۲- صحیح بخاری، حدیث شماره: ۵۱۱۵، صحیح مسلم، حدیث شماره: ۱۴۰۷ و لفظ آن: «أن رسول الله ج نهی عن متعة النساء يوم خيبر وعن أكل لحوم الحمر الإنسية: پیامبر ﷺ در روز غزوه ی خیبر از متعه با زنها و از خوردن گوشت خران اهلی نهی فرمودند».

۳- صحیح بخاری، حدیث شماره: ۵۱۱۸ و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۱۴۰۵ از ایاس بن سلمه از پدرش که گفت: در سال اوطاس، پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه متعه را اجازه دادند، سپس از آن نهی فرمودند.

۴- صحیح مسلم، حدیث شماره: (۱۴۰۶) و لفظ آن: «أن النبی ﷺ نهی عن نکاح المتعة: پیامبر ﷺ از نکاح متعه نهی فرمودند».

۵- طبرانی آن را در المعجم الأوسط، حدیث شماره: ۹۲۹۵، و ابوعوانه در مسند، حدیث شماره: ۴۰۸۳ و بیهقی در سنن، ج ۷ ص ۲۰۶ روایت نموده اند که حدیثی صحیح است.

نقل شده که از فتوای خویش که نکاح متعه را مباح دانسته بود، برگشت.^۱ و طبرانی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است: «متعه، نکاح و طلاق و عده و میراث را منهدم می‌سازد.» اسناد این روایت، حسن است.^۲ از ابن عباس رضی الله عنه هم روایت شده که گفت: «متعه در اوایل اسلام، رایج بود تا اینکه آیه‌ی: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ﴾ خداوند بر شما حرام نموده است...» (النساء: ۲۳) نازل شد. و قرآن آن را تصدیق می‌کند آنجا که می‌فرماید: ﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾ (و عورت خود را حفظ می‌کنند) مگر از همسران یا کنیزان

-
- ۱- ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: ۱۱۳۴، و بیهقی در سنن خود (ج ۷، ص ۲۰۶-۲۰۷) روایت نموده اند که ضعیف است، و در سند آن موسی بن عبده الزبیدی آمده و او ضعیف می‌باشد. شیخ آلبنانی در «إرواء الغلیل» (ج ۶ ص ۳۱۹) بعد از این که حدیث ابن عباس را ذکر کرده گفته است: خلاصه‌ی کلام اینکه از ابن عباس رضی الله عنه در مورد متعه سه قول ذکر شده است: نخست- اباحت متعه مطلقاً. دوم- اباحت آن هنگام ضرورت. سوم- تحریم مطلقاً، و این گفته از او به صراحت نقل نشده، به خلاف دو گفته‌ی قبلی که از او به صراحت ثابت شده اند، والله أعلم. شیخ ما علامه وادعی رحمته الله در کتاب «إجابة السائل» (ص ۳۵۴) نوشته: عامه‌ی مسلمانان قول به تحریم متعه کرده اند، البته برخی از صحابه از جمله عبدالله بن عباس آن را هنگام ضرورت جائز دانسته اند، و ابن عباس گمان کرده که هنگام ضرورت روا است، و علی بن ابی‌طالب این گفته‌اش را مورد تردید قرار داده و برایش گفته: تو مردی سرگردان هستی. و علی رضی الله عنه حق دارد که ابن عباس را مورد سرزنش قرار دهد.
- ۲- بیهقی آن را در «السنن» (ج ۷ ص ۲۰۷) و ابن حبان چنانچه در الإحسان آمده، حدیث شماره: ۴۱۴۹، و دارقطنی (ج ۳ ص ۲۵۹، و ابویعلی (۱۱/ ۶۶۲۵) روایت نمود اند که ضعیف است، در سند آن مؤمل بن اسماعیل از عکرمه بن عمار آمده، ذهبی در المیزان در ترجمه‌ی مؤمل گفته: این حدیث منکر است. ابن حجر در فتح الباری ذیل حدیث علی در تحریم متعه، حدیث شماره: ۵۱۱۵ نگاشته: بر علاوه اینکه در حدیث ابوهریره اعتراضی نیز وجود دارد؛ زیرا این حدیث از روایت مؤمل بن اسماعیل از عکرمه بن عمار است و در هر یک از آنها گفته‌ی (اعتراضی) است.

خود...» (المؤمنون: ۶). و غیر از این دو، حرام است. طبرانی و بیهقی آن را روایت کرده اند.^۱

خلاصه، نکاح متعه نخست حلال بود سپس این حکم نسخ شد و برای همیشه حرام گردید. پس هر کسی این کار را بکند، در زنا را بر روی خود گشوده است.^۲

نکاح بدون حضور ولی و شاهد

۱- ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: ۱۱۲۴، و طبرانی، حدیث شماره: ۱۰۷۸۲، و بیهقی، ج ۷ ص ۲۰۵ و ۲۰۶ آورده اند که روایتی ضعیف است، در سند آن موسی بن عبیده زبیدی آمده که ضعیف می باشد؛ چنانکه در تقریب آمده. و علامه آلبانی رحمته الله نیز آن را ضعیف شمرده چنانکه در إرواء الغلیل، حدیث شماره: ۱۹۰۳ آمده است.

۲- امام نووی گفته: درست این است که تحریم و اباحه‌ی متعه دو مرتبه بوده؛ متعه قبل از غزوه‌ی خیبر جایز بوده، سپس در روز خیبر حرام شده، و بعد از آن زمان فتح مکه مباح شده و در اوطاس نیز همین حکم بوده چون این دو واقعه با هم متصل بوده اند. و بعد از آن روز دیگر برای همیشه تا روز قیامت حرام گشته. قاضی گفته: علمای کرام بر این امر اتفاق نظر دارند که این متعه نکاحی موقت بوده که احکام میراث در آن جاری نمی شده، و چون مدت به اتمام می رسید بدون طلاق خود به خود از هم جدا می شده اند، و بعد از آن تمام امت به جز روافض بر تحریم آن اجماع دارند. صحیح مسلم (ج ۲ ص ۱۰۲۲) با تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی.

می گویم: اختلاف روافض در این مسأله مهم نبوده و ارزشی ندارد، و برای تفصیل عجائب و غرائبی که شیعیان در نکاح متعه دارند به کتاب برادر دانشمندان محمد مال الله «الشیعة والمتعة» مراجعه کنید که آنها فایده گرفتن از دُبر زن را نیز جایز می شمارند، هم چنین متعه با زن شوهردار، و به عاریت گرفتن فرج؛ این همه در زیر پرده‌ی نکاح متعه. هم چنین دوست و یار آنها حسین موسوی در کتابش «الله ثم للتاریخ» آنان را فضح نمود. و شما خواننده‌ی گرامی با مطالعه‌ی این کتابها مسائل عجیب و غریبی را از پیروان عبدالله بن سبأ یهودی (روافض) مشاهده می کنید، خداوند اینان را بکشد چطور به دین تهمت وارد می کنند؟!.

یکی دیگر از بدعت‌های اهل تشیع، مباح دانستن نکاح بدون حضور ولی و شاهد می‌باشد. و این، عین زنا است. حلی می‌گوید: «در نکاح دختر رشیده، حضور ولی شرط نیست و در هیچ یک از نکاح‌ها حضور شاهد شرط نیست و اگر هر دو در پنهان نمودن نکاح همدست شوند، نکاح باطل نیست.^۱»

این در حالی است که احادیث زیادی از پیامبر ﷺ روایت شده، از جمله این که از عمران بن حصین روایت شده که فرمودند: «لا نکاح إلا بولي وشاهدي عدل: نکاح بدون حضور ولی و زوج و دو نفر شاهد عادل صحیح نیست.» امام شافعی، طبرانی، بیهقی و دارقطنی آن را روایت کرده‌اند.^۲

این روایت اگر چه منقطع است ولی علما آن را قبول دارند و قائل به آن هستند. از ابوموسی روایت است که گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لا نکاح إلا بولي» بدون حضور ولی هیچ نکاحی صحیح نیست.» امام احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم آن را روایت کرده‌اند.^۳ حاکم گوید: چنین روایتی از همسران پیامبر ﷺ، عایشه و زینب بنت جحش به ثبوت رسیده است. او در ادامه گوید: در این باب از علی روایت شده که گوید:

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب: الکافی، کلینی (۵/ ۲۹۳ و ۴۹۴)، طبع دارالأضواء، و الاستبصار (۳/ ۳۲۹) طبع دارالأضواء، و من لایحضره الفقیه، اثر ابن بابویه (۳/ ۲۸۷)، و کتاب شرائع الإسلام فی الفقه الإسلامی، اثر جعفری حلی (۸/ ۲).

۲- بیهقی آن را در سنن (ج ۷ ص ۱۲۵)، و عبدالرزاق در مصنف، حدیث شماره: ۱۰۴۷۳، و دارقطنی در سنن، (ج ۳ ص ۲۲۵)، و طبرانی در المعجم الکبیر، حدیث شماره: ۲۹۹ روایت کرده‌اند که ضعیف است و در سند آن عبدالله بن محرر جزری قاضی است که -چنانکه در تقریب آمده- متروک می‌باشد.

۳- امام احمد آن را به شماره‌ی: (۱۹۷۴۷)، ابوداود در سنن خود به شماره‌ی: (۲۰۸۵)، و ترمذی در سنن، حدیث شماره: (۱۱۰۲)، و ابن ماجه در سنن (ج ۱ ص ۶۰۵) و حاکم در مستدرک، حدیث شماره: ۲۷۷۶ روایت نموده‌اند و آن صحیح است، شیخ ما علامه وادعی ﷺ آن را در «الصحيح المسند مما ليس فی الصحيحین» (ج ۲ ص ۶) ذکر نموده است.

«لا نکاح إلا بولی وشاهدی عدل^۱: هیچ نکاحی بدون حضور ولی و دو نفر شاهد عادل صحیح نیست.» همچنین ابن عباس^۲ و دیگران روایت شده، و او اسامی سی صحابی را آورده که آن را روایت کرده‌اند.

از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أیما امرأة أنکحت نفسها بغير إذن ولیها فنکاحها باطل: هر زنی که بدون اجازه‌ی ولی‌اش خود را به نکاح کسی در آورد، نکاحش باطل است.» امام شافعی، امام احمد، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، ابوعوانه، ابن حبان و حاکم آن را روایت کرده‌اند.^۳

۱- بیهقی آن را در سنن (۷/ ۱۱۱) از طریق مجالد از شعبی از علی روایت کرده. ابن معین مجالد را ضعیف دانسته. و عبدالرزاق در مصنف، حدیث شماره: ۱۰۴۷۶ آورده که در سندش قیس بن ربیع است که به سبب فرزندش ضعیف دانسته شده؛ زیرا آنچه از حدیث او نبوده را بر او داخل کرده. بیهقی گفته: و ما این روایت را از عبیدالله بن ابی‌رافع از علی روایت کرده ایم.

۲- روایت صحیح است، بیهقی آن را در سنن (ج ۷ ص ۱۱۲) به لفظ: «لا نکاح إلا بولی مرشد وشاهدی عدل: جز به حضور ولی‌ای مرشد و دو شاهد عدل نکاح درست نمی‌شود» روایت کرده، و در سند آن مسلم بن خالد زنجی آمده که امام بخاری درباره‌اش گفته: منکر الحدیث است. و روایت فوق را ابن ابی‌شیبہ به شماره‌ی: ۱۵۹۱۷ به لفظ: «لا نکاح إلا بولی أو سلطان مرشد: جز به حضور ولی و سلطان مرشد نکاح درست نمی‌شود»، و دارقطنی به طور مرفوع آن را در سنن خود (ج ۳ ص ۲۲۱) آورده، و در تعقیب آن گفته: عدی بن فضل آن را مرفوع کرده و جز او کسی آن را مرفوع نکرده است. می‌گویم: عدی بن فضل چنانچه در تقریب التهذیب آمده متروک است اما این اثر به طور موقوف صحیح می‌باشد، و شیخ آل‌بانی آن را موقوفاً صحیح دانسته چنانچه در إرواء الغلیل، حدیث شماره: ۱۸۸۴ آمده، و حاکم در مستدرک ذیل حدیث شماره: ۲۷۷۶ بدان اشاره کرده است.

۳- سنن ابوداود، حدیث شماره: ۲۰۸۳، و سنن ترمذی، حدیث شماره: ۱۱۰۳، و مسند امام احمد، حدیث شماره: ۲۴۸۷۶، و سنن ابن ماجه (ج ۱ ص ۶۰۵)، و سنن ابن حبان به همراه «الإحسان» حدیث شماره: ۴۰۷۴، و ابوعوانه، حدیث شماره: ۴۰۳۷، و مستدرک حاکم، حدیث شماره: ۲۷۶۶، و مسند امام شافعی، حدیث شماره: ۱۱۳۹ به ترتیب سنجر، و آن روایتی صحیح است که شیخ ما علامه وادعی رحمته الله آن را در کتاب: «الصحيح المسند مما ليس في الصحيحين» (ج ۱ ص ۴۹۹) آورده.

از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله ﷺ فرمودند: «لا تنكح المرأة المرأة ولا نفسها إنما الزانية التي تنكح نفسها»: زن نمی‌تواند زن دیگری یا خودش را به نکاح کسی در آورد. همانا زن زناکار کسی است که خودش را به نکاح کسی در آورد.» و در لفظ دیگری آمده است: «التي تنكح نفسها هي الزانية: زنی که خودش را به نکاح کسی در آورد، زناکار است» به روایت ابن ماجه و دارقطنی.^۱

از عکرمه بن خالد روایت شده که گوید: «چند کاروان در راهی با هم یکجا شدند. زن بیوه‌ای از میان زنان بود که امرش را در اختیار مردی غیر از ولی‌اش قرار داد. آن مرد، زن را به نکاح کسی در آورد. این جریان به عمر فاروق رسید. پس او ناکح (مرد نکاح کننده) و منکح (مرد نکاح دهنده) را شلاق زد.» به روایت امام شافعی و دارقطنی.^۲

شیخ یحیی حجوی گفته: حدیث با این لفظ: «لأنكاح إلا بولي» صحیح است. این اندازه در کتاب: «الصحيح المسند مما ليس في الصحيحين» اثر شیخ وادعی رَحِمَهُ اللهُ آمده، اما زیادت: «وشاهدي عدل» راه‌های آن ضعیف است، و اینکه فیروزآبادی این حدیث را در رساله‌اش «ما لم يثبت فيه حدیث» آورده بر همین قسمت از روایت حمل می‌شود. والله أعلم.

۱- سنن ابن ماجه، حدیث شماره: ۱۸۸۲، و سنن بیهقی (ج ۷ ص ۱۱۰)، و دارقطنی (ج ۳ ص ۲۲۷)، و آن روایتی صحیح است، مگر لفظ اخیر که بر ابوهریره رَحِمَهُ اللهُ موقوف می‌باشد چنانکه روایت عبدالسلام بن حرب آن را واضح می‌سازد. بیهقی گفته: و عبدالسلام مسند را از موقوف جدا ساخته، پس مشابه است که حفظ نموده باشد.

۲- بیهقی آن را در سنن (ج ۷ ص ۱۱۱)، و عبدالرزاق در مصنف (۱۰۴۸۶)، و ابن ابی شیبہ (۱۵۹۳۶)، و دارقطنی (ج ۳ ص ۲۲۵) و امام شافعی در الأم (ج ۵ ص ۲۲) روایت نموده اند. و آن منقطع است، عکرمه بن خالد از عمر رَحِمَهُ اللهُ نشنیده، امام احمد آن را گفته چنانکه در تهذیب التهذیب آمده.

دارقطنی از شعبی روایت کرده که می‌گوید: «در میان اصحاب پیامبر ﷺ کسی در امر نکاح سخت‌گیرتر از علی بن ابی‌طالب نبود. او در این زمینه زبانزد عام و خاص بود.» به روایت امام شافعی و دارقطنی.^۱

ابن خيثمه^۲ به طور مرفوع روایت کرده است: «لا نکاح إلا بولي وشاهدي عدل^۳» «هیچ نکاحی بدون حضور ولی و دو نفر شاهد عادل صحیح نیست.»

از ابوهریره به طور مرفوع و موقوف روایت شده است: «لا نکاح إلا بأربعة خابط وولي وشاهدين^۴» «نکاح تنها زمانی منعقد می‌شود و صحیح است که این چهار نفر حضور داشته باشند: مرد خواستگار، ولی زن، دو نفر شاهد (عادل).»

و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گوید: «حداقل کسانی که باید در هنگام نکاح حضور داشته باشند تا نکاح منعقد گردد، چهار کس هستند: ۱- مردی که ازدواج می‌کند، ۲- مردی که زن را به ازدواج در می‌آورد، ۳ و ۴- دو نفر شاهد (عادل)» به روایت ابن

۱- بیهقی آن را در سنن (ج ۷ ص ۱۱۱)، و ابن ابی‌شیه در مصنف (۱۵۹۱۶)، و دارقطنی در سنن (ج ۳ ص ۲۲۹) روایت کرده اند و در سند آن مجالدبن سعید آمده. حافظ ابن حجر در تقریب التهذیب گفته: او قوی نیست و در آخر عمرش تغییراتی نیز در او به وجود آمده.

۲- در اصل چنین آمده، اما ابن خثیم درست است.

۳- او از عبدالله بن عثمان بن خثیم قاری روایت نموده، و چنانکه در تقریب التهذیب آمده او صدوق است و از سعیدبن جبیر، از ابن عباس موقوفاً روایت نموده. بیهقی در سنن (۷/ ۱۲۴) گفته: عدی بن فضل آن را چنین روایت کرده و او ضعیف است، و صحیح آنست که این روایت موقوف باشد. می‌گوییم: روایت مذکور همانطوری است که گفته شد، و دارقطنی آن را در سنن (۳/ ۳۲۱) و امام شافعی در الأم (۵/ ۲۲) روایت کرده اند.

۴- بیهقی آن را در سنن (ج ۷ ص ۱۴۳) از ابوهریره مرفوعاً روایت کرده، و در سند آن مغیره بن موسی بصری است، امام بخاری گفته: او منکرالحديث است چنانکه در المیزان آمده.

ابی شیبه، و بیهقی آن را صحیح دانسته و دارقطنی روایت کرده^۱، و از ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیقه همانند آن روایت شده^۲.

ترمذی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «البغایا اللاتی ینکحن أنفسهن بغیر بیّنة»^۳. «زنان فاحشه و بد کاره آنهای هستند که بدون حضور شاهد خود را به عقد نکاح مردی در می‌آورند».

۱- بیهقی آن را در سنن (ج ۷ ص ۱۴۲-۱۴۳) به طور موقوف بر ابن عباس روایت کرده، و به دو طریق از ابن عباس روایت شده؛ طریق نخست: در آن جهالت است، در طریق دوم انقطاع وجود دارد؛ زیرا قتاده با ابن عباس ملاقات نداشته. و ابن ابی شیبه آن را به شماره‌ی: ۱۵۹۳۲ به لفظ: «أدنی ما یكون فی النکاح أربعة: الذی یزوّج، والذی یتزوّج وشاهدين: کمترین افرادی که در نکاح باید حضور داشته باشند چهار اند: آنکه به نکاح می‌دهد، آنکه به نکاح می‌گیرد و دو شاهد». و در این روایت فردی مجهول آمده.

۲- حدیث عائشه‌ی صدیقه را دارقطنی در (ج ۳ ص ۲۲۵) آورده که حدیثی است ضعیف، و در سند آن ابوالخصیب نافع بن میسره آمده که مجهول است، چنانکه دارقطنی گفته.

۳- این روایت به طور موقوف صحیح است، ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: ۱۱۰۴ آورده و بعد از اینکه سندش را ذکر کرده نگاشته: این حدیثی غیر محفوظ است، کسی را نمی‌شناسیم که آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله رسانده باشد مگر آنچه از عبدالاعلی از سعید از قتاده به طور مرفوع روایت شده، و هم چنین این حدیث از عبدالاعلی از سعید به طور موقوف نیز روایت گردیده. و صحیح همان روایتی است که از ابن عباس به طور موقوف به ما رسیده، گفته: اصحاب قتاده آن را از قتاده، از جابر بن زید، از ابن عباس به طور موقوف روایت کرده اند، و دیگران نیز همانند آن را از سعید بن ابی عروب به طور موقوف آورده اند.

و ابن ابی شیبه آن را به شماره‌ی (۱۵۹۶۱) به طور موقوف، و بیهقی نیز در سنن (۷/ ۱۲۵) موقوف و مرفوع آورده اند، و بیهقی بعد از آوردن آن روایت گفته: درست همان است که این روایت موقوف می‌باشد. و طبرانی آن را در اوسط (۴۵۲۰) به طور مرفوع آورده، و در سند آن ربیع بن بدر آمده که متروک است، و او از نهاس بن قهم روایت کرده که نهاس نیز ضعیف می‌باشد چنانچه صاحب تقریب التهذیب گفته.

امام مالک از ابو زبیر روایت کرده که عمر فاروق از نکاحی مطلع شد که تنها یک مرد و یک زن به عنوان شاهد در هنگام نکاح حضور داشتند. عمر گفت: «این نکاح مخفیانه است و من آن را جایز و صحیح نمی‌دانم و اگر آن موقع می‌بودم، آن مرد (زوج) را سنگسار می‌کردم»^۱.

از عبدالله بن زبیر روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «أعلنوا النکاح» «نکاح را علنی سازید و به همگان اعلان کنید.» به روایت امام احمد و حاکم، و آن را صحیح گفته^۲. بعضی از علمای بزرگوار گفته‌اند: «وقتی که احادیث مذکور را پی در پی برای تو نقل کردیم، بطلان مذهب آنان در جایز دانستن نکاح بدون حضور ولی و شهود، برای تو روشن گردید، والله أعلم.»

مباح دانستن نزدیکی همه با کنیز

یکی دیگر از کارهای ناشایست و دور از انسانیت رافضیان، مباح دانستن نزدیکی دیگران (کسانی غیر از مالک) با کنیز است.

حلی گفته: «نزدیکی دیگران با کنیز مباح است به شرطی که فرد مباح کننده (صاحب کنیز) در آن موقع مالک کنیز و جایز التصرف باشد و کنیز از محارم آن شخص نبوده و

۱- به روایت امام مالک در المؤطأ (۲/ ۵۳۵) به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، و بیهقی در سنن (۷/ ۱۲۶)، و امام شافعی در الأم (ج ۵ ص ۳۵) که منقطع است؛ زیرا -چنانکه امام احمد گفته- ابوالزبیر از عمر فاروق نشنیده است. نگا: تهذیب التهذیب.

۲- امام احمد آن را در مسند، حدیث شماره: ۱۶۰۷۵ و حاکم به شماره‌ی: ۲۸۰۷، و بیهقی (۷/ ۲۸۸)، و طبرانی در المعجم الکبیر (ج ۲۱ ص ۱۵) و در المعجم الأوسط، حدیث شماره: ۵۱۴۵، و ابن حبان با شرح الإحسان، حدیث شماره: ۴۰۶۶، و بزار به شماره‌ی: ۱۴۳۳ روایت کرده‌اند و در سند آن عبدالله بن اسود قرشی آمده که مجهول است، ابوحاتم گفته: او شیخی است که نمی‌دانم غیر از عبدالله بن وهب کسی دیگر از او روایت کرده باشد. نگا: الجرح والتعديل (ج ۵ ص ۲).

نزدیکی با او برایش مباح شده باشد.^۱ برای رد کردن این رأی باطل، دو آیهی زیر کافی است: یکی، آنکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ ^(۱) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ﴿۱﴾ «و آنان که حافظ شرمگاه‌هایشان هستند. جز بر همسرانشان و کنیزانشان که در این صورت سرزنش نمی‌شوند.» (المؤمنون: ۵ - ۶)، و به طور قطع معلوم است که نزدیکی دیگران با کنیز کسی دیگر، نه از طریق نکاح است و نه از طریق ملک یمین. دیگری، اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ﴾ ^(۲) «و کنیزان خود را وادار به زنا نکنید» (النور: ۳۳).

جمع میان زن و عمه‌ی زن در یک نکاح

یکی دیگر از اعمال ناشایست رافضیان، جایز دانستن جمع میان زن و عمه و خاله‌اش در یک نکاح می‌باشد.^۲

در حالی که از علی ^(ع) روایت است که گفت: «رسول الله ^(ص) فرمود: «لا تنكح المرأة على عمتها ولا العمة على خالتها والخالة على بنت أخيها ولا تنكح الصغرى على الكبرى ولا الكبرى على الكبرى».^۳ «نکاح با زن و عمه‌اش با هم جایز نیست. و نکاح با زن و برادرزاده‌اش با هم جایز نیست. همچنین ازدواج با زن و خاله‌اش با هم جایز نیست. و ازدواج با زن و خواهرزاده‌اش جایز نیست، و نه صغری (کوچکتر) بر کبری (بزرگتر) و نه کبری بر کبری نکاح می‌شود.» به روایت بزار.^۴

۱- وسائل الشیعه (۷/ ۴۶۳ - ۴۶۴).

۲- الکافی، کلینی (۵/ ۴۲۵)، و الاستبصار، طوسی (۳/ ۲۵۰).

۳- لفظ حدیث: «ولا الكبرى على الصغرى» می‌باشد چنانچه در سنن ابوداود، حدیث شماره: ۲۰۶۵ آمده است.

۴- حدیث علی ^(ع) را بزار در مسند خود، حدیث شماره: ۸۸ و امام احمد در مسند، حدیث شماره: ۵۷۷ و ابویعلی موصلی در مسند خود (ج ۱ ص ۳۶۰) تخریج نموده اند، و لفظ آن اینست که: «لا

همچنین از ابن عباس رضی الله عنه حدیثی همانند حدیث علی روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا تنکح المرأة علی عمتها...» همانند حدیث علی، امام احمد و ابوداود و ترمذی و ابن حبان آن را روایت کرده اند، و در حدیث ابن عباس این عبارت افزوده شده: «إنکم إذا فعلتم قطعتم أرحامکم» «همانا اگر شما چنین کاری بکنید، رابطه‌ی خویشاوندی را قطع می‌نمائید.» و ابن ماجه از ابوسعید خدری همانند آن را روایت کرده است.^۲

تنکح المرأة علی عمتها، ولا علی خالتها»، و در سند آن ابن لهیعه آمده که مختلط است، اما این حدیث از طرق دیگر صحیح می‌باشد.

۱- این حدیث را امام احمد در مسند، حدیث شماره: ۱۸۷۸ و ۳۵۳۰، و ابوداود در سنن، حدیث شماره: ۲۰۶۷ روایت کرده اند، و در سند آن خصیف بن عبدالرحمن جزری آمده که صدوق و بد حافظه است و در آخر عمر حافظه‌اش به هم خورده چنانچه در تقریب التهذیب آمده، و ترمذی نیز آن را در سنن به شماره‌ی: ۱۱۲۷، و ابن حبان به شماره‌ی: ۴۱۱۶ با «الإحسان» آورده و در سند آن ابوحریز عبدالله بن حسین قاضی سجستان است که برخی از حافظان حدیث او را تضعیف کرده و برخی او را عادل دانسته اند. و این حدیث حسن است و قسمت اضافی آن را ابن حبان ضعیف گفته، والله أعلم.

۲- ابن ماجه آن را در سنن، حدیث شماره: ۱۹۳۰، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: ۱۱۵۸۰، و ابن ابی شیبه، به شماره‌ی: ۱۶۷۵۴ روایت کرده اند، و در این روایت عنعنهی محمد بن اسحاق است که بوصیری در الزوائد (۲/ ۱۰۰) گفته: سند این حدیث ضعیف می‌باشد؛ به دلیل تدلیس ابن اسحاق که در این سند عنعنه (یعنی راوی اینطور گفته: فلان عن فلان عن فلان) کرده است. می‌گویم: تصریح به حدیث در روایت محمد بن نصر مروزی در کتاب السنة، حدیث شماره: ۲۷۷ آمده، و طبرانی آن را در المعجم الأوسط، حدیث شماره: ۴۴۹۲ آورده، و در سند آن عطیه‌ی عوفی است که ضعیف می‌باشد.

و ابن حبان از ابن عمر رضی الله عنه نیز همانند آن را روایت کرده است.^۱ ابوداود و ترمذی و نسائی هم از ابوهریره مانند آن را روایت نموده‌اند.^۲ و امام احمد و امام بخاری و ترمذی و نسائی نیز از جابر چنین حدیثی را روایت کرده‌اند.^۳ و همه شان مرفوع است. ابن عبدالبر اجماع را بر تحریم آن نقل کرده است؛^۴ بدین صورت معلوم می‌گردد که رافضیان از همه مردم بیشتر اوامر و دستورات خداوند را ترک نموده و نواهی او را انجام می‌دهند. و همانا بسیاری از آنان از نطفه‌ی ناپاکی که در رحم قرار داده شده، به وجود آمده‌اند؛ از این رو جز اعتقاد و عمل ناپاک چیزی از آنان دیده نمی‌شود. از قدیم گفته‌اند: هر چیز به اصل خود می‌گردد.

۱- ابن حبان این روایت را به شماره‌ی: ۵۹۹۶ با «الإحسان» در حدیث طویلی آورد، و در سند آن سنان بن حارث است که غیر از ابن حبان کسی او را توثیق نکرده چنانچه در الجرح والتعديل آمده، و ابن ابی شیبہ آن را به شماره‌ی: (۱۶۷۶۴) روایت کرده و در آن جعفر بن بُرقان آمده که از زهری روایت می‌کند، و در روایت جعفر از زهری اضطراب می‌باشد چنانچه در تهذیب التهذیب وارد شده. و طبرانی آن را در المعجم الأوسط به سند حسن، حدیث شماره: ۹۸۲ روایت کرده و علامه آلبانی نیز آن را در إرواء الغلیل (۶/ ۲۹۱) حسن دانسته، پس حدیث صحیح است.

۲- سنن ابوداود، حدیث شماره: ۲۰۶۵ و سنن ترمذی، حدیث شماره: ۱۱۲۸، و سنن نسائی، حدیث شماره: ۳۲۹۶، و اصل این حدیث در صحیح بخاری، حدیث شماره: ۵۱۰۹ و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۱۴۰۸ به همین معنی آمده است.

۳- صحیح بخاری، حدیث شماره: ۵۱۰۸ و مسند امام احمد، حدیث شماره: ۱۴۶۸۷، و سنن ترمذی، حدیث شماره: ۱۱۲۷ از ابن عباس، و سنن نسائی، حدیث شماره: ۳۲۹۷.

۴- التمهید (۷۷/۱۱) طبع الفاروق. و الاستذکار (۵/ ۴۵۱) طبع دار الکتب العلمیة.

مباح دانستن نزدیکی با زن از دُبر - خدا آنان را رسوا و هلاک گرداند!

یکی دیگر از اعمال شنیع و دور از انسانیت رافضیان، مباح دانستن نزدیکی با زن و کنیز از دُبر، می باشد.^۱

در حالی که از پیامبر ﷺ و اصحابش به ثبوت رسیده که مراد از آیهی: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ اَنْیَ شِعْمٌ﴾^۲ «زنانتان کشتزار شما هستند؛ هر طور که می خواهید به سراغ کشتزارتان بروید (و زناشوئی نمائید به شرط آنکه از موضع نسل تجاوز نکنید)» (البقره: ۲۲۳) نزدیکی با زن از جلو می باشد. و لفظ «حرث» بر آن دلالت دارد^۳ بلکه صراحتاً همین مراد را می رساند. و از پیامبر ﷺ روایت شده که ایشان بر فاعل چنین کاری لعنت فرستاده اند و لفظ کفر را بر آن اطلاق نموده اند.^۴ شایسته است که چنین عملی به طور قطع حرام باشد^۱ و امکان دارد که حلال دانستن آن کفر باشد، و خداوند ما را نگاه دارد.

۱- نگا: المختصر النافع، ص ۱۹۶، شرائع الإسلام فی الفقه الإسلامی، اثر جعفری (۷/۲).

۲- شیخ رحمه الله به حدیثی که اشاره دارد که امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: ۴۵۲۸ و امام مسلم در صحیحش، حدیث شماره: ۱۴۳۵ از جابر رحمه الله روایت نموده اند که گفت: یهودیان می گفتند: چون مردی با زنش از طرف دبر در فرج مجامعت کرد، فرزندش احول (چشم کج) می آید، پس این آیهی کریمه نازل شد: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ اَنْیَ شِعْمٌ﴾ «زنانتان کشتزار شما هستند؛ هر طور که می خواهید به سراغ کشتزارتان بروید (و زناشوئی نمائید به شرط آنکه از موضع نسل تجاوز نکنید)» (البقره: ۲۲۳)، و این الفاظ امام مسلم است.

۳- ابن عباس گفته: «حرث» همان جایی است که فرزند از آن متولد می شود، چنانچه در تفسیر ابن کثیر ذیل این آیهی کریمه آمده.

۴- شیخ رحمه الله به حدیثی اشاره دارد که ابوداود آن را در سنن خود، حدیث شماره: ۲۱۶۲ از ابوهریره رحمه الله روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: «ملعون من أتى امرأته فی دبرها: آنکه با زنش از راه دبر مجامعت کند ملعون است»، و ابن ماجه آن را در سنن (۱/ ۶۱۹) و امام احمد در مسند (۱۰۱۵۸) آورده و

علامه آلبنی آن را در صحیح الجامع (۵۸۸۹) صحیح دانسته. هم چنین اشاره دارد به حدیثی که ابوداود آن را در سنن خود، حدیث شماره: ۳۹۰۴، و ترمذی در سنن، حدیث شماره: ۱۳۵، و ابن ماجه در سنن، حدیث شماره: ۶۳۹ از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ أَتَى حَائِضًا أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا أَوْ كَاهِنًا فَصَدَقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ: هِرْ كَهْ بِا حَائِضِي يَا بَا زَنِي از دبر مجامعت کند، یا نزد کاهنی برود و او را در گفته‌اش تصدیق کند، به آنچه محمد آورده کفر ورزیده است». این روایت را شیخ آلبنی إرواء الغلیل، حدیث شماره: ۲۰۰۶ صحیح دانسته است.

۱- بلی، این عمل به طور قطع حرام است، و از جمله‌ی دلایل بر تحریم آن و اینکه مراد از فرموده‌ی خداوند: «فَاتُوا حَرَثَكُمْ أُنِّي شِعْمُ» (البقره: ۲۲۳) مجامعت از قُبُل است، این حدیث می‌باشد که امام احمد رحمته الله در مسند، حدیث شماره: ۲۴۱۴ از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که گفت: این آیه‌ی کریمه: «نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ» درباره‌ی عده‌ای از انصاریان نازل شد که خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و از ایشان (درباره‌ی همبستری با زنان) سوال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر طور که خواسته باشید می‌توانید با آنان همبستر شوید، در صورتی که محل جماع فرج باشد» و آن حدیثی حسن است. ابن ابی حاتم در تفسیر خود، حدیث شماره: ۲۱۳۳ روایت کرده و گفته: یونس بن عبدالاعلی برای ما حدیث گفت، گفت: ابن وهب به ما خبر داد، گفت: مالک بن انس و ابن جریج و سفیان بن سعید ثوری به من خبر دادند که محمد بن منکدر به آنان حدیث گفت که جابر بن عبدالله به او خبر داد که یهود به مسلمانان گفتند: هر که با زنش در حالی که زن سرنگون است از پشت جماع کند فرزندش احوال (کلاج) می‌آید، پس خداوند متعال این آیه‌ی کریمه: «نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ فَاتُوا حَرَثَكُمْ أُنِّي شِعْمُ» را نازل فرمود. ابن جریج در تشریح حدیث گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان فرمودند: شخص می‌تواند زن خود را سرنگون و بر پشت جماع نماید به شرطی که فرج محل جماع باشد، و آن صحیح است.

و در مسند امام احمد (ج ۶ ص ۳۰۵) روایت شده که زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان سوال کرد شوهرش می‌خواهد او را در حالی که بر شکم خوابیده جماع کند، پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ این آیه‌ی کریمه را برای او تلاوت کردند: «نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ فَاتُوا حَرَثَكُمْ أُنِّي شِعْمُ» جماع باید در یک سوراخ (فرج) باشد، و این روایت با شواهد خود حسن است.

و در اینجا دلایل دیگری نیز در تحریم وطی زن در دبر موجود می‌باشد، اما روافض گروهی نادان اند، و اگر خواسته باشند بر اهل سنت تردید نمایند، روایات ضعیف و یا موضوع را پیدا کرده و یا دنبال متشابه می‌گردند؛ چنانکه خداوند متعال از کجروان خبر داده، و فرموده است: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ﴾ «کسانی که در دلهایشان کجی (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیات متشابه بر می‌آیند» (آل عمران: ۷) می‌گویم: همانند روافض، و در وطی زن از راه دبر به قول ابن عمر استدلال جسته اند، و در حالی که حافظ ابن کثیر در تفسیر خود بعد از این که قول ابن عمر رضی الله عنه را ذکر کرده ذیل آیهی فوق نوشته: این احتمال وجود دارد که فرد با زنش از طرف عقب در فرج جماع کند.

در حالی که به صراحت از ابن عمر ثابت است که بر وطی‌کننده‌ی زن از دبر انکار کرده، دارمی در مسند خود، حدیث شماره: ۱۱۳۰ از سعید بن یسار نقل کرده که گفت: برای ابن عمر گفتیم: در مورد کنیزکان جوان چه می‌گوئی آیا می‌شود از راه دبر با آنها نزدیکی کرد؟ ابن عمر رضی الله عنه در پاسخ فرمود: آیا فردی از مسلمانان این کار را انجام می‌دهد؟. شیخ مقبل رحمته الله در اسباب النزول ص ۴۴ بعد از این که این حدیث را با سندش ذکر کرده، گفته: و این اسنادی صحیح است، و نص صریحی از ابن عمر مبنی بر تحریم آن می‌باشد، پس هر روایتی که از او نقل شده و دارای احتمال است به این روایت محکم به محمل صحیح برگردانده شده و احتمال خطای آن به کلی از بین می‌رود.

می‌گویم: و برخی از بزرگان کسی را که با زنش از راه دبر نزدیکی می‌کند تکفیر کرده اند، عبدالرزاق در المصنف، حدیث شماره: ۲۰۹۵۳ از ابن طاوس از پدرش روایت کرده که مردی از ابن عباس در باره‌ی فردی که با زنش از راه دبر مجامعت می‌کند پرسید، ابن عباس گفت: این فرد از من در مورد کفر می‌پرسد، و آن روایتی است صحیح.

و هم چنین در مصنف عبدالرزاق، روایت شماره: ۲۰۹۵۷ از ابودرداء رضی الله عنه آمده که از او در این مورد سوال شد، در پاسخ گفت: و آیا جز کافر کسی این کار را می‌کند؟

و حافظ ابن کثیر در تفسیرش ذیل آیهی مذکوره از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که گفت: وطی کردن مردان با زنان از راه دبر کفر است، و در مصنف به شماره‌ی: ۱۰۹۵۸ به این لفظ آمده که هر که این عمل را انجام دهد کافر شده. و در سند آن لیث بن ابی سلیم آمده که ضعیف است، اما از علی بن بذیمه روایت شده-که او ثقة می‌باشد- از مجاهد از ابوهریره چنانکه حافظ ابن کثیر به طور مرفوع و موقوف آورده، و گفته: روایت موقوف صحیح‌تر است.

مسح پاها

یکی دیگر از بدعت‌های اهل تشیع، واجب کردن مسح پاها و منع نمودن شستن آنها و مسح بر موزه‌ها می‌باشد.^۱

در حالی که در حدیث صحیحی که علی^۲ آن را روایت کرده از پیامبر ﷺ درباره‌ی آیه: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ «و قرآن را بر تو نازل کردیم تا

و آنچه که وادارم کرد این موضوع را مفصلاً تشریح بدهم نوشته‌هایی است که در رساله‌ی رافضی‌ای گنهکار صباح البیاتی دیده‌ام که در آن به زعم خود بر شیخ محمدبن عبدالوهاب رحمته الله تردید کرده بود و از نزدیکی با زن در دبرش به شدت دفاع می‌کرد، و حمد و سپاس برای خدایی است که اهل سنت را از امراض روافض مصئون و محفوظ داشت.

۱- نگا: من لایحضره الفقیه، قمی (۱/ ۱۱۴-۱۱۷)، و الکافی (۳/ ۳۳)، و منهاج الکرامه، ابن مطهر رافضی (۴/ ۱۷۰ و ۱۷۱) ضمن منهاج السنة النبویة اثر گرانبهای شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله، و الاستبصار طوسی (۱/ ۱۲۰ و ۱۲۱).

۲- حافظ ابن کثیر در تشریح آیه‌ی وضوء در سوره‌ی مائده، آیه‌ی (۶) نوشته است: و مشروعیت مسح بر خفین به تواتر قولی و فعلی از رسول الله ﷺ ثابت شده است چنانکه مدت مسح و تفصیل آن را در کتاب الأحکام الکبیر مقرر داشته ایم، و روافض با همه‌ی این تفصیل بدون درنظرداشت دلیل مخالفت نموده اند، در حالی که در صحیح مسلم از روایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رحمته الله ثابت می‌باشد، و هم چنین در صحیحین از علی رحمته الله از رسول الله ثابت است که ایشان از نکاح متعه منع نموده اند و روافض آن را جایز می‌شمارند، و هم چنین این آیه‌ی کریمه. و روافض با همه‌ی آن مخالف اند، و در واقع دلیل صحیح ندارند، و الحمدلله.

نووی در شرح صحیح مسلم (۳/ ۱۰۷) نوشته: و علمای کرام بر وجوب شستن کامل روی و هر دو دست و هر دو پا اجماع نموده اند، و روافض از اجماع امت سرپیچی نموده و گفته‌اند: واجب است هر دو پا مسح شوند، و این خطای آنان را نشان می‌دهد، در حالی که نصوص کتاب و سنت شستن پاها را واجب می‌دانند، و هم چنین تمام راویانی که وضوی رسول الله ﷺ را نقل کرده اند اتفاق نظر دارند که آن حضرت رحمته الله پاهای خویش را شسته اند.

شریعتی را که به سویشان نازل شده، برایشان بیان کنی» (النحل: ۴۴) روایت شده که ایشان پاهایشان را شسته‌اند و به شستن آن‌ها دستور داده‌اند.

همچنین از طریق عثمان ذی‌النورین، ابن عباس، زید بن عاصم^۱، معاویه بن مره^۲، مقداد بن معدیکرب، انس، ام‌المؤمنین عایشه، ابوهریره، عبدالله بن عمر^۳، عمرو بن عبّسه و دیگران، چنین حدیثی روایت شده است^۴.

۱- درست عبدالله بن زید بن عاصم است، و او همان شخصی است که صفت وضوء را نقل کرده، و او غیر از راوی‌ای است که اذان را روایت کرده، او عبدالله بن زید بن عبدربه بن ثعلبه انصاری خزرگی است چنانچه در تقریب التهذیب آمده.

۲- درست معاویه بن ابوسفیان است که راوی این حدیث می‌باشد چنانچه بعدا خواهد آمد.

۳- درست عبدالله بن عمرو است نه ابن عمر.

۴- احادیث مسح بر خفین متواتر می‌باشد، اما حدیث علی را ابوداود، احادیث شماره: ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و نسائی، احادیث شماره: ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ روایت کرده‌اند، و آن حدیثی صحیح است. و اما حدیث عثمان رضی الله عنه را امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: ۱۵۹ و امام مسلم در صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۲۶ روایت کرده‌اند. و حدیث ابن عباس را امام بخاری، حدیث شماره: ۱۴۰ روایت کرده. و حدیث عبدالله بن زید بن عاصم را امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: ۱۸۵ و امام مسلم، حدیث شماره: ۲۳۵ روایت کرده‌اند. و حدیث امیر معاویه رضی الله عنه چنانکه در تحفة الأشراف (ج ۸ ص ۴۴۸) روایت شماره: ۱۱۴۴۲ را ابوداود در سنن، حدیث شماره: ۱۲۴ و ۱۲۵ روایت کرده که در آن ابوالأزهر مغیره بن فروه شامی آمده که مقبول است، و یزید بن ابی مالک از معاویه رضی الله عنه نشنیده چنانچه در جامع التحصیل آمده است. و اما حدیث مقدم بن معدیکرب را ابوداود در سنن، حدیث شماره: ۱۲۱ و ابن ماجه در سنن، حدیث شماره: ۴۴۲ روایت کرده‌اند. و حدیث انس را ابوداود در سنن، حدیث شماره: ۱۷۳ و ابن ماجه در سنن، حدیث شماره: ۶۶۵ و بیهقی در الکبری (ج ۱ ص ۷۰) و آن از طریق جریر بن حازم از قتاده است، و در روایت او از قتاده ضعف وجود دارد چنانچه در تهذیب التهذیب آمده. و ابوداود گفته: این حدیث مشهور نیست و جز ابن وهب کسی آن را روایت نکرده. لکن از عمر فاروق در صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۴۳ روایت شده، و اما حدیث ام‌المؤمنین عائشه را امام مسلم در صحیح خود، حدیث شماره: ۲۴۰ روایت کرده.

همچنین از پیامبر ﷺ به ثبوت رسیده که ایشان فرموده‌اند: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ»^۱ «وای بر کسانی که پاشنه پاهایشان را - در هنگام وضو - نمی‌شویند!».

مجموع سنت‌های قولی و فعلی پیامبر ﷺ مبنی بر شستن پاها، مفید علم ضروری است و هر کس آن را انکار نماید، سنت متواتر را انکار نموده است و حکم انکار کننده‌ی سنت متواتر روشن است؛ حداقل آن، این است که چنین فردی فاسق بوده و بلکه نمازش باطل است و در روز قیامت با حالت ادای نماز بدون طهارت شرعی، برانگیخته می‌شود.

درباره‌ی مسح بر موزه‌ها که اهل تشیع آن را جایز نمی‌دانند، از پیامبر ﷺ با روایت در حدود پنجاه صحابی یا هشتاد صحابی و حتی بیشتر از آن، به ثبوت رسیده که ایشان بر موزه‌ها مسح نموده‌اند؛ پس منکر آن، مبتدع است.^۲

و حدیث ابوهریره در صحیح بخاری، حدیث شماره: ۱۶۵ و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۴۳ آمده. و حدیث عبدالله بن عمرو در صحیح بخاری، حدیث شماره: ۱۶۳ و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۴۱ روایت شده، و حدیث عمرو بن عبسه را امام مسلم در صحیحش، حدیث شماره: ۸۳۲ آورده که حدیث طولی است و داستان اسلام آوردنش را نیز در آن ذکر کرده.

۱- متفق علیه از ابوهریره و عبدالله بن عمرو بن عاص، و در صحیح مسلم از عائشه‌ی صدیقه، و تخریج آن گذشت.

۲- ابن ابوالعز حنفی گفته: احادیث ثابت‌کننده‌ی مسح بر خفین و شستن پاها به حد تواتر رسیده است، و روافض با این سنت متواتر مخالفت می‌کنند. شرح الطحاوی، ص ۳۸۶ با تعلیق علامه آل‌بانی. می‌گوییم: و شاعر گفته:

مما تواتر حدیث من کذب ومن بنی الله بیتا واحتسب
ورؤیة شفاعة والحوض ومسح خفین وهذی بعض

از جمله احادیثی که به طور متواتر از آن حضرت ﷺ ثابت شده، یکی: حدیث: «من کذب علی متعمدا...» می‌باشد، و دیگری حدیث: «من بنی الله بیتا» است. و هم چنین حدیث رؤیت پروردگار و حدیث شفاعت پیامبر ﷺ برای امت، و حدیث حوض کوثر و حدیث مسح بر خفین، و این برخی از احادیث متواتره است که عده‌ای در هذیان افتاده و آن را قبول ندارند.

بنابراین هیچ خیر و نیکی‌ای در قومی وجود ندارد که افعال متواتر پیامبر ﷺ را ترک می‌کنند، افعالی که تبعیت کردن از آن در همه کارها واجب است. هر کس از آن تبعیت کند، هدایت می‌یابد و هر کس از آن تبعیت نکند، گمراه و منحرف می‌شود. خداوند ما را بر سنت پیامبر ﷺ زنده گرداند و ما را بر ملت و امتش بمیراند و ما را در زمره‌ی پیروان ایشان محشور گرداند!

موضوع سه طلاق با یک لفظ

اهل تشیع معتقدند که اگر کسی زنش را با یک لفظ، سه طلاقه دهد، طلاقش واقع نمی‌شود^۱.

این رأی مخالف احادیث صحیح و اجماع مسلمانان است؛ زیرا علمای اسلامی بر وقوع طلاق اتفاق نظر دارند تنها اختلافشان در عدد طلاق است که آیا در این صورت هر سه طلاق واقع می‌شود یا تنها یک طلاق واقع می‌شود؟^۲ ابن ماجه از شعبی روایت کرده که او می‌گوید: «به فاطمه بنت قیس گفتم: ماجرای طلاق را برایم بازگو کن. گفت:

۱- وسیلة النجاة (۲/ ۳۷۱). ابوبکر گفته: حافظ ابن حجر در شرح حدیث شماره: ۵۲۵۹ نوشته: شیعیان می‌گویند: طلاق واقع نمی‌شود مگر آن که آن را به طور مجموعی واقع کرده باشد، و حافظ ابن قیم در زاد المعاد (۵/ ۲۴۸) در مسأله‌ی وقوع سه طلاق در یک لفظ نگاشته که روافض می‌گویند: واقع نمی‌شود، بلکه اگر سه طلاق را در یک لفظ وارد کرد مردود است، و این گفته‌ی روافض باطل و مخالف دلائل شرعی و اجماع امت است.

۲- گفته همان است که شیخ رحمه الله ذکر کرده که در وقوع سه طلاق در یک مجلس اختلاف وجود دارد، جمهور امت بر وقوع سه طلاق اتفاق دارند، و برخی نیز می‌گویند یک طلاق واقع می‌شود. برای تفصیل مسأله به کتاب: زاد المعاد من هدی خیر العباد، اثر حافظ ابن قیم (۵/ ۲۴۸) و سبل السلام اثر صنعانی (۳/ ۳۷۶) مراجعه شود.

شوهرم مرا سه طلاق داد و به یمن رفت، رسول الله ﷺ چنین طلاق را جایز دانست و آن را سه طلاق به حساب آورد»^۱.

بیهقی از علی رضی الله عنه درباره‌ی مردی که زنش را سه طلاقه داد قبل از آنکه با وی نزدیکی کند، روایت کرده که او گفت: «آن زن برای شوهرش حلال نیست مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند»^۲. (که هرگاه با مرد دیگری ازدواج نمود و مدتی با هم باشند و هرگاه از آن مرد جدا شود یا فوت کند، پس از سپری شدن عده، می‌تواند با شوهر اولی‌اش ازدواج کند).»

ابن عدی از علی رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: «هرگاه مرد، زنش را در یک آن سه طلاقه داد، آن زن از وی جدا می‌شود و دیگر نزدیکی با او حرام است مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند»^۳.

بیهقی از مسلم بن جعفر احمسی روایت کرده که او گفت: «به جعفر بن محمد گفتم که عده‌ای گمان می‌کنند اگر کسی زنش را سه طلاقه دهد، با آن وقوع یک طلاق را به حساب می‌آورند و این را از شما روایت می‌کنند. گفت: پناه به خدا که این، قول ما باشد. هر کس زنش را سه طلاقه دهد، هر سه طلاقش واقع می‌شود»^۴.

بدین صورت، افترا و تهمت رافضیان دروغگو بر اهل بیت معلوم و روشن می‌گردد. و معلوم می‌شود که مذهب اهل بیت، مذهب اهل سنت و جماعت می‌باشد. از چندین نفر

۱- ابن ماجه آن را در سنن (ج ۱ ص ۶۵۲) روایت کرده و در سندش اسحاق بن ابی‌فروه است که متروک می‌باشد چنانکه در تقریب التهذیب آمده.

۲- بیهقی آن را در سنن (ج ۷ ص ۳۴) روایت نموده، و در سند آن اسماعیل بن محمد کوفی است که دارقطنی او را کذاب معرفی کرده چنانکه در المیزان آمده، و این روایت طرق دیگری نیز از جعفر بن محمد بن علی از پدرش از علی دارد، که این طرق معضل است؛ زیرا محمد بن علی بن حسین علی رضی الله عنه را ندیده است.

۳- این روایت نزد بیهقی (ج ۷ ص ۳۳۹) آمده و در سندش راوی‌ای مجهول وجود دارد.

۴- سنن بیهقی (ج ۷ ص ۳۴۰) و مسلم بن جعفر مجهول است چنانچه در المیزان آمده.

از صحابه روایت شده که این را تأیید می‌کند. و از حسن علیه السلام گفته‌ای که این را تأیید می‌کند، روایت شده است.^۱

بنابراین، شیعه‌ی امامیه از سنت و بلکه از امت محمد صلی الله علیه و آله خارجند و در زنا در افتاده‌اند. اینان خیلی زیاد درهای زنا را در قُبُل و دُبر، بر روی خود گشوده‌اند. چقدر لایقشان است که اولاد زنا باشند. خداوند ما و شما برادران عزیز را از پیروی کردن از گامها و وسوسه‌های شیطان، حفظ نماید.

نفی تقدیر خداوند

یکی دیگر از عقاید باطل و بی‌اساس رافضیان، نفی تقدیر خداوند است. اینان می‌گویند: خداوند در ازل چیزی را مقدر ننموده و خدا شر را نخواست و نمی‌خواهد.^۲

در حالی که امام مسلم روایت کرده که آیه‌ی: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ «به‌راستی ما هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم.» (القمر: ۴۹) زمانی نازل شد که مشرکان با آن مواجه بودند.^۳ بعضی از علمای بزرگوار گفته‌اند: راجع به اثبات قدر و مسائل مربوط به آن، احادیث زیادی از بیشتر از صد صحابی روایت شده است.^۱

۱- بیهقی آن را در سنن (ج ۷ ص ۳۳۶)، و طبرانی در المعجم الکبیر، حدیث شماره: ۲۷۵۷، و ابن عساکر در تاریخ دمشق (ج ۱۳ ص ۲۵۰) از حسن بن علی روایت نموده اند که گفت: از پدرم شنیدم که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کرد که فرمودند: چون مردی زنش را هنگام حیض سه طلاق داد یا در وقت نامعلوم سه طلاق داد، آن زن برایش روا نمی‌شود مگر اینکه با مرد دیگری نکاح کند. و این روایتی ضعیف است، و در سند آن محمد بن حمید رازی آمده که حافظی ضعیف می‌باشد، و هم چنین در این سند سلمه بن فضل است که او نیز ضعیف می‌باشد.

۲- الکافی (۱/ ۱۵۵- ۱۶۰) (۱/ ۲۰۹)، طبع دار الأضواء.

۳- امام مسلم آن را در صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۶۵۶ از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که گفت: مشرکین قریش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و با ایشان در مسأله‌ی تقدیر مخاصمه کردند، پس این آیه‌ی

و از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده‌اند: «لکل أمة مجوس ومجوس هذه الأمة الذين يقولون لا قدر» «هر امتی، برای خود مجوسیانی دارد و مجوس این امت، کسانی هستند که می‌گویند چیزی از ازل مقدر نشده است.»

وقتی این را دانستی پس بدان که همانا خداوند متعال، قبل از اینکه چیزها به وجود آیند، علم اجمالی و تفصیلی و علم جزئی نسبت به آن‌ها و آنچه که مربوط به آنهاست، داشته و در ازل برای هر چیزی، اندازه‌ی مشخصی مقدر فرموده که از آن اندازه‌ی معین، ذره‌ای زیاد و کم نمی‌شود و لحظه‌ای جلو یا عقب نمی‌افتد. و همانا چیزی بدون اراده و مشیت خداوند، به وجود نمی‌آید و خداوند به هر چیز آگاه و داناست. هر آنچه خداوند مقدرش فرموده به وجود می‌آید و هر چیزی که خداوند آن را خواسته، به وجود آمده و هر چیزی که نخواست به وجود نیامده است. چنین امری از راه بدهت عقل و تواتر، نقل

کریمه نازل شد: «يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ ﴿٤٨﴾ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾» «روزی (را یادآوری کن) که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده می‌شوند. (می‌گوییم): عذاب آتش دوزخ را بچشید. به‌راستی ما هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم.» (القمر: ۴۸-۴۹).

۱- شیخ ما علامه مقبل رحمته الله در این موضوع کتابی بسیار گرانها نگاشته که همان کتاب: الجامع الصحيح فی القدر است که در آن بر روافض و مبتدعین دیگر که منکر قدر هستند تردید نموده است.

۲- سنن ابوداود، حدیث شماره: ۴۶۹۲ از حذیفه رضی الله عنه، و مسند امام احمد، حدیث شماره: ۵۵۸۴ از ابن عمر، و بیهقی (ج ۱۰ ص: ۲۰۳) از حذیفه. و در سند آن عمر بن عبدالله مولای غفره آمده که ضعیف است؛ چنانکه در تقریب ذکر شده، و در این سند مردی مجهول نیز وجود دارد، و ابن جوزی آن را در العلل المتناهية (۲۲۷) آورده و گفته: صحیح نیست.

این روایت در سنن ابوداود، حدیث شماره: ۴۶۹۱، و مستدرک حاکم (۲۸۶)، و بیهقی (۱۰/۲۰۳) از طریق ابوحازم از ابن عمر به لفظ: «القدرية مجوس هذه الأمة» آمده که منقطع است؛ زیرا ابوحازم سلمه بن دینار از ابن عمر حدیث نشنیده است، چنانکه در تحفة الأشراف، حدیث شماره: ۷۰۸۸ در این ترجمه آمده، و چنانکه در تهذیب التهذیب نیز آمده است.

شده و مفید علم یقینی است؛ پس اگر کسی این امر متواتر و بدیهی را انکار نماید، اگر کافر نشود، حدّ اقل فاسق می‌گردد.

شباهت رافضیان با یهودیان

یکی دیگر از قبایح و زشتی‌های رافضیان، شباهت آنان با یهودیان است. اهل تشیع با یهودیان شباهت‌های فراوانی دارند، از جمله:

- آنان در تهمت زدن به عایشه‌ی پاکدامن و بی‌گناه؛ همسر رسول الله ﷺ، با یهودیان شباهت دارند که آنان هم به مریم پاکدامن تهمت زنا زدند.
- رافضیان در این ادعا که عمر فاروق با زور دختر علی ؓ را گرفته، همانند یهودیان هستند که آنان هم معتقد بودند که «دینا» دختر یعقوب با حالت دوشیزگی از خانه بیرون رفت اما در راه مشرکی بکارت او را پاره کرد.
- همچنین رافضیان با گذاشتن تاج بر سرشان همانند یهودیان هستند؛ زیرا تاج از پوشش یهودیان است.
- با کوتاه کردن ریش یا تراشیدن آن و یا انبوه گردانیدن سبیل، به یهودیان شبیه هستند؛ زیرا چنین اعمالی، آئین یهود است و رافضیان هم برادران یهود در کفر هستند.
- یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با یهودیان در این است که یهودیان مسخ شدند و به شکل بوزینه و خوک در آمدند^۱، نقل شده که چنین چیزی برای بعضی از رافضیان در مدینه‌ی منوره و جاهای دیگر، پیش آمده است. به علاوه آنان هنگام مرگ، شکل و صورتشان، خیلی زشت می‌شود، و خدا داناتر است.
- یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با یهودیان، ترک جمعه و جماعت می‌باشد؛ زیرا آنان تنها به صورت فرادی نماز می‌خوانند.

۱- نگا: منهاج السنة النبویة، اثر شیخ الإسلام ابن تیمیة (۱/ ۴۸۵).

- از دیگر بدعت‌های اهل تشیع این است که آنان در نماز پشت سر امام، آمین نمی‌گویند با این گمان که اگر آمین بگویند نمازشان باطل می‌شود.
- همچنین آنان در پایان نماز، سلام نمی‌دهند و بر خلاف سنت، از نماز خارج می‌شوند؛ یعنی آنان به جای گفتن «السلام علیکم ورحمة الله»، فقط دستانشان را بلند می‌کنند و آن را بر زانوهایشان می‌زنند همانند دمه‌ای اسبان سرکش.
- یکی دیگر از اعمال ناشایست و ناپسند رافضیان، دشمنی شدید با مسلمانان است. خداوند این عمل را از یهودیان نقل کرده است آنجا که می‌فرماید: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ﴾ «ای پیغمبر! خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان‌اند». (المائدة: ۸۲). بنابراین در این مورد هم با یهودیان شباهت دارند. هر کس در میان آنان باشد، این را به وضوح می‌بیند که آنان دشمن‌ترین مردم برای اهل سنت و جماعت هستند تا جایی که سنیان را نجس می‌دانند.
- از دیگر شباهت‌های رافضیان با یهودیان این است که رافضیان با زن و عمه‌اش یا زن و خاله‌اش همزمان ازدواج می‌کنند. یهودیان نیز در زمان حضرت یعقوب، با دو خواهر همزمان ازدواج می‌نمودند.
- رافضیان معتقدند که از میان امت اسلامی هرکس با آنان دشمنی ورزد، داخل بهشت نمی‌گردد بلکه تا ابد در جهنم می‌ماند و یهود و نصارا هم گفته‌اند: ﴿كُنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَى﴾ [البقرة: ۱۱۱] «جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی‌آید».
- همچنین رافضیان همانند یهود و نصارا، عکس و تصویر جانداران را اتخاذ می‌کنند. در حالی که تهدید سختی راجع به کشیدن عکس و صورت جانداران، وارد شده است؛ در صحیح بخاری و دیگر کتاب‌های حدیثی آمده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لعن

الله المصورین^۱» «خدا، کسانی را که عکس می‌کشند، را لعنت کند!» در جای دیگر فرموده است: «إن المصور يكلف يوم القيامة أن ينفخ الروح فيما صورّه وليس بنافع ولا تدخل الملائكة بيتاً فيه صورة ذات روح^۲» «همانا در روز قیامت از تصویرگر و عکاس خواسته می‌شود که در عکس‌های جاندارانی که کشیده، روح بدمد ولی او نمی‌تواند چنین کاری بکند. و فرشتگان داخل خانه‌ای نمی‌شوند که در آن عکس جانداران باشد.»

• از دیگر شباهت‌های شیعیان با یهود این است که شیعه از نصرت و یاری امامان خود سر باز زدند و آنان را تنها و بی‌یاور گذاشتند همچنان که علی و حسین و زید^۳ و

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره: ۵۳۴۷ از ابوجحیفه که گفت: پیامبر ﷺ واشمه و مستوشمه (کسی که خالکوبی می‌کند و کسی که برایش خالکوبی می‌شود)، و سودخوار و موکل سود را لعنت نموده، و از پول سگ، و کسب زنا نهی کرده، و مصورین را لعنت فرمود.

۲- صحیح بخاری، حدیث شماره: ۵۹۶۳، و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۱۱۰ از ابن عباس رضی الله عنه که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمودند: «من صورّ صورة في الدنيا كلف يوم القيامة أن ينفخ فيها الروح، وليس بنافع: کسی که در دنیا صورتی بکشد، روز قیامت مکلف می‌شود که در عکس‌های جاندارانی که کشیده، روح بدمد ولی او نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد». و امام بخاری در صحیح خود به شماره‌ی: ۵۹۶۱ از حدیث عائشه‌ی صدیقه به لفظ: «إن أصحاب هذه الصور يعذبون يوم القيامة ويقال لهم: أحيوا ما خلقتم: صاحبان این تصاویر در روز قیامت عذاب می‌شوند و برای آنان گفته می‌شود: آنچه را که آفریده اید زنده کنید». و در صحیح مسلم، حدیث شماره: ۲۱۱۲ از ابوهریره رضی الله عنه آمده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لا تدخل الملائكة بيتاً فيه تماثيل أو تصاویر: فرشتگان به خانه‌ای که در آن تمثال و یا تصاویر وجود داشته باشد داخل نمی‌شوند.»

۳- عبدالقاهر بن طاهر بغدادی در الفرق بین الفرق ص ۳۷ گفته: روافض کوفه به خیانت و بخالت موصوف می‌باشند، که در این اوصاف ضرب المثل گشته اند تا جایی که گفته می‌شود: بخیلتر و خائن‌تر از کوفی، و سه مورد از غدر آنان مشهور است:

* نخست- آنان بعد از شهادت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه با فرزندش حسن بیعت کردند، و چون قصد جنگ با امیر معاویه را کرد شیعیان در سبابط مدائن به او خیانت کرده، و سنان جعفی در پهلوی او را

دیگران را رها کردند و آنان را یاری نکردند. خدا، این رافضیان را از خیر و نیکی دور گرداند اینان چقدر ادعای دوستی با اهل بیت را دارند در حالی که اصلاً آنان را یاری نکرده‌اند. یهودین هم به موسی گفتند: ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ [المائدة: ۲۴] «پس تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!)».

• یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با یهود این است که بعضی از یهودیان مسخ شده‌اند، و روایت شده: «کسانی که در زمین فرو می‌روند و مسخ می‌شوند، تکذیب کنندگان تقدیر خداوندی هستند^۱». و این شیعیان هم تقدیر خداوند را تکذیب می‌کنند. و بارها چندین روستا از مناطق اهل تشیع، در زمین فرو رفته است.

ضربه زد تا جایی که او را از اسب به زیر انداخت که این کار روافض باعث شد حسن بن علی با امیر معاویه رضی الله عنه صلح نماید.

* دوم- آنان به حسین بن علی نامه نگاشتند و از او درخواست کردند به کوفه بیاید و وعده سپردند که او را بر یزید بن معاویه نصرت دهند، حسین نیز فریب آنان را خورد، و به امید آنان خروج کرد و از مکه رهسپار عراق شد، پس چون به کربلاء رسید به او خیانت کردند، و همه‌ی آنان با عیدالله بن زیاد متحد و یکپارچه بر علیه حسین رمیدند، تا اینکه حسین و بیشتر اقربایش در کربلاء به قتل رسیدند.

* سوم- خیانت آنان به زید بن حسین بن علی بن ابی طالب بعد از اینکه به معیت او بر یوسف بن عمر خروج کردند، سپس بیعت با او را شکستند و هنگام سختی جنگ او را تسلیم کردند تا کشته شد، و سرگذشت او مشهور است. و برای تفصیل خیانت آنان با علی بن ابی طالب به کتاب: البدایة والنهاية اثر حافظ ابن کثیر (۷/ ۲۷۴)، و سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۳/ ۲۸۰) مراجعه فرمائید. و برای تفصیل خیانت آنان با زید بن علی به البدایة (۹/ ۲۷۳) و السیر (۵/ ۳۸۹) مراجعه شود.

۱- لفظ حدیث این است: «یکون فی أمتی خسف ومسخ، وذلك فی المکذبین بالقدر: در امت من خسف و مسخی خواهد بود، و آن در تکذیب‌کنندگان قدر می‌باشد» ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: ۲۱۵۸، و مسند امام احمد، حدیث شماره: ۵۸۶۷، و سنن ابن ماجه، حدیث شماره: ۴۰۶۱

- یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با یهودیان این است که یهودیان در هر جایی که بودند گرفتار خواری و تنگدستی شدند، رافضیان هم به همین صورت گرفتار خواری و ذلت شده‌اند تا جایی که از شدت خواری و ترسشان، تقیه را احیاء نموده و بدان معتقدند.
- همچنین یهودیان با دستان خود، آنچه که مطابق خواسته‌ها و آمال و آرزویشان بود، را می‌نوشتند و می‌گفتند این از طرف خدا نازل شده، رافضیان هم، دروغ و افترا سر هم می‌کنند و می‌گویند این کلام خداست و به رسول خدا ﷺ و اهل بیت او دروغ می‌بندند.

شباهت رافضیان با مسیحیان

- رافضیان نه تنها با یهودیان بلکه با مسیحیان نیز شباهت‌هایی دارند؛
- از جمله مسیحیان عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را پرستش می‌کردند، غلاة شیعه هم علی و اهل بیت علی عَلَيْهِ السَّلَام را پرستش می‌کنند.
 - مسیحیان بیش از حد حضرت عیسی را ستایش و تمجید کرده‌اند، غلاة شیعه هم بیش از حد اهل بیت را ستایش و تمجید کرده‌اند تا جایی که آنان را با پیامبران مساوی دانسته‌اند.
 - رافضیان در ایام قاعدگی (حیض) زنان، از دبر با آنان نزدیکی می‌کنند، مسیحیان نیز در ایام قاعدگی زنان، با آنان نزدیکی می‌کنند.
 - یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با مسیحیان این است که پوشش بعضی از آنان همانند پوشش مسیحیان می‌باشد.

روایت نموده‌اند و آن حدیثی معلول است؛ زیرا او بر ابوصخر علی بن حمید بن زیاد انکار کرده؛ چنانکه در تهذیب الکمال در ترجمه‌اش آمده است.

شباهت رافضیان با مجوسی‌ها

رافضیان نه تنها با یهودیان و مسیحیان بلکه با مجوسی‌ها هم شباهت‌هایی دارند؛ از جمله:

- مجوسی‌ها قائل به دو خدا هستند: نور و ظلمت، رافضیان هم می‌گویند: خداوند خالق نیکی‌هاست و شیطان خالق بدی‌ها.
- مجوسیان با محارم خود ازدواج می‌کنند، غلاة شیعه هم همین کار را می‌کنند.
- مجوسیان تناسخیه^۱ اند، غلاة شیعه هم تناسخیه هستند^۲.

عزاداری در روز عاشوراء^۳

یکی دیگر از اعمال قبیح و زشت شیعیان این است که در روز وفات حسین علیه السلام در ماتم و عزا به سر می‌برند؛ زینت و شادی را رها می‌کنند و اظهار حزن و اندوه می‌نمایند. و نوحه‌خوانان و روضه‌خوانان را جمع می‌کنند و گریه و زاری سر می‌دهند. نقشه‌ی قبر حسین را می‌کشند و آن را تزئین و آراسته می‌کنند و در دسته‌ها و صفهای متعددی، آن را طواف می‌کنند و می‌گویند: یا حسین! و در این راه خیلی اسراف می‌کنند. تمامی این‌ها

۱- تناسخیه به کسانی می‌گویند که معتقد به انتقال روح از بدنی به بدن دیگر هستند. (المعجم الوسیط)
 ۲- و هر که می‌خواهد در موضوع شباهت روافض با یهود و بقیه‌ی کافران معلومات بیشتری به دست آورد، لازم است به کتاب ارزشمند «منهاج السنة النبویة» اثر شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمته الله (۱/ ۲۲-۳۸)، و هم چنین به کتاب: «الإلحاد الخمینی فی أرض الحرمین» ص ۱۵۵، و کتاب برادر فاضل ما شیخ عبدالرقیب علابی: «صدی الزلزال فی مشابیهة الرافضة اليهود والنصارى الضلال» مراجعه فرماید.
 ۳- عنوان این باب از زیادات ما بوده و در نسخه‌ی اصلی وجود ندارد.

بدعت و حرام‌اند؛ ترک زینت بدین خاطر حرام است که جزو سوگواری است که رسول الله ﷺ آن را حرام کرده، آن گونه که در احادیث صحیح آمده است.^۱

نوحه‌خوانی هم یکی از بزرگترین اعمال ناپسند عصر جاهلیت است. بر کارهای حرام و اعمال ناپسندی که شیعیان در ماه محرم و به ویژه در ایام عاشورا انجام می‌دهند، آثار وخیم و ناگوار بیش از حدی مترتب می‌شود. و تمامی اینها بدعت و ناپسند و حرام هستند که هم انجام دهنده‌ی آن، هم کسی که به آن راضی است، هم کسی که بر انجام آن کمک می‌کند، و هم فرد اجیر شده، همگی در این بدعت و عمل ناپسند و خلاف شرع، شریک‌اند. بنابراین بر هر انسان مؤمنی واجب است که این مبتدعان را از این بدعت زشت، منع کند. به راستی هر کس به خاطر رضای خدا، در راه باطل کردن و از بین بردن آن تلاش نماید، اجر و پاداش زیادی نصیبش می‌شود.

شیخ الإسلام ابن تیمیه حرانی رحمته الله نوشته^۲: «بدان - خداوند من و تو را توفیق دهد! - شهادتی که در روز عاشورا نصیب حسین علیه السلام شد، همانا کرامت و تجلیلی از طرف خداوند بود که وی را به سبب آن اکرام کرد و عنایت ویژه و بالا بردن مرتبه و درجه‌ی او نزد پروردگارش و ملحق کردن او به درجات خاندان پاکش بود. همچنین شهادت حسین بدین خاطر بود تا اینکه ظلم و تجاوز دشمنانش از سر او کوتاه شود. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از ایشان سؤال شد که سخت‌ترین بلا شامل چه کسانی می‌شود، فرمودند: «پیامبران، پس از آنان، صالحان و نیکان، و سپس کسانی که مثل آنان هستند. هر فردی به تناسب دین و ایمانش دچار بلا و مصیبت می‌شود و مورد آزمایش قرار می‌گیرد: اگر در دین و

۱- در صحیح بخاری، حدیث شماره: ۵۳۳۴ و صحیح مسلم، حدیث شماره: ۱۴۸۶ از ام حبیبه رضی الله عنها روایت شده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که بر منبر می‌فرمود: «بر هیچ زنی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد روا نیست بیشتر از سه روز بر مرده‌ای سوگواری نماید، مگر بر شوهرش که چهار ماه و ده روز است».

۲- نگا: مجموع الفتاوی: ج ۲۵ ص ۳۰۲ و ۳۰۷ و ۳۰۸.

ایمانش، قوی و استوار باشد، به بلایش افزوده می‌گردد و اگر در دین و ایمانش، ضعیف باشد، از بلایش کاسته می‌گردد. و انسان مؤمن تا زمانی پیوسته دچار انواع بلاها و مصائب می‌گردد، که بر روی زمین راه رود و هیچ گناه و خطای بر او نباشد^۱. بنابراین وقتی انسان مؤمن یادآور عاشورا و مصائب وارده بر حسین علیه السلام می‌گردد، مشغول گفتن: «إنا لله وإنا إليه راجعون» می‌شود؛ چیزی که خداوند عزّ وجلّ به وی امر کرده که هنگام مصیبت و بلا بگوید تا اجر و پاداش وعده داده شده در آیه‌ی: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ «درود و رحمت الله، شامل حال این گروه می‌شود؛ و اینها، هدایت یافته‌اند.» (البقرة: ۱۵۷) نصیبش گردد و نتیجه‌ی بلا و آنچه که خداوند به صابران وعده داده را، ببیند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ «و جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می‌کنند.» (الزمر: ۱۰) و گواهی می‌دهد که چنان بلا و مصیبتی از طرف خداوند است و در نتیجه با این احساس، تلخی و سنگینی بلا از وی ناپدید می‌گردد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ «پس در انتظار حکم پروردگارت صبر نما که تو زیر نظر و رعایت ما هستی.» (الطور: ۴۸) به بعضی از افراد زیرک گفته شد: چه وقتی زدن و بریدن بر شما آسان می‌گردد؟ گفتند: هرگاه ما در جلو چشمان کسی باشیم که او را دوست داریم، آن موقع بلا و مصیبت را راحتی و آسایش به حساب می‌آوریم و ظلم و ستم را بخشش و عطا و رنج و سختی را نیکی و بخشش به شمار می‌آوریم.

پس انسان عاقل در هنگام یادآوری شهادت حسین علیه السلام و بلا و مصائبی که برایش پیش آمده، چنین چیزهایی را به یاد می‌آورد و در دل خود می‌پروراند و تمامی مصائب و بلاها

۱- این روایت را ترمذی در سنن، حدیث شماره: ۲۴۰۳، و دارمی در سنن، حدیث شماره: ۲۶۸۱ از سعدبن ابی وقاص روایت نموده اند که روایتی صحیح است.

و سختیهای دنیا که برای خودش پیش می‌آید، را کوچک می‌شمارد و در برابر آن همه مصائب و بلاها، شکیبائی می‌نماید و خاطرش تسلی می‌یابد. و در آن روز تا آنجایی که می‌تواند مشغول عبادت و اعمال صالح می‌گردد؛ زیرا پیامبر ﷺ به عبادت و انجام اعمال صالح در روز عاشورا، تشویق و تأکید نموده اند. و بدین صورت وقت خود را در آن روز در انواع طاعات و قربات الهی سپری می‌کند به امید اینکه از محبان و دوستداران اهل بیت پیامبر ﷺ به حساب آید و در آن روز به نوحه‌خوانی و شیون و زاری و اندوه مشغول نمی‌شود آن طور که انسان‌های جاهل و نادان چنین کاری می‌کنند؛ چون چنین اعمالی از اخلاق و روش اهل بیت پیامبر ﷺ نیست و اگر چنین اعمالی از اخلاق و روش آنان می‌بود، قطعاً همه ساله در سالگرد وفات پیامبرشان، حضرت محمد ﷺ عزاداری و شیون و زاری می‌کردند. بنابراین چنین اعمالی جز تزئین شیطان و فریب و وسوسه‌ی او چیز دیگری نیست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در دنباله‌ی آن می‌گوید^۱: در مقابل این طایفه، گروه دیگری از مردم در مخالفت با اینان، در روز عاشورا جشن و پایکوبی و شادی و خوشحالی به راه می‌اندازند، یا به خاطر اینکه از نواصب و دشمنان حسین ﷺ و اهل بیت او هستند و یا از انسان‌های جاهل و نادانی هستند که در برابر شرّ و فساد با شرّ و فساد و بدعت مقابله می‌کنند. از این رو زینت و شادی را آشکار می‌کنند؛ مانند رنگ کردن موی سر و پوشیدن لباسهای تازه و سرمه کشیدن چشمان و پخش مواد خوراکی و پختن غذاها که همگی خارج از عادت هستند و در این روز همانند سایر اعیاد و جشن‌ها رفتار می‌کنند و می‌پندارند که این کار جزو سنت و رسم و عادت است. در حالی که سنت، ترک تمامی این اعمال است؛ زیرا در آن مورد، هیچ دلیل معتبری که بتوان بدان اعتماد کرد و هیچ اثر صحیحی که بتوان بدان رجوع کرد، وارد نشده است ... تا آنجا که می‌گوید: «پس این نادانان در روز عاشورا همانند سایر اعیاد، جشن و سرور و شادی راه می‌اندازند و در

۱- نگا: مجموع الفتاوی: ج ۲۵ ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

مقابل، آن رافضیان اندوه و شیون و زاری به راه می‌اندازند. هر دو طایفه، خطاکارند و از سنت نبوی خارجند و مرتکب کار حرام و گناه شده‌اند.»

حافظ ابن قیم نوشته است:^۱ «احادیثی که درباره‌ی سرمه کشیدن چشمان و روغن زدن موی سر و استعمال بوی خوش در روز عاشورا وارد شده، همگی ساختگی و موضوع هستند که انسان‌های دروغگو آن‌ها را وضع کرده‌اند و در مقابل آنان، عده دیگری هستند که در این روز، شیون و زاری و اندوه به راه می‌اندازند و در ماتم و عزا به سر می‌برند. هر دو طایفه، مبتدع و از سنت خارجند. اما آنچه که از رافضیان نقل می‌شود که در روز عاشورا، گوشت حیوانات مأکول را حرام می‌دانند تا اینکه کتاب مصرع حسین علیه السلام را می‌خوانند، این هم از نادانی‌ها و مطالب مسخره‌آمیزی است که نیازی به باطل کردن آن دیده نمی‌شود. خدای برای ما بس است و او بهترین وکیل است.» سخن ابن قیم با کمی اختصار به پایان رسید.

اعمال قبیح و ناپسند این رافضیان بیشتر از آن است که ذکر شوند و فضایح و رسوائی‌هایشان مشهورتر از آن است که در اینجا خاطر نشان شوند. برای شناخت و آگاهی از مذهب نارواج و عقیده‌ی باطل و فاسدشان، همین مقدار کافی است.

۱- در کتاب: المنار المنیف، صفحه‌ی: ۸۹، طبع دار العاصمة.

خاتمه

(خداوند حسن خاتمه را به ما عطا فرماید!)

در کتاب: مطالب عالیّه از نوف بکالی آمده که روزی علی علیه السلام به مسجد رفت و در راه جندب بن نصیر و ربیع بن خثیم و برادرزاده اش - که همگی از یاران گوش به فرمان بودند - به وی روی آوردند. حضرت علی و آن کسانی که با وی بودند به سوی چند نفری رفتند، آنان به سرعت به پا خواسته و به طرف علی رفتند و به وی سلام کردند. سپس علی علیه السلام گفت: این افراد چه کسانی هستند؟ گفتند: گروهی از شیعیان و پیروان تو ای امیر مؤمنان! گفت: آرزوی خیر برایشان دارم. آنگاه گفت: ای جماعت! چه شده که من علامت شیعه‌ی ما و دوستان ما را در شما نمی‌بینم؟ آن قوم حیا کردند و چیزی نگفتند. جندب و ربیع به وی روی آوردند و گفتند: علامت شیعه و پیروان شما چیست ای امیر مؤمنان؟! حضرت علی ساکت شد. آنگاه همام که فرد مجتهدی بود برخاست و گفت: به خاطر کسی که شما اهل بیت را اکرام کرده و لطف و عنایت خاص شامل حالتان کرده و شما را دوش داشته از شما می‌پرسم چرا ویژگی شیعیان و پیروانتان را به ما نگفتی؟ حضرت علی علیه السلام گفت: همه آن ویژگی‌ها را به شما خواهم گفت. دستش را بر شانه‌ی همام گذاشت و گفت: شیعه و پیروان ما، عارفان به خداوند و عمل‌کنندگان به اوامر و دستورات خداوند هستند. اهل فضایل و نیکی‌هایند و سخن راست بر زبان می‌آورند. خوراکشان، قوت و نیرو، و لباسشان، میانه روی است. وروش و خلق و خویشان، تواضع و فروتنی برای خداوند با اطاعت کردن از اوامر اوست. آنان خاضعانه خدای را پرستش می‌نمایند و چشمانشان را از محرمات الهی باز می‌دارند و گوش‌هایشان را بر علم و آگاهی از دینشان وقف نموده‌اند. آنان در هنگام بلا و شداید همانند زمان خوشی و آسایش هستند به خاطر اینکه راضی به قدر و قضای خداوند هستند. اگر

زمان‌های معین مرگ که خداوند برایشان مقرر نموده، نمی‌بود، به خاطر اشتیاق به دیدار خداوند و دیدن پاداش اعمالشان و به خاطر ترس از عذاب دردناک، روحشان در بدنشان حتی یک چشم به هم زدن هم استقرار نمی‌یافت. خالق را در درون خود بزرگ می‌دانند و غیر خالق را در برابر چشمان خود، کوچک می‌دانند. آنان و بهشت به گونه‌ای هستند که هر کس آن را می‌بیند، گویی بر تخت‌های مزین تکیه زده‌اند و آنان و جهنم به گونه‌ای هستند که هر کس بدان می‌نگرد گویی آنان را در عذاب می‌بیند. چند روز کمی در این دنیا در برابر سختی‌ها و ناملایمات زندگی صبر و شکیبایی پیشه می‌کنند اما در عوض آسایش و راحتی طولانی‌ای به دنبال آن سختی‌ها و ناخوشی‌ها می‌آید. دنیا آنان را خواست ولی آنان دنیا را نخواستند. دنیا در طلبشان بود ولی آن‌ها دنیا را ناامید کردند. شب هنگام گامهایشان به صف ایستاده‌اند و در قسمت‌های شب قرآن را به تأنی می‌خوانند. خودشان را با مثالهای قرآنی پند و اندرز می‌دهند و باری از درمان قرآن، دردهای خود را معالجه و مداوا می‌کنند و بار دیگر پیشانی‌ها و کف دستان و زانو‌ها و اطراف پاهایشان را می‌گسترانند در حالی که اشک از رخسارشان سرازیر می‌شود و خداوند جبار و بزرگ را تمجید و ستایش می‌کنند و به خداوند پناه می‌برند. این گذران شبشان بود. اما در روز، انسان‌های بردبار، عالم، خوب و پرهیزگارند. می‌پنداری که آنان مریض هستند و اختلال حواس پیدا کرده‌اند در حالی که چنین نیستند بلکه از عظمت پروردگارشان و شدت قدرت و فرمانروایی اوست که قلبشان این چنین برای او سبک گردیده و عقل و اندیشه‌ی شان از او گیج و سرگشته شده است.

هرگاه از این امور می‌ترسند، با اعمال پاک و شایسته به سوی خداوند متعال می‌شتابند و به اعمال کم راضی نیستند و اعمال صالح زیادی که انجام می‌دهند، زیاد نمی‌دانند. آنان در هنگام انجام دادن اعمال نیک مدام خودشان را متهم می‌نمایند و دلشان برای خودشان می‌سوزد. در هر یک از آنان دین و اعتقاد قوی و راسخ، دور اندیشی، ایمان قوی، حرص برای کسب علم، فهم و درک بالایی در فقه، بردباری آگاهانه، زیرکی در صرفه‌جویی،

صرفه جویی در حالت بی‌نیازی، خودآرایی هنگام نیازمندی، صبر و شکیبایی در هنگام سختی، خضوع و خشوع در عبادت، دلسوزی برای تلاشی که کرده‌اند، رفت و آمد به خاطر حق، رفق و مدارا در کسب و کار، می‌بینی. می‌بینی که آنان به دنبال روزی‌ای حلال می‌روند و در مسیر دین، به آرامی و آهسته حرکت می‌کنند و شهوت خود را کنترل می‌کنند. هر چیزی که برایشان مجهول و نامشخص باشد، آنان را مغرور و سرگردان نمی‌کند. هر عملی که انجام می‌دهند، شمارش نمی‌کنند. خودشان را در اعمالشان گُند می‌دانند در حالی که بهترین و نیکوترین عمل را انجام می‌دهند. در حالی صبح می‌کنند که مشغول ذکر و یاد خدا هستند و در حالی که شب می‌کنند که هم و غمشان شک در اعمالی است که در روز انجام داده‌اند. در نیمه‌های شب، نماز تهجد را می‌خوانند و از شادی به خاطر فضل و رحمتی که نصیبشان شده، به صبح می‌آیند. در آنچه که باقی مانده و هنوز از بین نرفته، مهربانی و دلسوزی به خرج می‌دهند و به آنچه که از بین رفته هیچ گونه اهمیت و رغبتی نشان نمی‌دهند. علم را با عمل و حلم و بردباری را با علم همراه می‌کنند. همیشه نشیط و پر تحرک‌اند و از کسالت و تنبلی به دورند. منتظر لقای پروردگار خویش هستند. قلبشان خاشع و نفسشان قانع است. مدام در یاد پروردگار خویش‌اند.

دینشان را نگاه می‌دارند. خشم خود را فرو می‌خورند و همسایگان‌شان از آنان در امانند. کارشان، آسان و صبرشان، زیاد است. از تکبر و غرور به دورند و زیاد ذکر خدای را به جای می‌آورند. هیچ کار خیری را از روی ریا انجام نمی‌دهند و به خاطر شرم و حیا از دیگران، آن را ترک نمی‌کنند. اینان، شیعیان و دوستان ما هستند. و آنان از ما و همراه ما هستند. آگاه باشید به آنان شوق و اشتیاق داشته باشید. همام ناله‌ای سر داد و بیهوش بر زمین افتاد. وی را تکان دادند و دیدند که جان باخته است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را غسل داد و با همراهان خود بر وی نماز جنازه خواند.^۱

۱- این اثر را ابن عساکر به طور مختصر در تاریخ دمشق ج ۶۲ ص ۳۰۶ از طریق سدیر از محمدبن علی از پدرش از اجدادش از علی علیه السلام روایت نموده. و سدیر فرزند حکیم است که ذهبی سوانحش را در

مؤلف کتاب مذکور گوید: این صفات و خصال شیعه‌ی اهل بیت نبوی است که امامشان، علی علیه السلام آنان را این گونه توصیف نموده است. و این تنها صفات و ویژگی مؤمنان برگزیده است نه کسانی که مشغول تعصب و چیزهای مسخره هستند؛ زیرا تنها با این صفات است که علامت محبت آشکار می‌شود. علامت محبت هم، اطاعت و پیروی از محبوب و به دست آوردن رضایت و آنچه که او دوست دارد و متأدب شدن به آداب و اخلاق او، می‌باشد. به همین خاطر است که علی علیه السلام می‌گوید: «لا یجتمع حبّی و بغضُ ابی بکر و عمر»^۱ «حبّ و دوست داشتن من و دشمنی با ابوبکر و عمر با هم جمع نمی‌شوند»؛ زیرا با تحقیق و پژوهش، به دست آمده که محبت مستوجب متخلق شدن به اخلاق محبوب و تبعیت کردن از راه و روش او و دوست داشتن کسی که محبوب دوستش دارد، می‌باشد. از جمله روش و اخلاق علی علیه السلام، حبّ و دوستی ابوبکر و عمر و عثمان - رضی الله عنهم - می‌باشد^۲. خداوند محبت و دوستی به آنان را نصیب ما و شما

المیزان نوشته و گفته: او صالح الحدیث است، و یحیی گفته: ثقه است، و جوزجانی گفته: زشت مذهب بوده، و نسائی گفته: ثقه نیست، و دارقطنی گفته: متروک است، و عقیلی گفته: او از کسانی بود که در رفض غلو می‌کرد، امام بخاری فرموده: از ابوجعفر شنیده اما در او جهالت است، پس این داستان ثابت نیست، و هیشمی آن را در کتاب الصواعق المحرقة ج ۳ ص ۴۵۰ و ۴۵۱ به تحقیق عبدالرحمن ترکی آورده است.

۱- این اثر را آجری در کتاب الشریعة، روایت شماره: ۱۸۱۲ آورده، و هندی نیز در کنز العمال، حدیث شماره: ۳۶۱۴۱ ذکر کرده است، و هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۹ ص ۵۶) گفته: طبرانی آن را در المعجم الأوسط روایت کرده و در سند آن فضل بن مختار است که ضعیف می‌باشد.

۲- به دلیل ثنا و مدح فراوانی که علی علیه السلام از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم کرده، از جمله: امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: ۳۶۷۱ روایت کرده: محمد بن کثیر برای ما حدیث گفت، گفت: سفیان برای ما خبر داد، گفت: جامع بن راشد برای ما حدیث گفت، گفت: ابویعلی برای ما حدیث گفت، از محمد بن حنفیه، گفت: برای پدرم گفتم: چه کسی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله از همه برتر است؟ گفت: ابوبکر، گفتم: بعد از او؟ گفت: عمر. و ترسیدم که بگویم بعد از او عثمان از همه بهتر است، پس

گفتم: و بعد از او تو از همه بهتری؟ گفت: من جز فردی از مسلمانها نیستم (یک مسلمان عادی می‌باشم). و ابن ابی‌شیبہ در مصنف، روایت شماره: ۳۳۲۰۵۱ روایت کرده: محمد بن بشر برای ما حدیث گفت، گفت: مِسْعَر برای ما حدیث گفت، گفت: ابوعون برایم حدیث گفت، از محمد بن حاطب که گفت: در مجلسی از عثمان رضی الله عنه نام برده شد، حسن بن علی گفت: اکنون امیرالمؤمنین می‌آید و برای شما درباره‌ی او صحبت می‌کند، گفت: علی آمد و گفت: عثمان از زمره‌ی کسانی بود که: ﴿ءَامِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقُوا وَاْمِنُوا ثُمَّ اتَّقُوا وَاَحْسِنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْحَسَنِينَ﴾ «ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، سپس تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند، سپس تقوا پیشه کردند و نیکی نمودند. و الله نیکوکاران را دوست دارد.» (المائدة: ۹۳) و این روایتی صحیح است

۱- تنبیه: و بعد از اینکه تحقیق رساله را به پایان رساندم، و هنگامی که آنرا آماده‌ی چاپ می‌کردیم، دوست گرامی آقای حمود بن محمد رونی حفظه الله رساله‌ی به عنوان: «لا تخونوا الله والرسول دراسة نقدية لأراء الشيخ محمد بن عبد الوهاب في كتابه رسالة في الرد على الرافضة» نوشته‌ی رافضی‌ای هلاک‌شده صباح علی البیاتی را به دست‌رسم گذاشت، آن رساله را ورق زد؛ بناگاه خیانت‌های فراوانی در آن مشاهده کردم که به الله و رسول شده بود که انسان از شرم و حیا ذوب می‌شد، هم چنین در آن رساله به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله طعن وارد شده بود و نویسنده‌ی آن گمان کرده بود که اصحاب کرام همه عدول نیستند، و زشت‌تر از همه اینکه به ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیق طعن وارد کرده بود، چنانکه در صفحه‌ی: ۱۷۴ آن کتاب آمده که او در بهشت زوج‌ی پیامبر نیست، به زعم اینکه احادیث وارد در این باره موضوعی می‌باشد. و از جمله طعن‌های که بر ام‌المؤمنین وارد کرده اینست که در حدیث افک تشکیک وارد کرده، در حالی که تمام علمای امت اجماع نموده اند هر که عائشه‌ی صدیق را بعد از نزول آیاتی که در پاکی‌اش آمده متهم کند بی‌گمان کافر است. و از جمله اموری که در آن رساله دیدم اینست که او از نزدیکی با زن در دبرش به شدت دفاع کرده، و تلاش کرده به روایت‌های ضعیف و موضوعی که در کتب اهل سنت آمده استدلال جوید، و یا اینکه به متشابه چنگ زده و محکم را به کلی رها کرده است. بلی، این است حال روافض که چون بخواهند بر اهل سنت تردید نمایند به روایات دروغین، یا ضعیف و یا موضوعی استدلال می‌کنند، و کتابهای

روافض با کتب یهود و نصارا مشابهت تام دارد، کتب آنان اسنادی ندارد، و اگر سند نیز بیاورند پس از کذابین و وضاعین سند می‌آورند، و یا سخن را از جایش تحریف می‌کنند، و دنبال متشابه می‌گردند، چنانکه خداوند متعال فرموده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» «کسانی که در دلهایشان کجی (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه- انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیاتِ متشابه بر می‌آیند» (آل عمران: ۷)، پس روافض از بدی‌ها و خبائث دفاع می‌کنند. این روافض اند که از نزدیکی با زن در دبر دفاع نموده و برای اثبات متعه (صیغه) که در حقیقت زنا است قلم‌فرسائی می‌کنند، در حالی که تمام امت به جز روافض بر تحریم آن اتفاق دارند، اختلاف آنان هیچ ارزشی ندارد. و چون که روافض خود در این بلایا و مصیبت‌ها افتاده اند، لذا از آن دفاع می‌کنند، بلکه بدتر و شنیع‌تر از همه این که روافض از شرک و مرده‌پرستی و قبرپرستی نیز به شدت دفاع می‌کنند و دیگران را نیز به سوی آن فرا می‌خوانند. در این مورد مراجعه شود به کتاب رافضی گنهکار محسن امین عاملی به نام: «کشف الإرتیاب فی اتباع محمدبن عبدالوهاب». و خلاصه‌ی آن کتاب اینکه رافضی مذکور در آن از افکار عبدالله بن سبأ یهودی که بنیانگذار مذهب رافضی است دفاع نموده.

و به نظر بنده این کتاب شیخ محمدبن عبدالوهاب و تعلیقات ما بر آن ردی کافی بر کتب روافض می‌باشد، و هر که را نصیحتی اندک نفع نرساند، نصائح بسیار نیز جز شر بر او اثری نخواهد داشت، پس به نوشته‌های آن گمراهان اهمیت چندانی قائل نمی‌شویم.

و به این قدر اکتفا می‌کنم، و تمام ستایش‌ها برای الله پروردگار جهانیان است.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا.